بیمن توفیق خالق انس و جان و [illegible]

الحمد لله والمنة درین ایام مسرت انجام این نسخهٔ سراسر افادت موسوم

گلستان سعدی

سنه ١٢٩٠

١٨٧٣

محشی باهتمام کارپردازان کارخانهٔ نظام المطابع محمد نظام الدین مالک تا حرکت مدرس

در مطبع نظام المطابع محمد نظام الدین زیور طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

انشای حمد و ثنا سزای انشا پردازیست که منشی تقدیرش مجموعهٔ جامعهٔ موجودات را

با وجود عدم وجود اسباب تحریر برنگ صورت آئینه صورت پذیر گردانید و نقاش تقدیرش

جواهر سور کشور کائنات را بی دستیاری رشتهٔ منشور مثیر لسان لآلی نجوم در سلک نظام کشید

حکیمی که حکمت کاملهٔ اش ارباب کمال را واسطهٔ تکمیل نقصان ساخته کریمی که مکرمت شاملهٔ اش رود

نسب مهمانداری که وسمه پرداختهٔ قادری که قهرمان قدرتش پشهٔ ضعیف را بر پیل قوی

قوی گردانید عادلیکه شحنهٔ عدالتش شمع را بجرم سوختن پروانه از شام تا صبح در آتش انتقام

عالمیکه حاکم محکم خرد در محکمهٔ حکومتش جز محکومی قدم نزند واحدیکه صفات وحدتش را کثرت

افواج عالم کثرت نشکند بیت گم گشته وحدت ز جوش اختلاف کثرت نقش قدم

پنهان نسازد جاده راه ستار العیوبی که دامن حلمش عیوب معیوبان زشت خو را از نظر
بدبینان عیب جو محجوب دارد و غافر الذنوبی که ذنوب مذنبان سیه رو را از روی کمال مرحمت
بر رو نیارد بیت ای آنکه بسکه گنه دوست بود رحمت دوست ؛ اگر ز عصیان گذری عین
گنا هست اینجا ؛ ای خطا پوش عذر نیوش معاصی این عاصی را بذیل عفو بپوش و بحرمت
عطا جوش در انتقام جرایم این مجرم نادم مکوش بیت گناهی نیست کاندر نامه ام نیست
بجز حرف سیه در خامه ام نیست ؛ در عالم مجرم آمرزیده باشی ؛ چو من گر یک تنی بخشیده باشی
هرچند بتصور کثرت معاصی سر عبودیت را بگریبان خجالت ساخته و تامل استیلای
جرایم اضطراری علم یاس در مضمار ضمیر پر تشویر افراخته اما حبل المتین آیهٔ کریمهٔ لا تقنطوا
من رحمة الله هر دم گرم توقع کرم می سازد و رشته بشارت سبقت رحمتی علی غضبی
هر لحظه لوای تمنای تازه در عرصهٔ خاطر فاتر می افرازد بیت رقم سیه و سیاه من بزمین
شکسته نگاه من اجه مثل چه قدر گناه من ؛ خجلم ز نام غفور تو معصیت بخشا اگرچه آنکا
بر عطایای بی منتهای تو مرتبه الیست که کوه گناه در میزان نظر از برگ کاهی بیش نیست بیت
نیست از غفلت کشیدن دختر رز در کنار ؛ باده لا تقنطوا مست گناهم کرده است

لیکن بدست آوردن دامن دستگیری که بجبایمن دستگیری او دامن رحمت تو بدست افتد

ضرور و بغفلت از سعی بدست آوردن چنین دستگیری بی نظیر که باگزیر هر نقیر و قطمیر است از

عقل و دانش دور لهذا رجا از جناب کبریای تو آنست که از راه عطای مغفرت انتما

بسوی رسول راه نما محمد مصطفی رهبری فرما و جیب و دامان دل و جان را بجواهر زواهر

نعت شفیع روز جزا احمد مجتبی علیه التحیة والثنا مملو نما نظم محمد گلبن باغ صناعت ؎

شفاعت خواه مشت بی بضاعت ؎ زهی سلطان هفت اقلیم افلاک ؎ که زیبد بر سر او

تاج لولاک ؎ طرفه شفاعت شفیعی که تعمیم توقیع شفاعتش عاصیان بی استطاعت را

از شکنجه اندیشه جرایم نجات بخشیده و تقویت امید مرحمتش مجرمان غریق بحر معصیت

را از گرداب بیم تلاطم امواج عقوبت بر کنار کشیده کلیم اعجازش سنگ صامت را سرمایه

نطق عطا فرمود و براق برق سیرش فلک اطلس را از میخ نعل کلید دوز نمود نظم زبان عقل را

نبود مجال و طاقت و یارا ؎ که آرد در بیان نعت خدیو دین و دنیا را ؎ در تاج رسالت

سرور عالم رسول حق ؎ که ایجادش زپا افگند یکسر طاق کسری را ؎ شهنشاه سریر فقر و

استغنا که در حشمتش نباشد قدر کاهی یکجهان کوه مطلا را ؎ فلک پیما براق برق تاز او

بسبک جولان • کند طی عرصهٔ بی انتهای راه بالا را • امین دارد امید دولت ایمان

ز روزگار هستی که نبود اعتباری چون خیال اقبال دنیا را • صلوتک و سلامک یا رب العباد

و آله الامجاد و اصحابه الهادین الی سبیل السداد که سرگشتگان وادی ضلالت را بنور متابعت

هدایت فرمودند و ابواب رحمت عام بر رخ خاص و عام کشودند **نظم** سزد گر دم زنم

از مهر مولائی که دارد نور ایمان در دلم جا • ابوبکر و عمر عثمان و حیدر • یعنی از همه اعلی و اولیٰ

ز اعمال حسن باخود ندارم • بجز حب حسین شاه شهدا • بسجاد و باقر صادق آنه • چو

موسی رضا دارم تولا • تقی را چون نقی از بندگانم • بفوج عسکری در رزم یکتا • سوم از

غاشیه داران مهدی عدل دارم همیشه این تمنا • بود از دولت ایمان امین را • همین سودا

بسر جا شاه کلاه • بر ضمیر روشن ضمیران خورشید نظیر روشن باد که ذرهٔ مهر گزین محمد امین

بعد صحرا نوردی بسیار و بیابان گردی بیشمار رهنمونی قاید قسمت که هیچ ذی حیات از جادهٔ

انقیادش قدم نتواند کشید **بیت** برات رزق بهر جا که کرده اند رقم ضرورت است

نهادن در آن دیار قدم • در سنه یکهزار و یکصد و سی و یکم هجری نبوی در شهر سعادت

سمات ارکات که در کثرت آبادی و آبادی از امصار و قصبات روزگار قصبهٔ السبق

برده رسید و بمساعدت سعادت طالع بسعادت ملازمت نواب فلک جناب خورشید
رکاب سحاب سایه گستر آفتاب ذره پرور سعادت الله خان بهادر سلمه الله الاکبر نام
سعادت فرجامش سعادت را نامور ساخته و انعام ملتزم الدوامش نام ابرام از جهان
برانداخته بوسیلهٔ دستگیری دستگیر از پا افتادگان و جان بخش دل از دست دادگان
رای تفضل التیام مقبول خاص و عام رای دکهنی رام مد الله ظله الی یوم القیام فیض یاب
گردید و بهمین حصول دولت انتظام در سلک منتظمانش جواهر مراد در سلک آرزو کشید

بیت یافتم در صحبتش جانشد مس قلبم طلا ٭ کیمیای گر بعالم هست فیض صحبت است

در زمان اکتساب سعادت حضور کرم گنجور رای مکرمت انتما بعض اوقات بتحریر
مفاوضات فیض آیات باعزه عزیز القدر مامور میگردید چون نظر کیمیا اثرش از روی
نوازش با وجود عدم لیاقت رقم قبول بر روی مسوده میکشید بمصداق قول مقبول
یک کس مقبول صد کس نقلش همان ساعت بجذب توجه عزیزان مهربان بمسامع مجامع
میرسید تا آنکه این خامشان زبان آور و بی زبانان سراپا هنر بیش از در آمدن در اقلیم
انتظام قدم در شهرستان شهرت گذاشتند و بعض بزرگان قدردان بتکلیف

ترتیبش توجه گماشتند لاجار بحکم الضرورات تبیح المحظورات این حرف ریزه چند را
(یعنی حاجتها حلال می‌کنند چیزهای ممنوع حرام را ۱۲)

که فرزندان معنوی این ذره بمقدار اند از روی مهر پدری که گفته اند بیت فرزند

اگرچه عیب ناک است ٭ در چشم پدر ز عیب پاک است ٭ بخیال لآلی آبدار در رشته

انتظام کشیده بگلشن سعادت موسوم و بچهار فصل منقسم گردانید فصل اول

صحایف نواب سعادت انتساب بزرگان عزیزان عالی جناب فصل دوم رقائم بزرگ
(جمع صحیفه بمعنی کتاب و رساله ۱۲)

عالم آرا باحباو اصدقا فصل سیم مقاوضات خان سرا یا فضل و حسان فضل الله خان
(جمع حبیب / جمع صدیق بمعنی دوست ۱۲)

باعزه در بار و بزرگان روزگار فصل چهارم رقعات از جانب خود بحباب

بزرگان قدردان و دوستان مهربان اگرچه بحکم انکه من صنف قد استهدف مدف
(شخصی که تصنیف کرد بتحقیق خود را نشانهٔ اعتراض ساخت)

تیر طعن مردم گردید اما چشم از انصاف ناظران عالی نظر آن است که بنظر توجه ملاحظه

نموده اگر جائی جای اصلاح بنظر در آید الانسان مرکب من السهو والخطا مرکب اند البته بکلک التفات
(بابی ۱۲)

اصلاح فرمایند و کار بند کرم گردیده بی تامل زبان بعیب جوئی و بدگوئی نگشایند

بیت چون رد و قبول همه در پردهٔ غیب است ٭ زنهار کسی را نکنی عیب که عیب است

و الله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق فصل اول صحایف نواب سعادت انتساب

رقعه محمد شاه عرضداشت فدوی عقیدت آگین به بزرگان عزیزان عالیجناب

سعادت اندوز فرق عبودیت را بگلهای تسلیمات ارادت سمات زینت یاب افتخار و مباهات

ساخته بپایهٔ عرض باریابان بارگاه خواقین سجده گاه میرساند که درساعت سعید

و زمان سعادت جاوید زبان زمان و زمانیان مژده رسان گوش هوش فدوی باصداقت

نشان گردید که افزایش رونق بزم جهان آرایش جشن میمنت توامان هزاران ابواب

انبساط و افتخار بر رخ ارباب روزگار گشوده و دامن امید عالم بلآلی مراد و جیب آرزوی

عالمیان بنقد مقصود مملو نمود فدوی عقیدت سرشت ازین نوید سعادت بخش بگذارش

کورنشات تهنیت آیات سر ارادت را بسپهر عزت رسانید و بهر نثار این جشن کرامت

اثر سرمایهٔ بحر و کان را بضاعت محقر تصور نموده بجواهر زواهر سخن که در بازار امکان

گوهری بهتر از آن شهرت پذیر نیست دل و زبان عبودیت ترجمان را سعادت آمود گردانید

نوازش عالم نواز مترقی بمدارج اجابت گرداناد نظم تعالی الله ازین جشن دل افروز که

جوش عیش از ماهی است تا ماه دل عالم ز فیض عام گردید بیکدم کامیاب کام دلخواه

پی تاریخ این جشن سعادت خرد محو تامل بود ناگاه بگفتا هاتف فرده سر این

ز تهنیت و خدمت و نثار ۱۲ — تعظیم — مع طبیعت ۱۲ عبارت ۱۲ — معنی کلانه وسکون را وای معلوم واو ثانیہ — ملفوظ کرده بقاعده ترکی علامت فدوی — با فعل ساخت — در بعض نون و شین معجمه — مفتوح شده سلام کردن کبی بکوراست — ملفوظ از لفظ کر نیست ۱۲ — جمع خاقان که بمعنی پادشاه بزرگ است در ترکی ۱۲ انتخاب — جان ۱۲ — مرتبه ۱۲ — تهنیت مبارکباد و این لفظ بلفظ تهنیت — ای این دعا ۱۲ — مراتب ۱۲ — کنایه از زمین ۱۲ — کنایه از آسمان — تخط ۱۲

بلو جشن همایون شهنشاه ز زیاده جرأت حد ادب ندید خورشید جهانبانی از مطلع

کامرانی و شادمانی و جاودانی طالع باد بالنون و الصاد بغالب خان

خان عزیز القدر مهربان سلامت طرۀ محیط صحیفه گهربار که آب و تاب لآلی

مضامینش تاب افزا و سیراب نما از ماه تا ماهی ست و شادابی جواهر نکات

روشنی ۱۲

رنگینش برنگ آب گوهر گاهی مملو از درر آبدار مراتب تهنیت ماهی مراتب دریافت

ماهی در محاورۀ فارسی بسکون یا بمعنی جای مقدم ... ۱۲ غیاث

سعید رسیده ماهی نشاط بشست کشید و مراتب انبساط را دوبالا گردانید

بالفتح بمعنی قلابیکه بدان ماهی شکار کنند ۱۲ برهان

بیت چشم چو بنامۀ تو افتاد ز دریا دریا نشاط رو داد ظهور این مراتب

برای کثرت ۱۲

دلخواه در نظر تصور نتیجۀ توجه معنوی عزیزان والا توجه است و اهب متعال این مژده

راحت اشتمال را به جمیع احبای صداقت انتما علی الخصوص بآن عالی قدر غالب توجه

که توجه غالب در همه جا و همه حال رونق بخش محفل حال اند مبارک و همایون و مقدمۀ

اقبال روز افزون گرداناد بالنبی و آله الامجاد بنواب نظام الملک عم صد اشت

فدوی بلا اشتباه سعادت الله بعد فرق آرای کلاههای تسلیمات تهنیت آیات

بعرض حاشیه گردان جناب فیض مآب پیر و مرشد حقیقی مدظله العالی میرساند که

طرب بفتحتین جنبش و حرکت از شادی و حزن و ... نشاط و شوق و بالفتح ... حرکت و شوق و ... صلعم ۱۲ منتخب

مراد پیغمبر صلعم ۱۲

آب بمعنی فیض و عزت و رونق و خوبی و درخشندگی و نیز بمعنی طرز و روش و ... ۱۲ غیاث اللغات

بمعنی طاقت

تاب بمعنی رونق و توانائی و بمعنی روشنی و بمعنی پیچیدگی و بمعنی گرمی و ... ۱۲ غیاث اللغات

نکته بالضم ... سر انگشت یا سر چوب ... بر زمین زنند و ... سخن باریک و لطیفه ... ۱۲ منتخب اللغات

للہ الحمد والمنہ کہ باعانت معین متعال و بمیامن ہمت عدو مال فتوحات متعالی کہ بتواتر
و توالی حسب دلخواہ ادانی و اعالی را بلآلی مبالی مرادات عقلی و خیالی مملو نمودہ رو
نمودہ زبان عالم و عالمیان را بسپاس مواہب علیہ و اہب العطیہ و دعای اعلای
اعلام اقبال نصرت التیام کہ بمفتاح فتوت و احسان ابواب امن و امان بر روی
جہان و جہانیان کشودہ کشود بیت کلید فتح یعنی کوشش ابرو شمشیرش ز یک
جنبش کشاید چین قفل از جبہۂ دریا برکات حسن نیت فیض طویت معنی انما
الاعمال بالنیات را بوجہ احسن بعرصۂ ظہور رسانیدہ در جمیع امور محظوظ خاطر
کرامت گنجور تقدیر را معاون تدبیر بخت و طنطنۂ فتح و فیروزی اولیای دولت
ابد مدت در ہفت اقلیم افلاک بلند آوازہ گردانیدہ گوش منتظران ندای نوید
عنایت بی نہایت حضرت عزت را بصدای کوس تہنیت نواخت نظم رسید
مژدہ کہ نواب غازی در میدان چہار دانگ عدوی تیرہ زبان نگذاشت ٭ سر دلاور
و سرکش دوش کرد جدا ٭ غرور خیرہ سران زیر آسمان نگذاشت ٭ بسان گوی
سر جاہلان بپا افکند ٭ بطبع گمنشان نام عظم و شان نگذاشت ٭ بخاک کرد

نهان جسم قاتل سلطان؛ بنرم و رزم حریف خشم نشان نگذاشت؛ نوشت کلک

سعادت سنه فتح تاریخش؛ سر شهر ویلیم و بدجهان نگذاشت؛ از روی صداقت

و اعتقاد بگزارش آداب مبارکباد و بنوازش شادیانهٔ عشرت بنیاد پرداخته

سعادت دوبالا حاصل نمود و به نثار جواهر زواهر دعا لب زبان نیاز ترجمان

راگوهر آمود ساخته زینت فرق ارادت افزود **قطعه** بود تا تیغ مهر مکبیتی

قاطع ظلمت؛ رسد تا بر خزان تیر قضا از قطرهٔ باران؛ زداید تیغ عدلت

(این مصرع معطوف به مصرع اولی است ۱۲)

ظلمت ظلم از رخ عالم؛ کند سرسبز باغ دهر لطفت از نم احسان؛ **بنواب مبارزجان**

نواب صاحب قدر دان جوهر تیغ فتوت و احسان سلامت از استماع مژدهٔ ظهور

(جوان مردی و مروت ۱۲)

فتوحات عظمی که نظر بعالم اسباب صورت صورت پذیرفتنش باین تعجیل و تسهیل

(در محاورهٔ فارسی بمعنی حالت و صورت ۱۲ غیاث)

در آئینهٔ تصور ارباب صورت بهیچ صورت صورت نمی بست معنی انتعاش

بی انتها و انبساط لا تعد و لا تحصی صورت نما گشت؛ چون در کارگاه اسباب

بحسب مشیت مسبب الاسباب ظهور هر امر وابسته بسببی است سبب ظهور

این امر خطیر غیر از تائید افضال واهب ذو الجلال و همین توجه عدو مال آن برگزیدهٔ

ایزد متعال که در همه جا و همه حال نصرت و اقبال شامل احوال ظفر اشتمال دارند

فراگیرنده و محیط ۱۲

در اندیشه مخلصان صداقت پیشه نگذشت آری بیت هر کاری که همت بسته گردد اگر خاری

ظرف نگذشته ۱۲

بود گلدسته گردد و وقوع این مقدمات کرامت آیات بر جمیع خیر طلبان جناب فیض مآب

مبارک و همایون و مقدمه فتوحات میمنت سمات و ترقیات روز افزون بادا بالنبی و آله الامجاد

ای هر روز زیاده شونده ۱۲

بنواب مبارز خان نواب صاحب مهربان خورشید فلک لطف و احسان

سلامت در ساعتی که کسوت سعادت در بر داشت و قران کواکب سعد علم میمنت

لباس ۱۲ — متصل شدن ۱۲

در عرصه روزگار می افراشت نوید مسرت جاوید حسن سرانجام یافتن شادی کدخدای

اختر برج مکرمت و اقبال گوهر درج فتوت و جلال یعنی مخدوم زاده والا قدر عالی

ستاره ۱۲ — سعادت مند شدن در کدخدایی آوردن ۱۲

نژاد که به نسایم الطاف بهار پیرای چمنستان ایجاد سالهای سال در ظلال

دعائیه ۱۲ — بمعنی دنیا ۱۲

افضال فیض اشتمال با انواع ثمرات عمر و دولت بارور و بهره یاب بادا سامعه

افروز گردیده گلبن آرزوی هواخواهان را بآبیاری نشاط بی اندازه طراوت تازه

ای تمنا و خواهان چه هوا بمعنی آرزو آمده ۱۲

بخشید و جیب دامان دلها را لبریز لآلی انبساط گردانید امید که قاضی قدر قدرت

ای امید مسرت جاوید ۱۲

قضا بر چار بالش صدق و صفا عقد آن هر دو گوهر بحرین کرامت و نجابت را بجواهر

...دوا بر اتحاد منعقد ساخته سیجعل لهم الرحمن ودا بتوشیح و تزیین قباله
...دوا پرداخته یکدیگر را از چاشنی نعمت دیدار الی یوم النشور شیرین کام و میاب
...دارا دیمنه و کرمه **قطعه** زهی شادی که از بس جوش عشرت ؛ بر آمد از نه زنگ کلف
ماه ؛ دف خورشید بر کف باد رقاص ؛ بر قص زهره با آهنگ لحواه ؛ و اسب مشتعال
این جشن خجسته فال را مبارک و همایون و مقدمة الجیش عیشهای روز افزون کرداناد
بالنون و الصاد

فصل دوم رقایم رای عالم آرا با حبا و اصدقا

بجناب نواب سعادت الله خان قبلهٔ روشندلان سلامت

ده شمع از پرتو فروغش طاق سپهر عالی اساس مشت پاس خود را الجلیه نور
مهر بفت نموده در شش جهت بهم پیچگی نور بخش چرخ چهارم علم نواند کردید دو سه
کهری شب کلبهٔ ارادت این یکه تاز مضمار عقیدت را نور سعادت بخشید
بیت چو شمع سعادت چراغم بود ؛ مرا در دو عالم چراغم بود ؛ در آن دم از این
عطیهٔ نور پیرا جبین نیاز را الفروغ تسلیمات منور گردانید و روشنی شمع دعای نامی هم
شبی به پروانگی نور اجابت به محفل ملاء اعلی رسانید **قطعه** تا بود از روشنی مهر و ماه

روز و شب آرایش بزم سما از مه و مهر رخ احسان تو باد شب و روز صباح و مسا

محفل فیض و کرم و التفات روشن و آراسته بر ضیا زیاده جز عرض کورنش و نیاز

چه عرض نماید بنواب مبارز خان بعرض بهره اندوزان حضور کرامت گنجور

نواب مستطاب تفضل مآب میرساند در ساعتی که خلعت سعادت در بر سعادت

بود قران السعدین در اعلای لوای میمنت مژده راحت بخش حسن سرانجام

یافتن جشن طوی صاحبزاده عالی قدر بلند اقبال سامعه افروز بندگان صداقت

اشتمال گردیده گلبن آرزوی عالم و عالمیان را بازهار انبساط طراوت تازه

بخشید و جیب و دامن جهان و جهانیان را لبریز جواهر نشاط گردانید بمقتضای خلوص

عقیدت بذریعه گزارش کورنشات ارادت سمات بتقدیم مراسم تهنیت این جشن

سراپا میمنت که بفضل او تعالی شانه مقدمه عیشهای دلخواه بندگان جناب فیض مآب

باد پرداخت و دسته دسته گلهای تسلیمات مبارکباد این نوید طرب بنیاد را

زینت افزای فرق عبودیت ساخت بیت سراسر سرود ستار رشک گلشن شده

زبسکه چیدیم و برنزدیم گل تسلیم زیاده حد ادب مدید ظلال افضال جاوداں باد

گستر مفارق فدویان راسخ باد بنواب باقر علی خان طراوت بخش گلشن
لطف و احسان سلامت رنگین نامه عنایت شمامه عالی باد آلی نارنج و ترنج که در جنب
آب و رنگش نارنج مهر و ترنج ماه بشکسته رنگی انگشت نما و اند بود در زمان طرب
نشان ورود فیض امود فرمهد دولتخواه صداقت سرشت را نهال امتیاز و
انبساط نمود و در ازای این عطای تفضل انتما هزاران گلهای نیاز بدست
عقیدت از شاخسار ارادت چیده بتقدیم مراسم آداب واجب الادا پرداخت
و نخل کلک عبودیت سلک را آبیاری دعا که بهین ثمر شجر فدویت است سیراب
ساخت الهی تا باغ زمین و حدیقه آسمان از طراوت و تازگی ترنج و نارنج همیشه
بهار ماه و خورشید سرسبز و شاداب است گلزار اقبال آن بهار پیرای گلبن افضال
برشحات سحاب الطاف ایزد متعال شگفته و بارور باد بنه قزلباش خان
خالصاحب کرمفرمای مهربان سلامت حرفی از داستان اشتیاق مالایطاق و لفظی از
کتاب فراق بطاقت ستانی طاق بدستیاری قلم بر صفحه تحریر صورت پذیر
گردانیدن در معنی آتشکده بنی خشک حواله نمودن است مصرع پای چوبین سخت

عرصهٔ آتش زکجا؟ الله الحمد والمنه که درین ایام مسرت التیام ورود عنایت نمیقهٔ عاطفت
مملو الطاف قدیم بیاد داده بحصول ابتهاج صحبتهای راحت انتما به مضمون دلنشین
مصرع: بود سیر چمن طاوس را برگشته دیدنها ؛ دل و دیده مالوف گردیده احتظاظ
حضور سراسر سرور از بند الم مهاجرت نجات بخشیده زیاده از آنچه بشرح تشن توان پرداخت
مسرور و منبسط ساخت مصرع: چنان خورسند گردیدم که پندارم ترا دیدم ؛ پروانهٔ مطابق
مطابق مرسولهٔ سابق که سابق ازین ابلاغ یافته و پروانهٔ جوهری بازار حال حواله
صداقت اساس ... نگارش شده موصی الیه پروانه خدمت نموده باشند انشاء الله العزیز
مقدمه زر بازگردانیدن نیز عنقریب انفصال می یابد ایمائیکه درباب ارادهٔ توجه جناب
باین سمت آشنائی قلم تو به رقم شده بود هزاران ابواب انبساط بر دل دوستی منزل کشود
ظهور این آرزوی تمنا مبتغای دلهای محبت انتماست و دیده شدت انتظار
دیده و میدهم بزبان حال باین ترانهٔ تمنا اشتمال نغمه سرا میبیت صحبت گرم من و آن
بت سرمست بهم ؛ چه تماشاست اگر زود دهد دست بهم ؛ و اسباب اشتغال سخن حسب
آرزو میسر آید زیاده چه بنگارد و جز تمنای دیدنها که انتها ندارد بغالب خان

هرچند در شهرستان لفظ و عبارت تنگ و دو نمود و بیدای ناپیدای تشبیه

و استعارات را بکام تامل پیمود مضمونے و حرفے که از کتاب اشتیاق مواصلت

سراپا راحت خانصاحب بسیار مهربان صاحب قدردان سلمه الرحمان بروح

بیان تواند آورد دست نداد و ناچار بیان این معنی بدل نزدیک بوجدان ضمیر

کرامت تخمیر واگذاشت دوہا تو من موہن لوین مے جیسے جل میں جات ۔ اپنی جی سے

جانیو میری جی کی بات ۔ ورود عنایت صحیفهٔ مسرت آمود متضمن رسیدن حیدرآباد

بتفصیل تصدیعات که بسبب برسات در راه رو داده اگرچه نظر بر حصول

مژدهٔ صحت و عافیت باعث اطمینان خاطر منتظر اخبار فرحت آثار گردید لیکن

یاد احتفاظ حضور سراپا سرور الم مهاجرت را بشورش آورده نشئهٔ شوق را

دوبالا گردانید بیت رسید نامه و افزود اضطراب مرا ۔ بجیب زنم چه فسون داد

بست خواب مرا ۔ و اب تعالی بخیریت و اقبال بمنزل مقصود رساند که روز

بفیض صحبت نواب مبارز خان بهادر سلمه الله الاکبر خجسته حال راه فوز ابتهاج

بے انتها مبدل گردد تا رنج محن دوری و مهجوری که بالفعل کشیده میشود انشاء الله تعالی

رقمی صورت بندد که بمعاودت باسعادت بزم انبساط را رونق بخشد مجیب الدعوات

رجوع کردن ۱۲

بسرعت شاهد این امنیت را بر منصه ظهور جلوه گر گرداند زیاده آنچه نویسد

ای آرزو ۱۲

شوق است و بس باید معلم انشا کنم **بنواب مبارز خان** عرضداشت فدوی

صمیمی که بهیچ رای ادای آداب عبودیت را وسیله باریافتن در پیشگاه ضمیر کرامت تخمیر

کامیابی یافتن ۱۲

دانسته و تقدیم مراسم عقیدت را واسطه حصول سعادت پسندیده داشته بعرض باریافتگان

جناب نواب تفضل مآب خداوند فدویت کیشان خدایگان صداقت اندیشان

جای رجوع ۱۲ بمعنی مالک و صاحب ۱۲

مد ظله العالی میرساند که صباح و مسا وظایف دعای اعلای لوای دولت ابد

بلند شدن ۱۲

انتما بمقتضای خلوص عبودیت نوعی از عبادت معبود برحق تصور نموده بالتزام می

در استحصال سعادت دارین اشتغال دارد مجیب الدعوات مترقی مدارج اجابت

ظهور کننده ۱۲

گرداند درین ولا در ورود نوازشنامه نامی سربلندی بخش گشت هر چند

استدعای مراسم این نوازش مقتضای ادب نیست لیکن نظر بر عطای افتخار

ای ترقیم خطوط ۱۲

اگر گاه گاه برشحات کلک عنایت سلک مورد فضل و کرم میشده باشد

عین بنده نوازی است از راه صدق ارادت چند تهان بهونگیری و مرمری

که پسند طبع عالی پسند است ارسال حضور فایض النور نمود مصرع که قبول افتد زهی

ای فیض دهنده ۱۲

عز و شرف بغال خان خان فصاحت مشفق مهربان سلامت زبان قلم و قلم زبان

یک قلم برنگ تصویر آینه دار تحیر اند که بهر قیم شداید اشتیاق پرداز مدیا آلام فراق

ای ظاهر کننده ۱۲

را بیان نماز تحریر مقوله لولی تحصیل حاصل پرداختن است مصرع چون توئی

ای شداید اشتیاق ۱۲

در دلمن با توچه گفتن دارد و در تقریر مقدمه ثانی خود را بعدم علم مراتب عالم

ای آلام فراق ۱۲

اتحاد علم ساختن که گفته اند دوها جو تو نزدین تونین مین جو کچهه بن تو سمینا نهه

پریتم کچه تس جی کهین سوریت هی جانت نا نهه پس بجان اولی که بیان این معنی

و جدائی را بوجدان همه دان واگذاشته منتظر ظهور فضل او تعالی شانه باشد که حجاب

ای منسوب به دریافت دل ۱۲

دوری حضوری از میان برداشته دیده آرزو پرست بصورت ضمیر صداقت تخمیر

روشناس کشور همبری می دارد و اردات قرشی مجیب بغال خان خان صاحب

کرم گستر سلامت ورود نامه غمزدای غمگسار طرفه غمخواری و غمزدائی خاطر غمزده نمود

سبحان الله حکمت کامله حکیم کامل اگر صبر و شکیب اختیاری و اضطراری را درمان درد غم و الم

نمی نمود انسان ضعیف که در اربعین تخمیر خود یکروز آب سحاب شادی لب تر نکرده

از هجوم هموم چسان می آسوده اگر سررشتهٔ تار و پود تعلق سلسلهٔ غفلت بر پای

سرگشتگان وادی اندوه نمی گذاشت شداید مصایب مصاعب بنای انتظام عالم را

از جا برمیداشت بیت گر نماندی در تپ غم آدمی پس فتادی در خرابی و کمی از

جهان ویران شدی اندر زمان حرصها بیرون شدی از مردمان بیت رستن

این عالم ای جان غفلت است هوشیاری این جهان آفت است باتی حال چندگاه

که درین کارگاه ناپایدار مهلت اقامت داده اند بسر بردن ایام حیات مستعار بکشاده

پیشانی به از سر به چینی است بیت خوش باش جهان تنگ مکن بر دل خویش کز

خوردن غم قضا نگردد کم و بیش با قتضای اتحاد معنوی آن مهربان را در رنج و راحت

شریک غالب خود میداند چون بتوجه باطن کرامت مواطن الحال به نسبت سابق

صورت انبساط در آئینهٔ خاطر غالب می بیند بر حسد که بخلاف گذشته حال ضمیر منیر

نیز همین حال استیلا داشته باشد زیاده چه بنگارد جز آرزوی مواصلت سراپا مسرت

که نهایتی ندارد بغالب خان خانصاحب سراپا کمال و کرم مستسلام و دود نامه

ای یاد از شفقت و مهربانی قدیم در داد نازم بیاد آوری های آن یاد فرما

که درین وقت بیاد چمن از یاد خود رفته می پردازند و با الم غمگساری های آن
غمگسار که درین هنگام من سراپا غم و الم است قسیم رقایم نفقه شمایم دلشاد می سازند
هیهات هیهات کمال هر چیز از خوب و زشت کجا نصیبه مثل من زشت است اگر غم
بکمال داشتمے چون جوانمردان از جان و جهان گذشته در آن واحد بزوال غم و شادی
مسرور گردیدمی و اگر از شادی کمال بهره یافتمے چون درویشان دست افشان
از دنیای دنی گردیده دمی بودے چنین غم ندیدمی فریاد فریاد که چرخ دوار در آتش
غم نیم تنم سوخت الغیاث الغیاث که زمانه غدار سپند جان افگار را در مجمر
الم نیم بریان ساخت بیت شاخ ترم که تازه ز باغم بریده اند، محروم بوستانم
و هر دو داشتم، تحریر و تقریر حالتی که حالا در میان است نه مقدور زبان قلم و نه
طاقت قلم زبان سورٹها جو بیتے من ماہنہ کون سنے کاسین کہون نہی
کنوین کی چھانہہ جیون اُپجے تیون ہی رہے، گاہی نظر بادای حقوق نمک
بر جگر ریش میریزم و دمی بتصور پابندی بنون دست بگریبان خویش میزنم و چون
نمی توانم از عہدہ یکے ازین ہر دو بر آمد از ہر دو بر آمدہ در فکر بر آمدم بیت

عشق و گرفتار بند تقدیرم ؛ چو تیر از دو طرف میکشند بزنجیرم ؛ احوال ثروها دیر

حالت پر ملالت پرسش احوال کار نمک بر جراحت میکند و استفسار روداد

کار سنگ بر مینا ، بیت بجان غم زده حرف الم ستم باشد ؛ چرا سرود دهد

کسی بپا دستان را ؛ حالا وقت توجه معنوی است که بهر صورت از چنگ اندوه

نجات دست دهد ، بیت من چه گویم که چه میباید کرد ؛ تو بکن آنچه مرا میباید کرد

بفضل الله خان تحقق گشت گلستان عنبری خان صاحب بسیار مهربان

رونق افزای بزم دل و جان سلمه الرحمان که بفضل الهی مدام مقیم قلعه راحت و جمعیت

باشند به بدرجه الیست که در ظرف حرف تواند گنجید و بار الم مهاجرت کدورت

بار این بار به مقدار سنگین است که به دستیاری قلم دو زبان شمه از ان بمیزان

بیان تواند سنجید ، دو ها ، گلشن تراجو کیجے کیجے بات سہار ؛ تو نہ تو لو جا کے

تن ... سہا کو ہمار ؛ الحمد لله که بعد مدت البعد صد ورود سامی صحیفه سراپا تعقد

بمضمون آنکه بیت گر وصال دوست نبود با خیالش هم خوشیم ؛ خانه درویش را

شمعے به از مهتاب نیست ؛ فی الجمله با نظفای آتش اضطراب پرداخت

ونکات رنگین بهجت آئینش بموجب ایمای مسرت انتمای زبان نو رحال ظلمت زد
اسامعه افروز گردیده بتصور همکلامی گرامی همدوش شاهد انبساط ساخت بیت
خوشدل کند خیال تو هجران کشیده را ٭ آتش گل است دیده گلشن ندیده را ٭ هرچند دوری
ضروری از هم زن شیرازهٔ صبر و تحمل است لیکن تصمیم توقع سرعت معاودت خاطر
مهجور مشتاق را بهم آغوش شاهد تسلی دارد در صورت ظهور این معنی از فضل تعالی شانه
امید قوی است که عنقریب چشم دیده را از شکنجهٔ منت کشی نامه و پیام برآرد اگر چه تمادی
امتداد ایام سفر می بود نظر بر رفع کلفت تنهائی پیش از ورود نامه نامی ایمای
تکلیف تشریف فرمائی می نمود بالفعل بخاطر جمع عزیز مصر اقامت بوده هرگز
عزم این سمت نماینده و شبدیز بار ایش محفل آسایش توجه فرمایند بیت تو را
باشد که ما خوی هجران کردیم ٭ بر خود دشوار بر تو آسان کردیم ٭ زیاده هرچه از
شوق دیده بها بقلم در آید کم است العاقبة بالعاقبة تقرلباش خان در حالتی
که دید تنوعات احوال و تماشای نیرنگی روزگار شعبده باز که دمی گلشن وصال را
آب و رنگ تازه می بخشد و زمانی آتش افروز گلخن فراق میگردد خاطر اسیر کمند

مهاجرت را از رنگ تصویر روشناس کشور حیرت داشت و الم حرمان حضور طرب گنجور

مهربان گرامی قدر پیوسته بدل نزدیک و چندی از دیده دور مهر سپهر عشق و ...

قدردان مشتاقان مهجور عزیز مصر دل و جان خان صاحب بسیار مهربان سلمه الرحمن الملک

آه خونبار و مداد سودای دل سطور حسرت بر صفحه سینه می نگاشت و ورود کرامت

آمود حرز بازوی جان یعنی نگارین نامه تفقد نشان که بیاض تن بصورت آئینه

سکندر محیط جام جمشید است و سوادش مثل شب قدر مطلع صبح امید دریا دریا

جواهر مراد در سلک آرزو کشید و متکفل عالم عالم نشاط و خوشدلی گردید بیت

نامه آورد قاصد حرف حرفش جمله سحر * نی غلط گفتم که نامه بلکه جادو نامه *

سبحان الله جرعه نوشان محفل اتحاد را که در خلوت کده وصال خود را محروم میباید نشست

بست کشتی نامه و پیام باید پرداخت و عشرت گزینان گلشن بهجت را که بیک جام چشیدند

از بیتین چشم یکدیگر دور بودن نمی توانستند بچار ناچار شدائد فراق باید ساخت

نظم مباد آسمان را خانه معمور * که یاران را ز یکدیگر کند دور * دو همدم را که از

مهری که دارند * دمی از هم جدا بودن نیارند * چنان دور افکند از بعد یکچند *

بنام ونامهٔ گروندهٔ خرسندهٔ دل از دست دادگان شاهد عبودیت که مجبور تقدیر از عزیز

سکوت ترجمان احوال نمیتوانند نمود و آبله پایان دشت محبت که دور گرد کوچه تقریر

اند خبر بخموشی لب نمیتوانند کشود بیت ز حال خویش ندانم جز اینکه روزی چند نگاه

شوق تو بودم کنون خیال توام هرچند اشتعال آتش مفارقت برق خرمن صبر و

طاقت است و اشتداد آرزوی حصول دولت مواصلت موجد صحرا صحرا اضطراب

و وحشت لیکن توقع سرعت اندفاع حب مهاجرت جیب و دامان دل و جان را

گوهر آمود تسلی و انبساط میسازد و مبدم بغمگساری دل غمدیده و دیدهٔ رمد رسیدهٔ

دوری ضروری می پرداز د بیت مرا امید وصال تو میدهد تسکین وگرنه سوز

هجران بمیکند تقصیر غالب که بر وفق ترقیم صداقت تصمیم ما حال بجمعیت و اقبال زینت

بخش منزل مقصود شده باشند زیاده ازین دل اشتیاق منزل را بخار خار درد

جدای بخراشند و نظر بر حال منتظران چشم براه بتقید تام و اهتمام تمام زود از سر انجام

مهام ضروری السر انجام فراغ حاصل فرمایند و زود تر بصیقل توجه و التفات زنگ

غم تنهائی از مرآت ضمیر الفت تخمیر بزدایند که تحمل آلام فراق شاق است و طاقت انتظار

طاقت یعنی انتظار

طاق ہیبت خاطرم نازک تر است از شیشه میدانی تو ہم تا توانی آمدن ای شوخ سنگین دل بیا حسب الایما در باب استرداد زر بازگردانیدن از عابد خان بجناب
طلب و گردن ۱۲ ای زر مبادله ۱۲
نواب قدردان عبد النبی خان بہادر مرقوم گردید و خوبیہای خان عالیشان غفور علی خان از نوشته سامی بیقین انجامید بعد تشریف آوردن گرامی فکری که باید بظہور خواہد شتافت بالفعل در باب اجرای اسپ بندی خان مذکور بدار وغه منصوب نگارش یافت ایام جمعیت بکام و توسن مرام رام باد بقزلباش خان بہوش آ
افزای میں مدہوش صہبای شوق سلامت امروز سیر باغ نو بنا بر تجویز عمارت تازه
ای شراب ۱۲ ای تجسیم نمودم ۱۲
بطراحی آن مخلف چمنستان التفات مرکوز خاطر بود لہذا پیش از عزم عبد العزیز پلاّم
بالفتح وقت بید امشتق از طرح بمعنے قایم کردن بنای مکان و نمونه عمارت ۱۲
جدید را عازم گرامیخدمت نمود که ذریعه یاد مشتاقان گردد موصی الیه از دولتخانه
علت ۱۲ الاکرام ای المیز
خبر تشریف داشتن در بیتری رسانید نظر بر جمعیت اسباب عیش آنمقدمه محبس
ای تشریف مکتوب الیه ۱۲
معرکه رنگین صحبت از انجا تجویز حرکت نشد بعد ورود سامی صحیفه سابق در باغ مذکور
تا بستہہائی بیادوره مصدع گردید تا شام باوجود شدت سرما چشم بر راه بسر برده
ای مشغول بتدریع ۱۲ ای بتصدیع منبده ۱۲ بجهد بیته احد چیجور ای انتظار کشیده
بسرکوبی صہبای اشتیاق بگلگشت باغ می پرداخت و ہر دم زبانی نیاز بازیز

ترانهٔ دلنواز مشتر بزم میساخت **بیت** مجلس تصفیه گاه نے بنوا باده مهیا ای مردمک دیده

ترانه گوینده ۱۲

من جای تو خالی است ؛ اگر چه سیر امروز بے باده پیمائی آن ساقی بزم نشاط منغص ساز

عزاداران نگرفی در حقیقت شراب خواری ۱۲

صحبت انبساط بود لیکن بتصور گلگشت گلشن همرهی روحانی آن تازه گل بوستان محبت

و داد دل اتحاد منزل را نهال خرمی مینمود **بیت** باغ بی تو گذشتیم داغ در داغ شدیم

درخت موزون نورسته و نو نشانده ۱۲

خیال روی تو کردیم و باغباغ شدیم ؛ بعد رسیدن بمخلص خانه وقت شب مفاوضه فیض بار

بعد رسیدن کاتب ۱۲

متضمن بر وجه عدم توجه باوجود تصمیم اراده و اراده ایفای وعده امروز بفردا ورود

بهجت آمود فرمود و تشنه شوق را دو بالا نمود **بیت** چون نامه ات رسید بدستم شدم

ز دست ؛ در بیخودی مکرر سر اینش نوشته ؛ تمنای دید نها زیاده از انست که به نگارش

و گزارش در آید یقین که صبح تلافی تغافل امروز بظهور خواهد آمد زیاده شوق ست ایام

جمعیت بکام و باده آرام مدام باد **بقزلباش خان** خط آزادی دل و دیده

مشتاق از شکنجه شداید فراق یعنی نگارین صحیفه بدل فریبی طاق مرقوم قلم ملاطفت

متعلق آزادی یعنی آزاد و از شکنجه شداید فراق دل و دیده مشتاق را ۱۲

رقیم خان صاحب سراپا اشفاق منتخب مجموعه آفاق فهرست جریده حسن اخلاق عزیز

هر دلهای انام دوای فرق مفرهای یکرنگان مشفق مخلصان سلمه الرحمان که همواره شاد امید

بمعانی نوسن مرام رام ایشان باد در هنگام هجوم آلام که چشم دل در راه قاصد فرخنده

مقاصد دچار بود و زبان شوق دمبدم باین ترانهٔ جان نواز ترنم می‌نمود رباعی

نی قوت آنکه دیده بروش نگردد ؛ نی طاقت آنکه ره ببوسش سپرد ؛ ای کاش رساند

سخنی قاصد از و ؛ تا یک دو نفس بگفتگویش گذرد ؛ ورود طرب آمود نمود در حقایق مرقومه

اطلاع بخشیده ره نوردان دشت اضطراب را در گلشن همیشه بهار اطمینان نشیمن داد لیدیه عطا

فرمود رباعی ای مخزن اسرار وفا نامهٔ تو ؛ وی مطلع انوار صفا نامهٔ تو ؛ از دیده غبار

بردو از دل کلفت ؛ این جامهٔ یوسف است یا نامهٔ تو ؛ اگر سواد سطور فایض النور را

برنگ ظلمات محیط آب حیات خوانم رواست که از چشمهٔ سار مضامینش جهان جهان نشاط

افسرده زندگی ابد یافت و اگر بیاض بین السطورش را بسان سپیدهٔ صبح مطلع صد

آفتاب دانم بجا که از فروغ نکات مهر آمیزش عالم عالم زنگ کدورت و غم چون ظلمت شب

به تحت الثرای عدم شتافت نظم نقش مرادم نقطهٔ حرفش ؛ جز امیدم خط شکر فشق

دیده بمهرش کشت مباهی ؛ دل بخط او داد گواهی ؛ نزول اجلال در محال جاگیر و بدل توجه

درسر انجام مهام ضروری لسرانجام موروث انواع مسرت گردید لیکن تکرار عزم حصول

موصلت نواب مستطاب عبدالنبی خان بهادر به تقریب خصت بتصور امتداد ایام

مهاجرت دل مشتاق را مبتلای اضطراب گردانید و اسب العطا یا زود از مقدمات انجا

فراغ بخشیده عنان عزیمت باین سمت معطوف گرداند و منتظران مهجور را بکام دل

رساند حسب ایمای گرامی در باب اجارهٔ دیهات جاگیر به زر سنگ را گزارش یافت مع الی

بی اجازت برادر خود بعرصهٔ اجابت نشتافت و کیل مارو پنڈت در ارکات بود

لهذا به پنڈت مذکور نگارش نمود که برونق معمول قبول نماید و مقرر گرداند که زر

موافق اقساط و کیل او در انجا رساند غالب که پنڈت مرقوم مطابق ترقیم بعمل آورد

زیاده خرشوق چه برنگارد به قزلباش خان صاحب سراپا اشفاق عزیز

دلهای مشتاق سلامت استیلای تمنای مواصلت سراپا مسرت نه بدرجه ایست که نشطری

ازان بدستیاری قلم و زبان در ظرف حرف تواند گنجید و شدت اشتیاق رو تو

پذیری بزم محبت و وفاق فیض سمات نه بحدی است که خرده نکته سنج شمهٔ ازان

بمیزان بیان تواند سنجید بیت شرح سوز دلم کار قلم نیست بلی دپای چوبین

زکجا عرصهٔ آتش زکجا شهادت دلهای صداقت انتما که بصورت دو آئینه مصفا

و بروی یکدیگر عکس پذیر یا فی الضمیر مخاطب و مخاطب پذیر با هم اند در بیان این معنی
بدل نزدیک کافیست **بیت** دل پیش تست صورت احوال از و بپرس تا شرح
اشتیاق کماهی بیان کند؛ به بدرقهٔ افضال ایزد متعال تا حال بخیریت و اقبال روز
بخشش محال حالگیر شده باشند در سرانجام امور ضرور بنوعی تاکید بکار رود که از مهام
اهم زود فراغ دست دهد و پیش از انقضای ایام وعده عنان توجه بانصوب انعطاف
یابد تا دل و دیدهٔ مشتاقان مهجور بنور سرور حضور الطاف گنجور منور و مسرور گردد **رباعی**
ای اختر سعد برج مقصود بیا؛ با بخت خوش طالع مسعود بیا؛ این حرف طلب
از زبان قلم است؛ دل میطلبد ترا بیا زود بیا؛ تا ظهور این تمنا از احوال خجسته
مآل خود و اطوار خرد و بزرگ آن دیار و صورت سرانجام کارهائیکه باعث ظهور افتراق
و اضطرار گردیده اطلاع فرمایند که در بزم تنهائی غیر ازین وسیله تسلی خاطر منتظر
منصور نیست با جمعیت مدام بجام و نوشین آرام رام باد **به قزلباش خان خانصاحب**
بسیار مهربان مهربان صاحب عاطفت نشان سلامت بعد مدت ممتد ورود التفات نامه
عنایت آمود یاد از الطاف قدیم داده گلشن انبساط را تازگی تازه کرامت نمود

در احوال جهانگیر و معانی و مضامین دلپذیر مطلع فرمود نمیدانند که از شدت حرارت

فراق برطراز دیاجت حدیث اشتیاق را بیان سازد بهر حال مصرع دانا نهان و آشکارا

شاهد حال است که بی یاد همبزمی مسرت بنیاد دمی نمیگذرد و ساعتی بی سعی در فکر اندفاع

گو ١٢٥

حجب مهاجرت که بفضل الهی عنقریب باشین دلخواه صورت می بندد بسر نمی رود و چند گاه

ای اندفاع حجب مهاجرت ١٢

معنی الامور هر بونه باوقاتها بصورت توجه نواب نظام الملک بجانب هندوستان

جلوه گر گشته موجب وقوع تعویق در ظهور نتایج خدمت گذاری گردیده والا تا حال از نتیجه

همت کشتی مراسلات نجات بعرصهٔ ظهور میرسید از انجا که **بیت** کار موقوف بوقت است

که چون وقت رسید خوابی از بند رهانید مه کنعان را ز ترصد که خبر طلب را بوجهی متعذر انگاشته

بتوجه باطن تعهد مواطن اعانت فرمایند که نتیجه سعی عجالة بر منصهٔ شهود نشاید و دل

و دیده در دوری دیده علی الرغم سپهر بیمهر از بند الم جدائی رهائی یابد **بیت**

اگر دو یار موافق زبان یکی سازند فلک بیک تن تنها چه میتواند کرد از راه بی تکلفی ها

دو شاله که باعتقاد این محب یکرنگ قماش قابلیت ارسال نداشت امتثالا للامر

جز بمعنی جوهر و صفت ١٢ غیاث

ارسال داشت و منت بر سر و دوش خود گذاشت یقین که بدستیاری پسند طبع مشکل

پسند علم سربلندی خواهد افراشت ادام الله معکم ایها الکرم قزلباش خان صاحب

مهربان مخلصان سلامت از شدائد اشتیاق مواصلت سراپا بهجت که بوجهی در ظرف

حرف گنجایش پذیر نیست هرچند بسیار نویسم کم است بیت قصه شوق ترا گر مختصر

خواهم نوشت و بیشتر از بیشتر خواهم نوشت الله الحمد والمنه در حالت شدت انتظار

سامی صحیفه مسرت بار متضمن تقسیم رقیمه جناب نواب معلی القاب در باب اندفاع بعضی توهمات

وهمی که وهمی بیش نیست و تفویض زمام اختیار کردن اندیشش از نظر کرم منظر بیست بتجویز دوستدار

صداقت منش ورود راحت آمود نمود و مطالعه مضامین طرب آگینش انبساط دلخواه عطا

فرمود بهمین افضال ایزد متعال که شامل حال فیض اشتمال است اکثر اوقات بلکه در همه جا

وبهمه حال منعقد ذاتی آن مستجمع صفات کمال بوجود دلپسند مذکور محفل کرامت منزل میکرد

وحرفی از آن مقوله که مرقوم قلم تودد رقم بود مخطور خاطر عاطر نیست لهذا اکنون از اندیشه رقیمه

مرقومه بتحصیل حاصل را نامناسب داشته موقوف نمود خبر نهضت رایات نصرت سمات

بجانب لکهنوات دولت سامعه لامعه دریافته باشد بفضل الهی امید قوی است که عنقریب

محفل اتحاد بهمرهی گرامی رونق تازه گیرد و مجالست روحانی رنگ مکالمه زبانی بدید

بیت اریچه فکری ای شب هجران که تا بان شد دگر * آفتاب بالا ام از مشرق ستان

انزه او تعالی شانه زودتر تشنه لبان وادی مهاجرت را بسر چشمه زلال وصال رساند

و مهجوران مشتاق را کامیاب دیرین آرزو گرداند انه علی کل شیء قدیر لقرلباشحان

خانصاحب مهربان کرمفرمای مشتاقان سلامت روزی نیست که سوز حرارت اشتیاق

نعل دل بیتاب را برنگ آفتاب از صبح تا شام در آتش اضطراب نگذارد و شبی نیست که

تب آتش فراق خاطر مشتاق را مانند شمع از شام تا صبح در شکنجه سوز و گداز ندارد

بیت بی تو هر روز مرا ماهی هر شب سالیست * شب چنین روز چنان آه چه مشکل

حالیست الحمد لله تعالی و تقدس که بعد مدت ممتد ورود عنایت صحیفه سراپا تفقد و تجمل

بانطفای آتش کده اضطراب پرداخت و مضامین التفات آیینش الطاف قدیم ها یاد داده

بانشاط تازه همدوش ساخت بیت بس از عمری بسویم گر نگاهی کی عجب دارد * ...

زخم شمشیر تغافل اثرها دارد * رقیم تهنیت تولد فرزند مخلص زاده مرهون توجه خاص

گردانید ظهور این آرزوی دیرین بحسب اتفاق وقتی اتفاق افتاد که تقدیم مراسم شادی

هرگز در خاطر خطور نکرد لهذا این معنی به تحریر در نیامده اول بکر امید مدت نگار...

میرفت بتکلیف تشریف بعرصهٔ ظهور می‌شتافت مصرع تمنا در دل و دیده شکستیم

بهر حال ما صنع الله فهو خیر و مصلحت سرکار تا حال نرسید بلکه خبر روانه شدنش الحال رسید

و اطلاع نارسائیش موجب دفع احتمال فراموشی که فراموشی خاطر ماست گردید و گرنه دل

محبت منزل نابر وقوع تعویق در صدور سامی صحایف بتصور کم توجهی بسیار برخود می‌پیچید

هر چند که غیرت محبت بار منت نامه و پیام بر نمی‌تابد لیکن در ایام مهاجرت که آتش شوق

همیشه اشتعال دارد وسیلهٔ تسلی غیر از نتایج کلک عاطفت سلک متصور نیست اگر گاه گاهی

باین معجون التفات قانون مسیحائی بکار دارند بجاست بقزلباش خان صاحب

مشفق مهربان کرمفرمای دوستان سلمه بعد مدت مدید عنایت نامهٔ عاطفت طراز متضمن

شکایت نارسائی نمایق نیاز و ورود انبساط آمود معزز و مسرور فرمود بیت

ز شوق سر و چشمش گذاشتم گفتم عجب عجب که ز یاد دوستان آمد در این ایام مهاجرت

جان گزا که نصیب اعدا باد گاهی اتفاق نیفتاد که بعد صدور سامی صحیفه در رقیم

جوابش تقاعد راه یافته باشد نارسائی نامه بر آن راجع علاج بهر حال لحظه نیست که بیاد

مسرت بنیاد و تمنای حصول دولت بگذرد بیت دمی غایب از پیش چشمم

اگر دوری خیالات در نظر است دریولا خبر باز تشریف فرمودن گرامی بحیدرآباد از خارج
مسموع گردید یقینکه تا حال بمنزل مقصود رسیده باشند ترصد که بپاس طور قدیم
و توجه ضمیمهٔ حقایق روداد مفصل و متواتر بنوک قلم در آید که اساس اتحاد استحکام یابد
فی الحقیقت در بیهات جاگیر حسب الایماء مرسول گردید خواهد رسید لطفکم مزید بر مزید

بغالب خان خانصاحب مشفق مهربان سلامت نامهٔ مسرت شمامه رسید و مژدهٔ قرب
رسیدن زمان مواصلت رسانیده اعجاز مسیحائی بکار برد یعنی بمجرد استماع این نوید
درد جاوید دیر دقولنج که از چندگاه پهلونشین بود بیکدفعه از پهلوتهی نمود و در احت
براحت افزود حالا الحکم آنکه بیت وعدهٔ وصل چون شود نزدیک طایر شوق تیزتر گردد
مراتب اشتیاق و مدارج انتظار آناً فاناً ترقی دارد و فردا انشاء الله تعالی دیدهٔ شوق
کامیاب تمنا میگردد و از منت کشی پیام و نامه نجات دست میدهد زیاده شوق
است و بس

بفضل الله خان خانصاحب مهربان سلامت دو قطعه عنایت نامهٔ مسرت
هنگامه متواتر با قوالی انگور که هر دانه اش فانوس شمع محبت بود در هنگام جوش
صهبای انتظار ورود و نشاط آمود و کیفیت اشتیاق را دوبالا نمود بیت

فزون گشت لسته شوقم مگر تاک قلم بود دو نشراب مداد بهر حال یاد از یاد آوریها

داد خانه آباد و اسباب عیش زیاده باد اگرچه درین سفر قلیل اکثر اکنه نهار پر اقبال سپهر

ملحوظ شد لیکن بدون رفاقت رفیقان شفیق طبیعت خو نپذیرفته صحبت وافر المسرت

دوستان مهرنما با این مرغوب محظوظ نشد بیت بتو نه سیر باغ چه دل واکند کسی با چشم

منتظر چه تماشا کند کسی عنقریب چون انشاء الله العزیز مراجعت رایات فیض سمات صورت بندد

دار شکنجه انتظار قاصد و نامه سائی دست دهد سر گذشت ایام دوری بالمواجهه صورت

اظهار خواهد یافت و باتفاق یکدیگر تلافی انتقام از آوان فراق بعرصه ظهور خواهد شتافت

زیاده شوق والدعا فضل الله خان خانصاحب بسیار مهربان سلامت گرامی صحیفه

مسرت گنجور با خوشیهای بانکو لذت معمور بکنار دریا شور رسیده و شور شیرینی از هفت

خوان سپهر گذرانیده بسرور موفور رسانید مصرع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش

کردی تا این مرتبه این همه امتداد ایام دوری که رو نمود هرگز متصور نبود بهر حال الحمد

فیما وقع حالا انشاء الله تعالی عنقریب حجاب مهجوری اندفاع می پذیرد و اظهار شد اید

فراق و مدارج اشتیاق بالمواجهه صورت میپذیرد بیت حکایات پا شوق و شکایات غم مگر باز گوییم

روزے بہم رسد و گرنہ قلم را چہ یارای آن است که از صد یکی را نماید بیان است زیاده شوق والسلام

ای یکی ۱۲ اگر صورت ملاقات دست دهد ۱۲

به سلطان علیخان بهادر خان صاحب قدردان سلطان قلم و لطف احسان سلامت

صدور سامی صحیفه سراپا التفات در ساعتی که دل صداقت منزل بحکم القلب یهدی الی القلب در

بمعنی لطف و کرم مجاز ۱۲

صدد آن بود که بذریعه نمیقه نیاز و تحیه خود در پیشگاه خاطر عاطر گذراند صورت بست

آئینه هاست بمعنی بیت دلها همه در نشیمن راز است بر یکدیگر آئینه پرتو انداز است گردیده و نشته

آرزوی مواصلت لازم المسرت دوبالا گردانید بیت آمد خبر یار ز خود بیخبرم کرد فریاد

که مکتوب تو مشتاق ترم کرد مسبب حقیقی سببی که باین دلخواه باعث حصول این تمنا تواند شد

ای طرز و روشن ۱۲

بعرصه ظهور آرد تا ظهور این امنیت بهترین آئین مترصد یاد فرمائیها است زیاده جز

ای امید ۱۲ ای آرزو ۱۲

عرض نیاز چه بطراز د بمحمد حسین حاکم الشرع صاحب مشفق مهربان قدردان خیر طلبان سلامت

ورود گرامی مفاوضه عدیم المعاوضه معزز نمود و بر وارستگی مزاج فیض امتزاج مطلع فرمود

عزت داده شد ۱۲

هر چند اعراض از امور دنیوی امریست خطیر توجه باصلاح اسباب معاد دو بیست

بے نظیر مرکه بتوفیق برکت بنیان این دو امر یا ید و اینها که بشعور آسیا انش ظاهر

ای اصلاح اسباب معاد ۱۲

مقلب حقیقی همه را این توفیق رفیق گرداند و جمیعا بکام دل بمنزل مقصود رساند لیکن

کارپردازان کارخانهٔ تقدیر کار بیکار آخر کار بکار آید بکارگاه تعلق متعلق نموده اند
مراد وقت مرگ ۱۲ کنایه از دنیا باشد ۱۲

لهذا بزرگان کرامت نشان که عالی بخوشه چینی خرمن ارشاد شان کامیاب
ای متوسلان الهی ۱۲ مراد بعالم ۱۲

دولت دارین گشته اند دنیا را بمزرع آخرت تعبیر فرموده اند فی الواقع مقام سعی
ای جای زراعت ۱۲ ای در حقیقت ۱۲

همین است و بس **بیت** از رباط تن چو بگذشتی دگر معموره نیست زاد راهی بر
بالفتح مسافرخانه ۱۲ یعنی شهر و آبادی توشه ۱۲

نمیداری ازین منزل چرا اگرچه اختیار کاریم به اختیاری اختیاری که متهم باختیار
ای بکردن ۱۲ ای قدرت ۱۲ مراد از دنیا ۱۲ صفت اختیار ۱۲

است نیست اما بتوقع اینکه شاید توفیق کاری که باعث ظهور شاهد مدعا تواند شد
ای خوبی آخرت ۱۲

یافته شود در کار بودن بنظر تامل به از تعطل است بخاطر خواهد بود احوال خیر مآل وزیریکه
ای با صلاح اسباب معاد ۱۲ بیکار بودن ای بخاطر مکتوب الیه ۱۲

بعد ترک وزارت شبیه روز قیامت بجواب دیده اعمال خود چون روز روشن معاینه

کرد که حسنات تمام عمر شان با نصاف معامله بیوه زنی که روزی از دو نظر آمده بود

در میزان انصاف هم پله نمودند آخر از روی انصاف پله انصاف گرانی نمود و وزن اعتبار
ای میزان آخرت ۱۲ ای وزن کردند ۱۲

او را در بازار محشر از یکی بهزار افزود درین صورت دست بکار و دل بیار به از
ای در بیزار ۱۲ ای زیاده کرد ۱۲

همه کارست **بیت** دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار
حصول وصال محبوب حقیقی ۱۲

هیهات چه میگویم از من مستغرق بحر تمنا امثال این مقال بجناب آن مهر با همه دان

محض فضولیست مصرع زنیکان بغیر نیکوئی نیاید از زیاده چه عرض نماید

بمیر نجف قلی میرزا صاحب مهربان سلامت عنایت نامهٔ سراپا شکایت

رسید و موجب تعجب گردید فی الواقع سعی در تحصیل مقاصد اخروی در نظر که

اولی است و صرف نقد اوقات در سر انجام امور دنیوی بیجا بیت جائی که

چیست کو دنیا بجست از نیک حالی چیست کو عقبی بجست از رب العباد همه را توفیق

فکر معاد رفیق گرداناد و خیر طلب هیچ حال با هیچکس بنوعی حرف نمیزند که باعث

آزردگی گردد مرحبا تامل نمود کلمه که باعث این همه گله تواند شد بخاطر نگذشت

که از زبان بر آمده باشد و حتی المقدور در تقدیم مراسم خدمت گزاری هیچ مقصر

نمانده بهجر رسیدن در اینجا و خیل تعلقه شدند و جاگیر که سند آن تا حال در میان

نیست یافتند بعهد امیر چه بود این همه بی توجهی است درین صورت شعر

خواجه حافظ که از راه بی انصافی نظم آورده اند بیت بی مزد بود و منت هر خدمتی که

کردم یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت اگر ازینجانب نوشته شود گنجایش

دارد بهر حال با وجود عدم وقوع تقصیر معترف تقصیر است و متوقع [illegible] زیاده

والدعا فهو المدعا فصل سیوم مکاتبات خان سراپا فضل و

احسان فضل الله خان باعزه دربار و بزرگان روزگار

بشاه نظام الدین قدس الله سره عرضداشت ارادت اکتناه

فضل الله شاهد عبودیت را بگزارش مراسم کورنش آرایش پذیر گردانیده بعرض

بهره اندوزان چاربالش فضل و کمال قبله آمال کعبه افضال خداوند نیاز کیشان

خدایگان عقیدت اندیشان میرساند که در ایام حصول سعادت حضور فیض گنجور بسبب

شدت غفلت که مقتضای بشریت است طبیعت مایل تحقیقات جزئیات بود و الآن از

توجه ظاهر و باطن بساغو امر حقیقت دریافت می نمود حالا که از دولت ملازمت

محروم و در گوشه تنهائی منزویست اکثر اوقات تلف شده تاسف دست

میدهد و فکر تنقیح بعضی مقامات خفیه متردد میکند لهذا مضمون دلنشین این شعر نقش ضمیر

میگردد بیت چو قدر دولت وصل ترا ندانستم ز فراق هر چه بمن میکند سزاوار است

بعضی عزیزان کرامت نشان که بالفعل درین دیار بعلم اشتهار برافراشته اند

بجای ضرب جهر و پاس انفاس که صیقل آئینه دل است کلمه زبانی که عبارت

از گفتن اسم ذات بزبان معتبر داشته میگویند دل کجاست که تصفیه اش منظور
باشد اذا فات الشرط فات المشروط و گفتن کلمه که علامت ایمان آوردن است
یکبار کافی هر مرتبه تجدید ایمان دلالت میکند بر بقیه کفر چنانچه شخصی زین گروه در حالت
نزع بود عزیزی بقرأت کلمه ایما نمود گفت یکبار مسلمان شدم در دم واپسین اگر کلمه
بر زبان رانم کافر مرده باشم و تقید نماز مطلق ندارند که شرک بهم میرسد یعنی عابد و معبود
متحقق میشود و امتیاز هر دو که باعث اثبات دوئیست شرک خفی ست و مدعی دعوی
انا الله بوده مرید از ابتدای حصول مدعا در اول درجه عرفان می بخشند عجب تر آنکه باوجود
اینهمه تخیلات دور از کار توسل بسلسله چشتیه دارند دل ارادت منزل از دید
این احوال تعجب اشتمال مبتلای تحیرست که در یک طریق اینقدر مخالفت طریق از
قبیل یکبام و دو هوا چگونه طریق تصدیق توان کرد هر چند متامل شد تسلی که رفع تشنه تواند
نمود بهیچ رو نمود ضرورة بعرض این ماجرا اکار بند جرأت گردیده از فضل قدیم
امیدوار است که دستیاری نتیجه کلک کرامت سلک عقده این مشکلات لا ینحل
انحلال پذیرد تا اطمینان خاطر صداقت مآثر صورت گیرد چون غلام نوجهی الباقی

این امر خطیر در خود نمی بیند از راه غلام نوازی باین عطیهٔ سنیه امتیاز یافته نوعی

مشمول توجه خاص گردد که ثمرات خلافت صوری و معنوی جلوهٔ ظهور یابد مصرع یک

نظر فرما که مستغنی شوم زانبای جنس و زیاده چه عرض نماید لشاه نظام الدین

عرضداشت غلام بلا اشتباه فضل الله آداب عبودیت را وسیلهٔ حصول سعادت دانسته بعرض

بهره اندوزان جناب فیضمآب قبلهٔ ارادت منشان کعبهٔ مرشد پرستان میرساند که نوازش

نامهٔ کرامت شمامه مصحوب صداقت دثار عبد الستار متضمن تفضلات بیشمار ورود فیض آمود

نموده معزز و مفتخر نمود کمترین در دین و دنیا ذریعهٔ نجات خود سوای توجه خاص نمیداند

و برانکای افضال فیض اشتمال در همه جا و همه حال باوجود اسباب پریشانی جمعیت کامل میگذراند

مصرع هرکس بکسی نازد و ما را تو بسی؛ درین ایام که تشریف آوردن نواب نظام الملک درین

ملک اتفاق افتاد و بزرگان انجد و دنا باستقبال شتافتند کمترین باوجود تعلق قلعه داری بر

اعتماد ارادت و اخلاص که نواب معزی الیه را بجناب عالی متحقق است و بتوقع کلماتیکه

وقت رخصت بالمشافهه بنواب مشار الیه در باب غلام ارشاد شده بود کاربند جرأت گردیده

جمعیت شایسته را باشه مستقل در قلعه گذاشته خود تجریده برفاقت نواب قدردان قدیم

روشن و بلند ۱۲ غیاث

یعنی بزرگ و عظیم ۱۲ غ

خلافت صوری اشاره بدانست که کاتب از مکتوب الیه در یافته خلافت

ای سبب پروا ۱۲

لر [illegible]

ای بمعنی لباس ۱۲

همراه ۱۲

شرمندگی داده شده ۱۲

انکا بالکسر و تشدید نای مکسوره تکیه کردن ۱۲

ای سبای خطاب ای بسنده هستی ۱۲

ای باستقبال نواب مذکور ۱۲

بالفتح بر وزن مرضی بمعنی منسوب ۱۲

زر برده ۱۲

عمل کننده جرأت ۱۲

تنها ۱۲

الاحسانات سعادت‌دان نداجان سلمه الرحمان عازم ملازمت شد انشاء الله العزیز عنقریب
ای ملازمت نواب نظام الملک ۱۲

داخل لشکر فتح پیکر میشود لیکن از بسکه کم توجهی نواب نظام بخش عالم در حق جمیع قلعه داران
ای لشکر نواب ممدوح ۱۲ ای نواب موصوف ۱۲

عموما مسموع می‌گردد نمیخواهد که بدون دست آویز نوازشنامه با استحصال ملازمت جسارت
عموم بضمتین فراگرفتن همه را ۱۲ ع ای نوازش نامه شما ۱۲

نماید لهذا ضرور دانسته عجالةً قاصد جوره دار روانه جناب عالی نمود بجز گذشتن
ای زود ۱۲

عریضه نیاز از نظر مبارک نوازش صحیفه بنواب ممالک انتظام بمضمونی که موجب
ای انتظام دهنده ممالک ۱۲

اظهار صداقت غلام که در جناب کرامت‌مآب دارد توانند شد وارشادنامه بنام
دوستی ۱۲ ای جناب نواب موصوف ۱۲ او هم بهمه

غلام مشتمل بر ترغیب گذاشتن نایب در قلعه و رسیدن باطمینان خاطر بجناب نواب معلی القاب
در رغبت و خواهش انداختن ۱۲ آرام گرفتن ۱۲

زود تر عنایت شود که در لشکر بودن و ملازمت نمودن بدنما است و پیش از رسیدن نوازشنامه
مراد از ملاقات ست ای بد نظر آینده ۱۲

سعی ملازمت بیجا در نیابد هر قدر زود تر توجه شود بجا زیاده توقع لطف و عطا
ای سعی در باب ملازمت ۱۲

بهمه حال و بهمه جا بنواب امیرالامرا حسین علی خان بهادر عرضداشت

فدوی بلا اشتباه محمد فضل الله ادای آداب عبودیت را وسیله حصول مقاصد دارین

پنداشته و تقدیم مراسم عقیدت را ذریعه نیل مطالب نشاتین انگاشته بعرض باریابان حضور
دریا فتن ۱۲ ای دنیا و آخرت ۱۲

فیض گنجور نواب فلک جناب خورشید رکاب سحاب سایه گستر آفتاب ذره پرور
ای مثل سحابیه ۱۲ ای مثل آفتاب ۱۲

نواب امیر الامرا بهادر مدظله الله الاکبر میرساند که فدوی از مدتی بتقریب قلعه داری
ثمری در زاویه انزوا منزل دارد و از شرف ملازمت قدرشناسان فیض رسان داغ
حرمان بر دل هر چند بمقتضای بندگی قدیم که از زمان حضرت خلد مکان در جناب
نواب تفضل مآب قطب فلک مروت و احسان مهر سپهر فتوت و امتنان نواب
قطب الملک سلمه الرحمان متحقق نیست دل و جان ارادت نشان را بهتنیه پایه آستان
کرم توامان میداند و بیاد کرامت بنیاد و دعا ازدیاد مراتب فیض بخشی و عاجز
نوازی روز را بشب و شب را بروز میرساند لیکن منتهای تمنا آنست که چندی در
ظلال افضال آن قبله آمال بکسب سعادت پردازد و جوهر فدویت و اخلاص بروی
کار آرد از انجا که بدون امر فیض بهره در استحصال این آرزو جرات نمی تواند نمود
از فضل و کرم امیدوار ورود حکم عالی است که نائب مستقل با جمعیت شایسته در
قلعه گذاشته خود را در سایه التفات رساند و دیده دل را بکحل الجواهر تراب
اقدام فیض التزام نوریاب گرداند آفتاب اقبال بی زوال از مطلع اجلال طالع باد بالنبی
و آله الامجاد بنواب نظام الملک عرضداشت ارادت اکتناه محمد فضل الله

تقدیم مراسم عقیدت را جمیله وسیله حصول سعادت نشاتین می‌پنداشته و تعظیم

بین ضراعت را منیعه ذریعه دریافت دولت دارین انگاشته بعرض بهره اندوزان

جناب نواب مستطاب معلی القاب مظهر اتم فیض عمیم سپهر فضل و کرم قبله معتقدان

راسخ الاعتقاد کعبه راسخان بصداقت نژاد میرساند که صباح و مسا التزام تقدیم

لوازم دعای اعتلای اعلام دولت ابد التیام را نوعی از عبادت ذو الجلال والاکرام دانسته

آناً فاناً در اقتضای خاطر اخروی ساعیست بحکم الدعاء بظهر الغیب اسرع الاجابت

بفضل مفضل برحق ظهور نتایجش بسرعت تمام داعی **بیت** باشش با صبح دولت بد

این اثرها نتیجه سحر است و آستانه اشتعال نیر اقبال لایزال را باستعجال بدرجه کمال عروج

که در صورت و معنی رتبه بالا از آن منصور باشد متصاعد گرداند و دعاگویان

و کام جویان خاص و عام بیمن افضال کامروا کامیاب مطالب عظمی نموده بکام دل رساند

اگرچه قریب پنج ماه هر چند فدوی خود را از نوع عنایات خاص نمی‌تواند تصور نمود لیکن نظر

بر افضال عام و بمقتضای ارادت خاص که در جناب عالی دارد با وجود عدم لیاقت امیدوار

فضل و کرم است **بیت** من بنده نیم لایق بخشایش تو در من منگر بکرم خویش نگر

سانیهٔ کرامت سرمایهٔ جاودان نوربیرای آفاق بنواب نظام الملک عرضداشت

صداقت اکتناه فصل ابتدای آداب تسلیمات و گزارش لوازم کورنشات را زینت فرق

درستی — اکتناه بکنه چیزی رسیدن ۱۲ ام

ارادت و الفت بعرض باریابان آستان فیض نشان نواب عالم مآب قبلهٔ مرشد پرستان کعبه

جای رجوع ۱۲

عقیدت سرشتان میرساند که در زمان سعید و ساعت اسعد که سعادت ازان هر ساعت

سرشت بکسرتین خمیره طینت و مجازا بمعنی طبیعت ۱۲ غیاث

سرگرم کسب سعادت بود نسیم فیض شمیم نوید طرب جاوید آرایش جار بالش وزارت بمربع نشینی

سرگرم مجد در کاری مشغول شونده ۱۲ — ای نشستن ۱۲

بهار گلشن کرامت و التفات یعنی ذات تقدس صفات غنچهٔ دلهای معتقدان صداقت انتما برنگ

ای نماینده ۱۲

گل بهار آشنائی شگفتگی دائمی نمود درازای تهنیت این مژدهٔ جان بخش اگر سر انثار قدم

آشنا دهی کننده ۱۲ — بالکسر مقابله و برابری ۱۲

بشارت توام مبشر این بشارت طرب اشارت نماید بجاست و اگر در تقدیم شکر

ای مژده رساننده ۱۲

این عطیهٔ سنیه جبین نیاز بر زمین سجود عجز اندود فرساید سزاست بیت برین مژده گر

روشن ۱۲

جان فشانم رواست ٭ که این مژده آسایش جان ماست ٭ واهب متعال اینقدر عیش

زحجه را واسطهٔ آسایش فدویان راسخ الاعتقاد گرداند و بوسیلهٔ فیض عالی آرزو طلبان

فدا شوندگان ۱۲

عالم را بمراد دل رساند آفتاب ظلال افضال جاودان نور بخش جهان باد بالنون والصاد

بنواب مبارز خان عرض نیاز سرشت بلا اشتباه فضل الله بجناب مستطاب

نوابِ تفضل مآب مهر سپهر لطف و احسان قدرشناس فیض رسان اوجِ گرامی درجه

جای رجوع و بازگشت ۱۲

اجابت باد شرح آرزوی ملازمت فیض موهبت که واهبِ متعال بر وفق آرزوی

خیر گستر ۱۲

خیرطلبانِ صداقت اشتمال باستعجال میسر گرداناد بیرون از حوصلهٔ حرف و عبارت

دانسته بعرض مدعای ضروری العرض کارفرمای جسارت میگردد که حقیقت خرید نمودن

زنِ سیدی بلال اقبال خیرطلب را در خجسته بنیاد بقیمت سی و پنجهزار روپیه بوعدهٔ سه ماه

خجسته بنیاد لقب اورنگ آباد که شهری است در دکن ۱۲

پیش ازین بموجب اظهار برادر گرامی قدر کرامت نشان غالب خان دولت سامعه

گرامی بر وزن نظامی بمعنی عزیز و مکرم و محبوب و بزرگ باشد ۱۲

باریابانِ حضور پرنور دریافته چنانچه در هنگام اقامتِ آلام نصرت القیام بجانب

بجواره پروانجات تاکید در بابِ ایصال زر مذکور از راه فضل و کرم مرحمت شده

بود با اینهمه تا حال که پنجسال گذشته دامی حاصل نگشته و قرض ساهوکاران بابت

قیمتِ اقبال معلومه بعلتِ سود هر روز در ترقی است تفصیل اینمعنی زبانی حافظ صاحب

بسیار مهربان قرالاش خان سلمه الرحمان مفصل معروض خواهد شد بمقتضای الطاف

قدیم این مرتبه درینباب نوعی متوقع است که بدستیاری توجه کارپردازان حضور

دوش خاطر خیرطلب از بار تردد دامی سبکبار گردد زیاده چه عرض نماید نواب سعادت الله خان

نواب صاحب قدردان فیض رسان عالمیان سلامت شرافت و نجابت دستگاه خواجه محمد قایم

همشیره زاده خان مغفرت نشان لسان الخان عرف میرزا سلطان وکیل شاه شهادت دستگاه

محمد اعظم شاه بسبب انقلاب روزگار از مدتی بسیار گرفتار شکنجهٔ اضطراب است درین ولا بتوقع

قدرشناسی قدیم و فیض عمیم خود را در سایهٔ الطاف بی اکناف رسانیده مستدعی که در

سلک نوکران عالی السلاک یافته بقیهٔ عمر در ظلال فیض اشتمال بسر برد از انجاکه جوان

شایسته و از دودمان عمده است بودن این قسم نجبای تردد طلب در سرکار دولتمدار

صلاح دولت دانسته بعرض احوال مشار الیه که آشنای قدیم خیر طلب است جرات نموده امیدوار

است که بشمول فضل و کرم امتیاز یافته در رکاب سعادت مستعد جان فشانی باشد

به سعید حسین خان خانصاحب مهربان مشفق مخلصان سلامت خبر وحشت اثر وقوع

واقعهٔ رونق بخش نسق عصمت مخدومهٔ عصر غفر الله تعالی شیرازهٔ شکیب گسیخت و اوراق

صبر چون برگ گل پاشیده صرصر غم از هم ریخت از انجاکه درین رباط بی ثبات هیچکس را

رخصت دوام اقامت نیست چنانچه آگاه دلی ازین معنی آگاهی میدهد رباعی اندیشه ز مرگ

مصطفی باید کرد شادی و طرب جمله رها باید کرد او با شرف و کمال خود زنده نماند

ما را طبع خام چرا باید کرد، غیر از آنکه مهر خموشی به لب ناله گزار گذارد چاره ندارد

(ای قالب زندگی ۱۲)

بیچو است که با این قرب مسافت منت کش تعریف نویسی نموده خود بخدمت

فیض موهبت برسد و بتقدیم مراسم فاتحه پرداخته شمه از ناپایداری نشأ کون و

فساد که وجودش ترکیب یافته اضداد است بمعرض عرض در آرد لیکن بنا بر پایه

(کنایه از آب و آتش و خاک و باد است ۱۲)

معلی و تقید متصدیان بادشاهی در باب بر نیامدن قلعه داران از قلعه که در هیولا

مجدد الظهور شتافته در ظهور این آرزو معذور است از صدمه بمقتضای الطاف عمیم

(ای آرزوی تقدیم مراسم مخصوصه ۱۲)

بعد مکانی را از نظر اعتبار دور انداخته در همه جا و همه حال دل اصدقا منزل دایره بنام

(ای بعد مسافت مکانی ۱۲)

آستان فیض نشان و شریک شادی و غم تصور نماید و ضمیر صواب پذیر را از الم این مصیبت

جان گزا باز داشته خود و بزرگ قبیله را بسوی کشور شکیب رهبری فرماید بیت

بنالید من بر مرده بیداد که مرده صابری خواهد فریاد استقلال معنوی در همه

حال شامل احوال فیض اشتمال باد مرای دهنی رام رای صاحب بسیار مهربان کرم فرمای سلامت

اشتیاق مواصلت سراپا مسرت از حد تحریر و تقریر تجاوز نموده هر چند از راه اتحاد معنوی

دولت بهمزمی و معانی همیشه حاصل است لیکن با وجود اینهمه قرب مکانی دوام بعد

بسمانی دل آرزو پرست را مدام در گرداب اضطراب دارد و خیر طلب ملاحظهٔ قابو طلبی ارباب

یعنی فرصت ۱۲

وقایع وسوانح از درِ قلعه قدم بیرون نمیتواند گذاشت مصرع ورنه پای شوق را

یعنی اخبار نویسان ۱۲

مانع در و دیوار نیست اگر با ستر ضای آن جماعه اجازت شود بخاطر جمع بخدمت بر سد

خوشنودی خواستن ۱۲

و دل و دیده را بکام دل رساند و بر تقدیر تعذر ۱۲ یعنی بموجب وعدهٔ سیر این لواح

که پیش ازین مکرر از زبان فیض ترجمان تراوش یافته چشم براه توجه فرمانیست نظم

غم انتظار تو برده ام ز هجوم درد فسرده ام قدمی به پرسشِ من کشا نفسی

چو جان به بدن در آ زیاده شوق الدعا فهو المدعا بغالب خان بهادر

خانصاحب کرامت انتما شهسوار مضمار استغنا سلامت از استماع خبر ترک تعلق

میدان ۱۲ بے پروا شدن ۱۲

ظاهر که بمقتضای همت ذاتی جوانمردانه دست از دنیا و ما فیها بر داشتند

ای چیزیکه در آن است ۱۲ ای مانند جوانمردان ۱۲

اگرچه اول بنا بر استیلای اسباب بشریت الم رو نمود لیکن آخر کار دل عاقبت بین

ای غالب شدن ۱۲ بر غالب آمدن ۱۲

چه دلاوری آن یکه تاز میدان طلب آفرین ها نموده بی اختیار زبان تحسین گشود مصرع

این نیست کار دیگری این کار تست این کار تو هر چند وقت مقتضی اینهمه عجب بود

اگرچندی دیگر هم طوعا و کرها متوجه امور ظاهری می بودند نظر ظاهر بینان مناسب تر می نمود

بهر حال حالا که طلبت شهرت از بام افتاد و رخش همت در عرصهٔ طلب جولان در آمده بای

اسپ ۱۲ ای در طلب مولی ۱۲

مطلق بدرجهٔ اعلی فقر که مقام منتهیان است رساند و بحصول مقاصد ما فی الضمیر فایز گرداند

حدیث الفقر فخری یعنی ترک دنیا و غیر الله باعث بزرگی من است ۱۲

بیت نیست جان بازی اگر داری خدا فرصت دهاد ٭ گنج ازین ویرانه میخواهی

ای جان باختن و فنا کردن خود در راه خدا ۱۲ ای برای حصول این مطلب ترا اخذ ایشان مهلت دهد ۱۲

دلت معمور باد ٭ یقینیکه بدوام ذکر و الفکر مدام فکر که مفتاح ابواب فیض و سعادت است

یاد الهی ۱۲

انتظام بخش جواهر اوقات خواهند بود که فرض دایمی عبارت ازین عبادت است **دوها**

ای ذکر و فکر ۱۲

بابو بابو رین دن گیا ای لوگ جیا نہ ٭ بابو نین ہوہی ہمت اور کا نین بانہہ ٭ اگرچه

اشاره باسم ذات است یعنی یا الله یا الله ۱۲ مغفرت و بخشایش ۱۲

الحال ازان مهر سپهر کمال توقع مراعات برادری و اخلاص داشتن آهن سرد کوفتن است

اشاره بمکتوب الیه است ۱۲ ای کوشش بیفایده کرد

چنانچه تجربه کاران جهان دیده گفته اند **دوها** جوگی کا کے میت انہہ کی کیا پیت

آزاد از دنیا ۱۲ محبت ۱۲

لیکن بر آن واقف مواقف ظاهر و باطن ظاهر خواهد بود که احقر از مدت عمر خادم فقرا و

عازم ترک دنیا است اما باقتضای مشیت الهی با وجود سعی کماهی چندی از بند علایق

ای چند روز ۱۲

واهی نتوانند رهائی یافت خصوصا درین ایام بسبب هنگامهٔ مخالفان پابند حراست قلعه

ای حفاظت ۱۲

است و عزم جزم دارد که بعد بر آمدن از قلعه در گوشهٔ قناعت نشیند و دامن دل از سعی

دنیای دنی بر چیند **بیت** نروم بهر نان بخانهٔ کس هر چه بدهد خدا همانم بس ٭ اگر

احقر را همدرد و همرنگ خود تصور نموده از دایره ارباب دنیا بیرون خیال فرموده

یکبار بملاقات فیض آثار بهره ور سازند چه اینست و در ابتدای سلوک دیدن فقرا از

جمله واجبات است غالبکه دیدن خادم فقرا هم از لآلی حسنات تهی دامن نباشد حال

چون بحکم موتوا قبل ان تموتوا از اقلیم ظاهر متوجه عالم باطن شده اند این ملاقات را

درحقیقت ملاقات واپسین تصور نموده قدم رنجه باید فرمود که احقر نمیتواند از قلعه آمد

والا مقصری نمی بود مصرع هم اگر لطف شما پیش نهد گامی چند آفتاب مروت طالع باد

بغالب جان جانان صاحب گرامی نشان کرامت نشان سلامت شوق دریافت صحبت

سراپا بهجت بدرجه ایست که درظرف حرف تواند گنجید یا خرد نکته سنج شطری از ان

بمیزان عبارت تواند سنجید اگر برسم مترسمان روزگار بوجدان همه کس آن حواله نماید

تحصیل حاصل پرداخته باشد که حالا دل فراغت منزل آن شمع محفل مروت و عطا

از سوز و گداز دلهای صداقت انتما منزه و بی پرواست بیت شاهد عرفان

تست از همه کس بی نیاز گو همه دلها بسوز و گو همه جانها بباز هرچند تباعد جسمانی

مانع تقاریب روحانی که آناً فاناً روح پرور و روح افزاست نمیتواند شد لیکن

برمضمون صدق مشحون دو ما لیات ہوتی ہے ملین جو ہیں ملین سے رشد او کھید

دیکھیں آنکھ ہے کے جات نہ تن کی بہتر میخواست کہ از تکلیف دل و دیدہ باستحصال

موصلت وافر المسرت پرداز د چون در ینولا از نوشتہ ارباب سوانح و وقایع بعرض

والا رسیدہ کہ قلعداران قلاع کرناٹک در قلعجات متعلقہ نمی باشند و گزرداران برای

تحقیق اینمعنی متعین شدہ اند و نواب سعادت انتساب معلی القاب بجمیع قلعداران

اقارب جانب درباب برنیامدن از قلعہ تاکید نمودہ اند لہذا ما بالفعل ظہور این

ارادہ مناسب ندیدہ بر صدد کہ بموجب وعدہ کہ بحکم اوفوا بالعہود لازم ارباب کمال

است چندی بسیر این دیار توجہ فرماید والا بتوجہ باطن قبض مواطن متوجہ شوند

کہ دل دوستی منزل ما تابعت ضمیر حقایق تخمیر رو شناس کشور فراموشی و بے پروائی

بودہ ہر دم بیاد گرامی تصدیع مالا یطاق نکشد **قطعہ** مرہون عنایات توام کردہ

الطاف تو ہر لحظہ قدم رنجہ نمائی بخیالم ہم عذر ز تقصیر خود ای دوست چہ خواہم ہر گہ

بخیالت نرسم وای بحالم مدارج فراموشی در کاہش مراتب یا فرمائی در افزایش باد

بہ قزلباش خان خانصاحب بسیار مہربان جان و دل و جان سلامت باد

داستان اشتیاق و شرح شدائد فراق اگر بد بسیاری قلم و زبان متصور بود از

هزار یکی از بسیار اندکی بتحریر و تقریر بر آورده ساعتی بدست آویز این شغل والا و

از دست آلام دوری می آسود حیف که باد پای خامه خوش خرام درین وادی جان گزا

ای اشتیاق و فراق ۱۲ ای الفتح ظلم و ستم ۱۲ عنایت

افکنده سم است و زبان ناطقه شیرین کلام درین مبحث هوش ربا سر در گم مبحث هیچ کس

ای عاجز است ۱۲ کاو درین سخن و زمین ۱۲

اگر شرح اشتیاق ما نشد نامه ما چون زبان لال هرگز وا نشد ضمیر منیر مهر تجربه

آن مهربان بی نظیر که مشتاق انوار سینه صافی است شاهد المعنی دلپذیر کافی است

فرد جذبه مهر و محبت از دو جانب میشود یار میخواهد دلم چون یار میخواهد دلم بعد

۵۲ عطف

مدت ابعد گرامی نامه عنایت شمامه متضمن حصول رخصت از جناب نواب مستطاب

ای دو در تر ۱۲

عبدالنبی خان بجانب محالات جاگیر بشرط آنکه پس از انفراغ امور باز بملازمت نواب

عطف

معزی الیه رسیده باستحصال رخصت این سمت پردازند و اظهار مقدمه جاگیر باراده

منسوب الیه ۱۲ معطوف است بر حصول ۱۲ عطف

اجاره نرسنگ راؤ قانون گو و وکیل نار و پیدت و اسنادی که پروانه ضبطی جاگیر

دلسیر و بهگونت صد بوال نزول اجلال فرمود و بتصور استمداد و ایام مهاجرت دل مشتاق

فاعل نامه گرامی ۱۲ ۵۳

را که چشم براه قدوم مسرت لزوم بود همعنان اضطراب و بیطاقتی نمود مصرع فریاد

که مکتوب نواب صاحب ترقیم کرده زر سنگ را او اجاره قبول نموده وکیل بار و بندبست در

ارکات بود لهذا رای صاحب قدردان کرمفرمای مخلصان رای دکهنی رام سلمه الله

الی یوم القیام از طرف خود بار و بندبست در باب اجارهٔ تا این بهین نگارش فرموده

انشاء الله العزیز عنقریب نتیجه این ظهور خواهد یافت و حصول مدعا ضبط جاگیر

مذکور بعد رسیدن ارکات که بفضل الهی بحاله منظور نظر است صورت خواهد یافت

خاطر عاطر جمع باشد زیاده چه برطرازد جز اینکه زود تشریف فرمایند و مهجوران مشتاق را

از شکنجهٔ انتظار که صعب تر از الم جدائی است نجات بخشند بیت ستم شریک

جفاهای روزگار مباش بیا بیا که قیامت در انتظار مباش والدعا فهو المدعا بنواب اخلاص‌نشان

نواب صاحب فیض‌رسان مظهر انعام لطف و احسان مدّ الله ظلاله و ضاعف اقباله خیرخواهان

فضل الله هر چند خود را بملازمت صوری که در نظر ارباب شهود موقوف علیه صداقت

و اتحاد معنوی است بهره ور نساخته و برنگ عشر شمار روزگار چیز زبان ظاهر موقوف و بطن مختلف

در ظاهر تحقیق مراتب بندگی نپرداخته لیکن بمصداق مضمون صداقت مشحون فرد مصداق حسنات

چه ضرورست آشنائی را حضور با دمی محو نکهت عنبرست از مدت همند حلقهٔ بندگی

جناب تفضل مآب در گوش جان دارد و بمقتضای ارادت باطنی آناً فاناً خود را در سلک
باریابان بزم روحانی که بتباعد جسمانی حاجب و حاجز آن نمیتوانند شد و تشنه حضور بی حجاب
غیبت مدار در سلک می شمارد و تقدیم مراسم ادعیه نیاز الحکم الدعاء بظهر الغیب
اسرع الاجابة جمیله وسیله حصول مقاصد نشاتین می پندارد **فرد** گرچه دست کهم بتنگ
است از دامنت جیبی دارم که با سرو بلندت آشناست حقیقت احوال نشست اینها
زبانی جان مهربان حاتم خان دولت سامعه فیض لامعه دریافته باشند که باوجود
عدم اراده اقامت این ملک از چندگاه باقتضای قید الماء اشد من قید
الحدید بتقریب قلعداری نمری متعلقه پایان گهات در کنج خمول منزوی است و
بتکلیف دیده بمدد رسیده همیشه آرزومند ادراک سعادت بزرگان صوری و معنوی
لله الحمد و المنه که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام مژده قدوم میمنت لزوم بصوب
خجسته بنیاد جان تازه بقالب افسرده دمید و سامعه را رشک باصره گردانید
بنا علیه عریضه داشتی بجناب نواب معلی القاب امیر الامرا بهادر متضمن استدعای
حکم طلب حضور و اجازت گذاشتن نائب در قلعه مذکور ابلاغ داشته در باب اجابت

ملتمس ملتمس توجه خاص است که بدستیاری حکم محکم السعادت ملازمت رسیده
(ای التماس کننده ۱۲ — یعنی حکم نواب موصوف ۱۲ — ای ملازمت شما ۱۲)

دل و دیدهٔ آرزو پرست را کامیاب دیرین تمنا گردانید آفتاب فیض رسانی

تابان باد **قزلباش خان** خان صاحب مهربان مسند نشین کشور

دل و جان سلامت اگر بمثابه جان عزیز تر گویم در شهرستان انصاف

سجل بی تمیزی خود درست نموده باشم که از جان بیوفائی مقدر است و از
(برای علت ۱۲ — ای اندازه کرده شده ۱۲)

دوستان مهربان متصور نه و اگر بمنزله عمر دلپذیر تر نویسم در اقلیم رتبه شناسی
(ای بیوفائی ۱۲)

ابواب طعن بر خود گشوده باشم که از عمر بیگانگی مقرر است و از آشنایان
(ای طعن دوستان ۱۲ — ثابت کرده شده ۱۲)

گرم گستر نه **شعر** دل و جان تیری فدا تجھ پر مرا دل جان ہی کچھ جھوت اگر

اسمیں اچھے تو مجھے تماری آن ہے استیلای تمنای همزبانی آن رونق بخش بزم
(یعنی مجھکو ۱۲ — بمعنی قسم ۱۲)

محبت و التفات بالاتر از آن است که طایر تیز پر وهم و خیال در حوالی آن
(اطراف ۱۲)

طیران تواند نمود **فرد** آرزو ها بچندین رنگ میکند دل پروانهٔ آشیان

طاوس هست این دلی که من دارم بهر حال الحوال دل بدل وا گذاشتن اولی
(پر زدن ۱۲)

که باد و پا خامه با دیما درین بیدای ناپیدا کنار پاست **بیت** محبت جادهٔ

دار د نهان در خلوت دلها؛ چو مار گنجه گم گردید این ره زیر مهر لبها؛ اگرچه

بفضل الهی امید قوی است که عنقریب حجب مهاجرت اندفاع پذیرد و غم

الم فرقت مکروه و صد ساله ملیست میکشد زهر گرانک شکر بسیار است؛

فرقت بالضم جدائی ۱۲

هر چند بسرعت مراجعت صورت بندد در نظرها حسن بدلها احسان مصرع

آرزو داگر زود زآئی خوشتر؛ دستک مرسوله رسید و پروانجات قلاع الفصال

ای بیا زود ۱۲ — راه داری ۱۲

یافته اما بنابر تقدیم بعضے موانع در کشید متعاقب البته خواهد رسید و حقیقت

قلعجات موقوفی از روے فرد علیحده واضح خواهد گردید عمر کم لطفکم مرید

برب الوحید **قزلباش خان** خانصاحب بسیار مهربان فرمان روای

نام خدا است ۱۲

کشور دلهای صداقت انتما سلامت در حینیکه دل و جان محبت توامان بصوب

انقضای ایام وعده صدق نشان در گرو اضطرار بود و از استیلای

گذشتن ۱۲ — ای وعده شما ۱۲

مراتب اشتیاق و شدت الم فراق دمبدم باین ترانه حسرت طراز زمزمه مے نمود

افسوس و پریشانی ۱۲

دوما بیتے او دہو بتیان من بہاون آیو نہین تو اثمند انگری ریکہہ گنت

بمعنی گذشته ۱۲ — مخفف بهت دن ۱۲ — ای محبوب ۱۲ — انگشتان ۱۲ خطوط ۱۲

گنت سب مٹ گئین؛ و کلام فصاحت التیام عزیزی از زبان جانان

بمعنی شمار کردن ۱۲

توران که در بیان نمی‌ئی داد سخنوری داده ابواب اضطراب بر رخ دل کشود

رباعی وعده‌ها کرده که آیم آئی چند پرده وعده‌هات ما نم آئی دلم نشسته

ملول شده است زود آ گر الم بر آیم آئی عنایت نامه شکایت هنگامه

متضمن بر بار رسائی نیاز نامه رسید هر چند مژدهٔ خیریت رسانید و از

اطلاع مقدمات انبساط خاطر بخشید لیکن از انجا که مصرع خمار آلوده یوسف

به پیراهن بکیسا زند دل و دیده چشم براه دو رود بهجت آمود انبار بلحاظ

امتداد زمان مفارقت همدوش عالم عالم جوش و خروش گردانید رباعی

تا کی بامید دل مکدر گردد یا دیده ز انتظار مضطر گردد تنگ داشته رنگ

برخم درد فراق بر گرد که رنگ رفته ام بر گردد در نهدیت مهاجرت گاهی

اتفاق نیفتاد که نامه بری از ین سمت بی نیاز رقیمه عازم خدمت شده باشد

مگر بهمین مرتبه که خیر طلب در بری بود و رونده مستعجل اطلاع نه نمود بناءً علیه

بر تسوید عریضه اخلاص پرداخت و خود را مور د عتاب بجنا ساخت بیت

زحرف سخت تو هر گز مرا گرانی نیست کشد بگردن خود شیشه بار سنگ تراش

بهر حال او عالم الغیب والشهاده شاهد حال است که هیچ از یاد مسرت بنیاد
و مراعات مراتب حفظ الغیب بلکه از تقدیم مراسم وکالت غافل نیست بیت
حفظ الغیب کسے یاد در عقب او گنجائی و نیکی یاد داشتن ۱۲
روز و شب ورد زبان است مرا نام کسی تو من چه گویم که چه نام است تو هم میدانی
درین ایام اگر گاهی در ترقیم رقایم نبود شمایم تقاعد واقع شود نه از فراموشی
است بجان آرزو و سراپای امید قسم که زیاده ازین دل مشتاق بار منت
نامه و پیام نمیتواند برداشت منتهای تمنا آنست که بزم محبت بذات
مجمع الکمالات مکتوب الیه رونق گیرد و مجالست روحانی رنگ مکالمهٔ زبانی پذیرد
کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی من باشم و وی باشد و نی باشد و می
معقید وا عمی شدن فرخ سیر و زیب یافتن اورنگ بذات عالی صفات محمد رفیع الدرجات
نابینا ۱۲ نام بادشاه دهلی ۱۲
مسموع شده باشد بیت جهان چون کمان حلقهٔ بیدریست که هر لحظه در
قبضهٔ دیگریست سکه که از حضور رسیده یعنی بیت ز دسکه بهند با هزاران
ای حضور رفیع الدرجات ۱۲
برکات شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات بزرگان این دیار بسبب لفظ بهند که دلیل
انحصار است بپسندیده مدلهٔ ابواب سعادت انتساب معلی القاب سکه بائی
کوتاه شدن او در بنهیدن ور پختنے ۱۲

که بعضے اعزہ دریجا فکر نمودہ اند بخدمت آن محک عیار سخن املاے فرمودہ
اند یقین که آن خسرو ملک سخن دانی بر انتخاب اکتفا نه نمودہ سکه تازہ که صاحب
سکۂ اقلیم سخن توانند شد درست نمودہ خواهند فرستاد که بحضور معلے
بفرستند زیادہ بجز شوق که ما فوق تصور نیست چه نویسد بقربان شنخان
آغا فاتا بجناب مجیب الدعوات مستدعیست که ایام حرمان حضور موفور السرور
خانصاحب مهربان مهربانصاحب قدردان سلمه المنان بر وفق آرزوے
منتظران بسر حسرت نمایان منقضے گردانه قریب عجیب است گر بدانی چه
قدر تشنۂ دیدار پرتوام چه خواهی آمد عرق آلودہ در آغوش مرا پیش ازین کاه
بعد سال و ماہ ورود گرامی صحایف مسرت آمود غمگسار دل و دیدۂ غم دیدہ
میشود و دورہ نور دان دشت اضطراب را رو شناس کشور انبساط میفرمود
بوقلمون مزاج که هر دم شعبدۂ جدید بروی کار می آرد و هر لحظه داغ تازہ
بر دل ارباب وفا میگذارد انیقدر هم نتوانست دید و بعز ریب هجوم اشغال
محال جاگیر بحال توجه از یاد مهجوران مشتاق معطوف گردانید رباعی

داشتم این گمان که شادم نمی‌کنی ۚ کاری چو زمانه بر مرادم نکنی ۚ با آن که
بیادت بگذرانم همه عمر ۚ عمری گذرانی و تو یادم نکنی ۚ به هر کیف کم وقت
نمیکند و که انتظار اخبار جمعیت آثار با انضمام آلام دوری موجب تفرقه
جمعیت دل نگردد ۚ قصه که غم فراموشی علاوه درد جدائی نسازند و گاه
با ایفای مواعید یاد آورده باشند بدانند که فلک قوی ست فتنه را
لعل لاف بس ست بهر هزاران اسیر یک جلاده ۚ آفتاب یاد فرمائیها طلوع
به قولباشخان خانصاحب بسیار مهربان من رونق بخش محفل دل
جانم سلامت هر چند وعده ملاقات بتقریب رخصت بعد حصول رخصت
از جناب نواب مستطاب مستغنی الالقاب مصمم ست لیکن دل مشتاق
تحمل انتظار ندارد مشتاق ماند امروز چشم بر راه قدوم بهجت لزوم است
که هرگاه پیشتر در میان آمدن حرف رخصت که هیچ گوش نشنود با طمینان
خاطر بدولت مواصلت سراپا مسرت بهره اندوز گردد اگر تقیید
منصبیان پادشاهی مانع بر آمدن از قلعه نمیبود و دستی بردی دریادر این روزها

المترشرف تلثیم آستان راحت نشان حاصل نمود از انجا که مصرع ما بان

منظر عالی نتوانیم رسید شو نرصد که آخر روز کلبه احزان را رشک باغ جنان

سازند و با نبساط بخشی خاطر اندوهگین پردازند بیت صحبت غنیمت است

بهم چون رسیده ایم دیگر کجا بهم رسند این تخته پاره ها زیاده چه شوق که حواله

آن بدلها اولی سے پندارد چه نگارد بعد قزلباشخان خانصاحب

کرم توجه بسیار مهربان سلامت حکایت اشتیاق برنگ شکایت فراق که

طاقتها طاق و زندگی برجان شاق نموده زیاده از گنجایش نامه و بیرون

از حوصله خامه است بیت نیست آسان بنوای جان زیستن سخت

جانیها حسابی دیگر است قبل ازین بعد سالے و ماهی صدور سامی صحایف

بحکم المکتوب نصف الملاقات دل و دیده آلام دوری کشیده را یک نسخه

انبساط عطا مے فرمود بیت بیش ازینت بیشی ازین بی نحو اری تحمتا و

بود مهر و رزی تو با ما شهره آفاق بود حالا بے مهر سپهر جفا

گرای امن جمیع الجهات صرف خبرگیری متقدمات جاگیر ساخته و به تضعیف

بے پروائی شریف از حال مہجوران نحیف پرداختہ این جادہ مستقیم را بکلم مسدود

نمود **بیت** سرد مہری بسکہ در دلہای مردم جا گرفت ٭ روی گرم از کس

نمی بینم بجز آفتاب ٭ اگرچہ بفضل او تعالی شانہ امید راسخ است کہ ظہور نتایج خدمتگذاریہا

کہ بنا بر لوازم حفظ الغیب بتقدیم رسیدہ و میرود بملاحظہ اخلاص فروشیہا کہ شیوہ

مہر سیمایان روزگار است باظہار شس نمیگراید عنقریب از شکنجہ انتظار پیام و نامہ نجات

بخشیدہ بکام دل کامیاب دیرین آرزو گرداند و تشنہ لبان صحرای جگر سوز

مہاجرت را بسر چشمہ جان بخش مواصلت رساند لیکن تا ظہور این تمنا

نظر بر اطمینان خاطر منتظران اخبار بہجت آثار بطور قدیم کہ جنبیدن زبان بر سلام

مستدعی یاد آوریہا است **بیت** بہر راست ازان چمن آرزو کہ بکام دل

نمی رسد ٭ من و رفتن بی خبری کہ زنامہ گل بسری رسد ٭ بعضی حقایق مودا

از نوشتہ میرزای مکرم میرزا محمد ہاشم کہ در تقدیم مراسم وداد شریک غالب

دوستداراند واضح رای تعقد انتما خواہد گردید زیادہ ہرچہ تواند نوشت

خو نوشت و بس ایام دوری ضروری کوتاہ باد **بنہ قزلباش خان**

خانصاحب بسیار مهربان کم یاد آورِ مهجوران سلامت منزح دردِ دوری که بیان مجید

بمقتضای اتحاد معنوی از هزار یکی و از بسیار اندکی البته عکس پذیر مرآت
تقاضا کرده شده ۱۲

ضمیر مهر تنویر خواهد بود بقلم آوردن تحصیل حاصل دانسته باظهار مطلب لازم

الاظهار می پردازد که میرزای قدردان مورد فیض ازلی میرزا نجف قلی سلمه الله

العلیم العلی از مدتی کسان خود را جهت خریدی جره و باز همراه شاه باز

صیدگاه قدردانی میرزا جانی به بنگاله فرستاده بودند کسان مذکور یکدست

جره و باز بعد عمری بتلاش بسیار بدست آورده عزم منزل مقصود نمودند

ظاهرا حقیقت باز که در طول و عرض جوهر تیز پروازی از جلش حق در امتیاز

داشت بعرض نواب جعفرخان ناظم بنگاله رسید طلبیدند و دیدند و پسندیدند

ای باز را
کسان مذکور معرفت میرزای مسطور در راه کسی را بوساطت رفیع خان بنام
در راهداری ۱۲

میرزا جانی ۱۲
ناحی القدر شناسی گرامی قدر حاصل کرده بودند هر چند سعی نمودند چون

مذکور سفر گزیدهٔ عالم قدس شده بود نتیجه سعی آنها بعرصهٔ ظهور جلوه نه نمود

لاچار باز را دیدند اتفاقاً در اثنای راه جره بتقضای الهی در فضای ناپیدا

برنگی پرواز نمود که باز گردیدنش جز در صحرای محشر ممتنع تواند بود حالا میرزا

معزی الیه که عازم اند که باز کسان خود را جهت آوردن ایشان از آمدنش بدست آورند

رقایم فیض شمایم بنام ناظم و سرفراز خان نبیره او که زمام اختیار کاروبار آن دیار

بدست اقتدار اوست ممکن میشما بدر روانه نمایند انتظار خطوط مذکوره در سنگ

راه بهمر نواب مبارز خان بهادر که وقت معاودت در راه مطلوب است وارند

درباب بذل توجه درین باب که در عالم دوستیها واجب است اجابت مبالغه

یقین که توجه خاص مبذول خواهد گردید الطافکم مزید برب الوجید القرب شخاره

خانصاحب قدردان مشفق مخلصان سلامت شرح شوریدگی حال که بسبب حدت حرارت

اشتیاق و شدت مرارت فراق در همه حال عارض احوال دل داغ دیده حسرت

مال است بدستیاری گردش قلم سرگشتگی اشتمال خیال محال قطعه بقلم گفتم ای سخن

پرداز بنویس آنچه در ضمیر منست گفت تو شرح شوق میخواهی دنی و انستی حیحکاچ

این سخن نیست الحمد لله بعد مدت البعد کرامی نامه عنایت شمامه شرف ورود

بخشیده به تیمار خاطر مستهام آلام مهاجرت پرداخت و نوید سراپا امید

بخیریت ذات الکمالات سامعه افروز گردیده بهجه وشش شامه جمعیت وانبساط
ای منبع کمالات ۱۲ — برابری کننده ۱۲

ساخت بیت ز شوق بر سر و چشمش گذاشتم گفتم عجب عجب که ترا یاد دوستان

آمد پس از رحلت میرزای مغفرت انتما میرزا محمد هاشم مرحوم اگرچه تحریر نمیقه نیاز
کوچ کردن بملک آخرت ۱۲

دشوار مینمود که مطلبی غیر از اظهار این امر ناگزیر نبود وجوه رسید این قسم اخبار

مکروه لا تعد و لا تحصی است چه لازم که زبان قلم تو د در رقم باین خبر ماتم اثر آشنا
ای شمار نکرده شده ۱۲

گردد کما قیل بیت بلبلا مژده بهار بیار خبر بد به بوم باز گذار معهذا

بحکم الضرورات تبیح المحظورات مکرر رقایم صداقت شمایم مرقوم گردید عجب که بگرامی
یعنی حاجتها جایز میگرداند چیزهای ناجایز را ۱۲

خدمت نرسید بهرحال بندگان اینه یار بعد وقوع این واقعه غم آفرین خیلی

اظهار التفات فرمودند بلکه بردن نعش از ینجا طوعاً رضامند نیستند لیکن حسب

وصیت مرحوم بعد رمضان انشاء الله تعالی اسباب را به بیع در آورده نعش

اضحی که موسم برسات هم منقضی میگردد تابوت مغفور روانه حیدرآباد می نمایند حقتعالی

بخیریت بسر آرد الم جدائی آنمهربان عدیم البدل بغض صحبت میرزا مرحوم

رو بانحطاط می آورد حیف که سپهر مهر اینقدر رهم نتوانست دید و بیش از

سابق در شکنجهٔ درد تنهائی کشید **بیت** فلک از رشک نگذارد بجا ل

خود دو همدم را؛ بسنگ از یکدیگر سازد جدا با دام توام را؛ احوال روزگاری

ای مغز بادام که توام میباشد ۱۲

عمر که چون روز روشن است خدا کند که چند روز بقیه عمر مستعار مبتلای غم

جدائی نگذارد و مسبب الاسباب سببی که باعث دوام وصال تواند شد

بعرصهٔ ظهور آرد ناگاه قریب مجیب **بغرلباشخان** خانصاحب

مهربان کرمفرمای قدردان سلامت التفات نامهٔ عنایت آمود در هنگامیکه

آتش اشتیاق مواصلت سراپا جمعیت بتحریک تندباد الطاف بی الطاف که باز

حرکت دادن ۱۲

بفضل کارساز بی نیاز حسب دلخواه جلوه گر باد در کانون سینه گرم اشتعال بود

مشغول ۱۲

ورود انبساط اندوز فرمود و بتصور همکلامی گرامی تسلی دل و دیدهٔ الم دوری

کشیده نمود سبحان الله در هیچ زمانه آئینهٔ جدائی نمیگذشت یا دو تنها نه

بهجت آشیانه بیت الشرف مخلص بود یا کلبهٔ احزان بقدوم مسرت لزوم

رشک باغ جنان حالا از نیرنگ سازی زمانهٔ ناساز شعبده باز بعدی درمیان

جنت ۱۲ مکر و فریب سازی ۱۲ ناموافق ۱۲

آمده که سواد مشکبار در چشم مشتاقان کار کحل الجواهر میکند **بیت** دوری

بیان صفت بعدی ۱۲

چون طاوس عشرت داشتم در باغ وصلش بنگر امروز از فراق یار می پیچم چو مار

بهر حال مصرع جیون راکهے تیون رہیے جو بیتے سو سہیے پیش ازین نواب معلی

القاب مبارز خان بهادر در هنگام تشریف داشتن بطرف بجواره مکرر وعده

بذل فضل و کرم بعد مراجعت نموده پروانه تاکید درباب العیال زر اقبال که ازان

سدی بلال القیمت سی و پنجهزار روپیه خریده تا حال که مدت پنج سال گذشته

دامی بوصول نرسیده عنایت فرمودند چون رایات ظفر آیات دور تر بود از تشرف

ظهور نمود درینولا که شهر حیدرآباد بذات فیض سمات نواب مستطاب بهره یاب است

و آنمهربان عالیقدر سر حلقه رونق افزایان محفل فیض منزل اند عریضه بجناب عالی

درباب یاد دہی مواعید افضال درباره الفصال مقدمه مرقومه مرسل گردید که عریضه

بتوجه موجبه در وقت خاص از نظر بگذرد و نوعی توجه مبذول گردد که مضمون عرض

ای از نظر نواب ۱۲

درجه اجابت یابد و نتیجه آن عجالة بعرصه ظهور شتابد زیاده چه نویسد جز شوق

که شرح آن زبان قلم برنمی تابد بنواب محتشم خان نواب صاحب فیض رسان خورشید

فلک مروت و احسان سلامت شرح تمنای ملازمت فیض انتما اگر بدستیاری حرف و

عبارات و اعانت تشبیه و استعارت مقصور میبود ساعتی باشتغال تحریر نثر شغل

پرداز بوده دل ارادت منزل الحق از خار خار آرزو خالی مینمود مهیا که سمند خامه

در زمین صحرا نوردی کند پاست و عزم سعی درین سبد اما پیدا ابیاتی چو بین بر بیجا بیت

قلم حکایت شوق ار هزار بار بنویسد هنوز عذر تقصیر بر کنار ننویسد

لله الحمد والمنه که دوام یاد فیض بنیاد بتصور حضور معنوی شدت الم دوری صوری بسیار

کم میسازد و دمبدم براحت بخشی خاطر آرزو پرست که شب و روز آرزومند دولت

همبزمی است می پردازد بیت ما حق شناس صحبت معانیم و دیر او غافل نه‌ایم

یکنفس از ذکر خیر او گزارش شکر عنایاتی که بمراعات مراتب حفظ الغیب درین غیب

مبذول احوال صداقت اشتمال شده و میشود مقدور زبان قلم و قلم زبان نیست

دراز ادای این عطایای بی منتها غیر ازین که در صباح و رواح بوظایف دعای اعتلای لوای

دولت فیض پیرا اشتغال پرداز باشد خدمتیکه تقدیمش بالفعل مقصور تواند شد

منظور نمیگردد جهت استعمال کوکب اقبال خجسته مآل را برفق خواهش خیر طلبان مترقی

مدارج ترقی داشته ظلال افضال را جاویدان واسطه آسایش عالمیان خصوصا

مخلصان صداقت اشتمال وارادت مآل بالنبی وآلہ الامجاد آفتاب فیض بخشی از افق

ای واسطۂ آسائش مخلصان ۱۲

دوام طالع باد بحاتم خان خانصاحب کرم یاد آور مہربان سلامت درایامیکہ

تصور انقلاب روزگار ناپایدار و عدم دریافت اخبار راحت آثار مہربانان تفقد

دثار خاطر تو و ما تر گرفتار شکنجۂ اضطرار میداشت خط اخلاص نمط موسوم

اساس وکالت را م سہائے رسید و مژدۂ خیریت احوال خیر مال و ترقی مدارج اقبال

پایہ ۱۲

آن برگزیدۂ ایزد ذوالجلال کہ از آمیل اضافہ بمنصب سہزاری ذات ہزار و

بیان ترقی مدارج اقبال ۱۲

پانصد سوار امتیاز یافتہ و برور بازوی سعی و تلاش اقارب و اجانب اطراف و

نزدیکان و خویش ۱۲

جوانب را بمناصب مناسب و رعایت بلانہایت بہرہ ور گردانیدند رسانیدہ رطب

اللسان شکر مواہب واہب العطایا گردانید الحمد للہ والمنہ کہ دعای مخلصان ریا

جمع موہبت یعنی بخشش ۱۲

آئین الخواہ بعرصۂ اجابت شتافت و دل دوستی منزل کہ جمعیت دوستان

یکرنگ را جمعیت خود تصور مینماید جمعیت کامل یافت بیت مسترشد و انددوام

در طریق دوستی شاد میگردم چراغ ہر کہ روشن میشود مجیب الدعوات این نوید

نشاط جاوید را مبارک ہمایون و واسطۂ ترقی روزافزون گرداناد عجب کہ در

صفت نوید یعنی نوید دایم نشاط دار ۱۲

هنگام فیض عام مخلص مهجور از دیده دور و بدل بحضور هرگز در ضمیر منیر نگذشت و

ای فیض مکتوب الیه ۱۲

عجب تر آنکه فکر منصب اقبال آثار نورچشمی مهر محمدی طال الله عمره و زاد قدره با وجود

یای متکلم ۱۲

اقامت داشتن در ظلال تعطفا اشتمال مطلق محظوظ خاطر نگشت نظر بر الطاف قدیم

ای ظلال مکتوب الیه ۱۲

احتمال اینهمه تغافل عمداً از آن مهربان شفیق **مصرع** تصور نیست که عقلش بمسکند

تصدیق غالب که معجون دولت این روزگار را کیفیتی غیر از نشهٔ فراموشی احباب

مراد دولتمندان این زمانه ۱۲ بمعنی نشه ۱۲

نیست **بیت** هر که دولت یافت شست از خاطر خود نام ما اوج دولت طاق

نسیان ست در ایام ما بهر حال آینده اگر بتلافی گذشته پرداخته متوجه مراتب مراعات

ملکه — تلافی در یافتن و بدست آوردن ۱۲ غ

حفظ الغیب باشند بجا است که دوستدار در بار گردون اقتدار غیر از آن مهربان

مهربانی و آشنائی که درین قحط سال مروت توقع پاس آشنائی از و داشته باشد

ای مکتوب الیه

ندارد و از بودن ایشان در حضور پرنور چیه مطمئن خاطر است بمقتضای محبتی که از

مفعول ندارد مهربانی و آشنائی ۱۲

دیرباز فیما بین تحقق یافته آنست که در باب سرانجام امور مخلص مهجور منتظر باید

دهی و کیل نباشند که مخلص در امور خود و کیل مطلق و مشفق برحق آن مشفق قدیم را

میداند بیش زیاده است **بخواجه مطیع علیخان** مهربان اصحاب مخلصان

سلامت مدت مدید گذشته که ورود صحیفهٔ انبساط بخش خاطر
گشته بیت بسا صبح که نسیمی نمیرسد ای گل مگر تو پای صبا را شکسته
هر چند که توجه کامروا در غیب بیش از حضور شامل حال خود میدانند که صدق
ارادت این ارادت سرشت بحکم اَلْقَلْبُ یَهْدِیْ اِلَی الْقَلْبِ در گوشهٔ
خاطر عاطر جا دارد لیکن تحمل انتظار اخبار راحت آثار شاق و النسته تکلیف حال مشتاق
گاه گاه بعنایت عنایت صحایف مترصد یاد آوریهاست بیت گهی بنامه دعا یاد
می‌توان کردن باینقدر دل ما شاد میتوان کردن توجه موجه در باب الفضال
مقدمهٔ قرض نشنکر ساهوکار و بذل التفات سامی درباره سرانجام امور دربار از
نوشتهٔ گرامی برادر عطوفت اشتباه میر عطاء الله سلمه الله واضح گردید و
از الطاف آن مهربان واقعی بیش ازین توقع دارد بیت عالمی بیگانه
آشنا داریم ما گر زمین پر سپهر کرا داری نزد داریم ما حالا بفضله تعالی و توجه
امید قوی است که بوجهی علاقه تقاضای زر مذکور باید دستدار رضانند لیکن مسا
مذکور هنوز دست از دهها جاگیر که وجه قوت دوستدار است برنمی دارد خط

طرف آنمهربان توجه فرما در باب عدم مزاحمت دیهات لبساهی مذکور ضرور زیاده

چه نویسد جز شوق موفور و آرزوی حضور موفور السرور به میر محمد کاشف برخوردار

سعادت پیوند اقبال مند اطال الله عمرکم و زید قدرکم از استماع اخبار کلفت آثار

واقعهٔ الم آفرین جان مغفرت نشان رحمان قلیخان و میر غفران مآب میر محمد عارف

غم بر غم افزود و داغ بر بالای داغ رو نمود از آنجا که با قضای هیچ کس را قدرت ستیز نیست

و کلمه را تفاوت پس و پیش همین شاه راه در پیش کما قیل رباعی انسان که زیک دگر

جگر ریش تر اند قومی به پیش و جماعتی پیشتر اند در غربت مرگ هیچ تنهائی نیست

یاران عزیز آن طرف پیشتر اند حالا چاره این درد بید و اغیر از رضا بقضا ندید

و کشتان کشتان خود را بجز صبر و شکیب بند دانای سر ایجاد واقف رموز

کون و فساد که بمقتضای فطرت ذاتی بر بی ثباتی این دنیا پایدار پرده اند

یقین که سر رشتهٔ استقلال از دست نداده بداد دهی دلداری و اماندهای تسلی

طلب خواهند پرداخت و خیر طلب را منتظر اخبار خیریت و جمعیت خود دانسته بتواتر

از احوال خیر مآل مطلع خواهند ساخت عمرکم مزید برب المجید خواجه رحمت الله خان

خانصاحب عالیقدر مهربان سلامت باوجود عدم دریافت دولت مواصلت
که وسیلهٔ جمیع تعارف جسمانی است بسبب کثرت استماع صفات سراپا حسنات
زبانی خان گرامی قدر قدردان عالیخان سلمه الرحمان مراتب محبت آنقدر در دل
بود دم منزل جا نمود که زمی از یاد مسرت بنیاد و تمنای دست داد ملاقات
مسرت سمات غافل نیست مسبب حقیقی بآئین بهین میسر آرد درین ایام شرافت و
نجابت آئین میرزا محمد امین که زظلال افضال آن برگزیدهٔ ایزد متعال مسکن دارد
و در همه جا و همه حال زبان شکر التفات گرامی ورد هین بادوستدار روابط
اخلاص درست نموده و مدت آویز درستی و راستی که از صفات ذاتی او ست
در کم مدت زیاده از انچه بتصور در آید در خاطر جا کرده بتقریب سرانجام بعض
فرمایش دوستدار و بعض امور ضروری خود بخدمت میرسد یقین که الحال نظر
بر محبت دوستدار بیشتر از سابق مشمول الطاف خواهد بود و در انجاح هرچه
عرض نماید بدل التوجه خاص مبذول داشته دوستدار را مرهون منت خواهند نمود
زیاده جز شوق آنچه نویسد شوق فرست بمیر منعم صاحب بعد مدت محمد حنیفه رسید

برادر عزیز القدر کرامت شیم سلمه الله الاکرم ورود بهجت آمود نمود بهبت

خصلت ۱۲

چون نامهٔ نامیت بزبانه راحت فزا دیدم چنان خورسند کردیدم که پنداشتم ترا

دیدم بذل توجه موجه در سر انجام مهام متعلقه اینجانب که هر چند نظر بیگانگی

صورت و معنی مقتضی منت نیست ممنون باد آور بهاساخت بابت بانگ

خورسند ۱۲

التفات خاطرم خوشنود میکردد دل بازی خورمن از نوراضی بود میکرد

ای دل فریب یا بندهٔ من ۱۲ غیاث ۱۲

خط لاله گلشن سعادت و اقبال مندلاله در چند طال عمره بسعی بازوی آن

فرمان روای اقلیم دانش و بینش خیلے ترقے نمود لیکن درین سفر اثر که

ای حاکم ۱۲

تفصیل تصدیعاتش حوصلهٔ قلم و کاغذ برنمی تابد چو اسکی مدتے از کار

رفته شب و روز بسیر خط حیرت و محنت رونما است فرصت دیدن خط کجا

درین ایام اگر دست از اصلاح خط برداشته جهت تعجیل انقطاع محن سفر گاه

شرط ۱۲

گاه دست بدعا بردارند بجا است زیاده عمر باد و ثمره اش بهمه مبارک

ایزد متعال در همه جا و همه حال حافظ و معین احوال برادر گرامی قدر عزیز تراز

دل و جان اقبال مند فتوت نشان برگزیدهٔ ایزد تبارک همه مبارک سلمه الله تعالی

بوده یاد آوری مهجوران مشتاق دارد شوق ملاقات بحدی که اضعاف مضاعفات زیاده

ازان است که در احاطهٔ تحریر و تقریر در آید مصراع دل می داند و من دانم و داند دل تو

در ایام مهاجرت که بفضل او تعالی شانه زودتر بآئین دلنشین انجام پذیر باد خبر از

رقایم انبساط شمایم امری انبساط بخش خاطر منظور نیست اگر گاه گاه باین مهجوران

نشاط تفریح بخش دل اشتیاق منزل باشند گنجایش دارد در نیولا معتمد صداقت دثار

لعل خان خدمتگار را جهت خریدی بعضی اشیای ضروری با عریضه بجناب نواب معلی

القاب عمدة الملک مبارز خان بهادر و خطی بخان صاحب بسیار مهربان قزلباش خان که ظاهرا

بتقریب شادی نونهالان چمن امارت بتکلیف نواب مستطاب تشریف فرموده اند فرستاده

ای نواب معلی القاب ۱۲

ای فرزندان مبارز خان ۱۲

شد اگر خان مذکور تا حال همانجا تشریف دارند عریضهٔ مذکور از نظر فیض منظر گذرانیده

ای بخدمت نواب مبارز خان ۱۲

ای از نظر نواب ممدوح ۱۲

متوجه سرانجام ضروریات خواهند گردید و بر تقدیر عدم تشریف داشتن خان معزی الیه

ای قزلباش خان ۱۲

آن برادر عالی قدر عریضهٔ مرسله را در وقت خاص بمطالعهٔ لامعه در آورده بنوعی

توجه نمایند که سی و پنج هزار روپیه از قیمت افیال خیر طلب که زن سدی بلال از پنج سال

بوعدهٔ ۳ ماه خریده تا حال دامی نرسانیده بوصول در آید و تا وصول زر مذکور

اکثر در جناب عالی یاد دره باشند وضرورتیات را ز دو سرانجام نموده ارسال دارند ودر

یاد خود داشته و پندارند بهمیر مرتضی میر صاحب مشفق مهربان قدردان سلامت هرچند بمقتضای

الامور مرهونة باوقاتها حسب صوری تیسر اسباب صحبت وداد تحقیق نپذیرفته لیکن

استماع صفات کرامت سمات ربانی ارجمند عالی قدر سعادت انتساب میر رفعت الله

واعتضاد تودد قرین صاحبی شیخ محمد امین که اکثر بیاد گرامی شغل پردازند

آرزومند حصول مواصلت سراپا بهجت دارد تا ظهور این تمنا مترصد است که باوجود عدم

دست داد دولت ملاقات بمضمون اینکه بیت مصاحبت چه ضرورست آشنای را

هنوز یاد بمن محو نکهت عربی است ۔ دوستدار مشتاق را از مخلصان صمیم تصور نموده

به تسوید رقایم توجه شمایم کرم فرما باشند و بفرمایش تحایف این نواح بی تکلف ایما

فرموده اساس اخلاص را استحکام بخشند بعضی مطالب توجه طلب بعرض اعزه

معزی الیهما واضح ضمیر خواهد شد تکرارش تحصیل حاصل دانسته صداع افزا نگردید

اقبالکم مزید برب المجید بجاتم خان جامی من قدردان من بسیار مهربان من

ساعی صحیفه بعد مدت العد ورود نموده مشمول عواطف فرمود مصراع بقدر

هم رحم از و بسیار میدانیم ما احقر سابق فی الجمله مشمول الطاف آنجه بوده بذریعۂ

خدمتگذاری بزرگان کسب سعادت مینمود حالا که بحسب انقلاب روزگار در کنج خمول

گرفتار است اگر مشمول الطاف ایشان باشد غنیمت میداند سبحان الله در زمان

خلد مکان که منصب اعتبار روزگار اعتبار داشت بغیر سلوک با آشنایان قدیم

هرگز بخاطر نمیگذشت رہے انقلاب زمانۂ غدار که باوجود عدم اعتبار مناصب

خدمات چندان بیگانه روشی در مزاج آشنایان مهربان راه یافت که کمیت قلم بعرصۂ بیان

نمی تواند رفت بهر حال مصراع در خانه اگر کس است یک حرف بس است اگر پایداری

دنیای ناپایدار در نظر دوربین داشته توجه قدیم مبذول احوال مخلصان

دارند گنجایش دارد مصراع بیگانه مشو که آشنا ایم وقوع تعویق در ابلاغ مبلغ

معهود رای مهربان را چه سنجال چند اختیاری نیست قبل ازین بهزار سعی

ارسال قبل مدست معتمد شیخ محمد محسن همین اراده صورت گرفته بود له الفیاد

وعده مذکور صورت بندد در آنجا توجه اعزه مقدمه آن قسم دیگر صورت بست

حالا اعزہ بسی بکوشت رای که از مدت رفیق و قف مقدمات است بخدمت مهر

برطبق گرامی در حصول رضای ای مزبور خواهد کوشید اہم مطالب توجه سامی ا

بیت تو می باید که از ما بر نگردی ؛ فلک گو گشت گو گردیده باشد والسلام

یعنی میباید که تو از محبت ما بر نگردی گو که فلک از محبت ما برگشته باشد ۱۲

خیر الکلام بمعتبر خان نہال اقبال خان ذی شان سعادت نشان سلمه

السبحان جاودان بار زور فضل و احسان با دتحریر و تقریر داستان شوق مقدور قلم

لفظ جاودان متعلق این جمله ۱۲

و زبان نیست اغلب که بمقتضائے القلب یہدی الی القلب از جزا رکی وار بسیار

اندکے عکس پذیر سنجیل ضمیر منیر شده باشد بیت رسے دارند دلها سوی دلها

گران مسند غافل آب و گلہا ؛ بر اعتماد پاس مراتب محبت ودادا احتمال ظهور

کافه بیان صفت راه ۱۲

فراموشی که درین مدت روی نمود هرگز متصور نبود مصرع ز تو بود جشیم آنم که

بیان صفت فراموشی ۱۲

نظر کینی نکردی ؛ بهر حال الخیر فیما وقع حالا شایان دوستی های قدیم آنست که آینده

ماند گذشته نگذرد و حقیقت احوال خجسته مآل متواتر آشنا های ترقیم کرده که

بجای رجوع ۱۲

الم انتظار صحیفه مسرت بار علاوه در دجدای نشود بنابر توجه در سر انجام

ای الم انتظار ۱۲

بعضے امور ضرور از نوشته وکالت پناه بابورای واضح گردیده و مرہون در یاد آوری ها

گردانید نظر را تحاد صورت و معنے کارهای اینجانب هم در معنی از ایشان اند

سعی در امور خود موجب منت نیست لقینکه در انجاح مطالب که وکیل مذکور باظهار

باعتبار آنکه کار شما و من یکی ست ۱۲ رو آوردن

در آورده و درآرد متوجه خواهند بود زیاده شوق و الدعا به عباس بیگ خان

خان عالیشان قدردان مهربان مخلصان سلامت شرح شوق ملاقات آیا

مسرت بیرون از حوصلهٔ حرف و عبارت و متجاوز از قدرت لفظ و استعارات

بطریق استعاره ۱۲

تصور نموده حوالهٔ آن بوجدان نموده آن بمقتضای مضمون بیت این جوهر

تقاضا کرده ۱۲

مهر در دو سینه ذیک می بود دو آبگینهٔ انسب دانست هر چند دولت حضور

ای سینه کاتب و مکتوب الیه ۱۲

دایم السرور معنوی همیشه حاصل است لیکن تخفیف الم دوری صوری بدون

ای روحانی ۱۲

حصول نصف الملاقات یعنی ورود نمایق بر التفات مشکل اگر گاه گاه بذریعهٔ این

عطا مطلع خیریت ذات و ترقی درجات میشده باشد گنجایش دارد آعزی بهکونت

ای آگاهی دارند ۱۲

بالفعل در سایهٔ اقبال آن برگزیدهٔ ایزد متعال است یقین که بهرچه التماس

خواهد نمود بذل توجه خواهند فرمود در ینولا عرضداشتی مشتمل بر تهنیت وزارت

باندر بنده اشرفی بتوقع مهربانی که در زمان دریافت سعادت ملازمت سامی بجای

بیان صفت مهربانی ۱۲

خود می یافت بجناب نواب تفضل مآب ابلاغ داشته اگر بتوجه گرامی از نظر کرم منظر

بگذرد و وسطه یاد این مبتلای گوشه نشینه گردد بجا است والسلام فصل چهارم رقعات

از جانب خود بخدمت بزرگان قدردان و دوستان مهربان

بمیرزا بیدل در ساعتی که تماشای تلون احوال روزگار خاطر بی سروپا گردد نشست

بیخودی را پایمال حیرت داشت و خیال حرمان حضور فیض گنجور بجامه آه و مد اشک

حسرت حروف تمنا بر صفحه سینه می نگاشت صد پر و معمور گرامی نامه کرامت نشان

از جناب فیضماب هادی طریق سواد معارف دهها خراب فهرست مجموعه کائنات

بیت الغزل قصیده موجودات چاره فرمای فرو ماندگان عالم آب و گل میرزا صاحب

قدرشناس فیض رسان میرزا عبدالقادر سلمه الله تعالی جواهر مراد در سلک آرزو

کشید و بیاد دهی اشفاق قدیم پرداخته ذریعه انبساط و افتخار گردید مصرع

و برمردمک دیده کشیدیم سبحان الله سایه پرورده افضال را که در محفل وصال

کرامت اشتمال خود را محروم نمی یافت حسرت سون منت نامه و پیام باید بود و خو

پذیرفته تماشای رنگین بهار صحبت سراپا سعادت را که بجدائی در حین از خدمت فیض

موهبت صفحه دل را با ناخن الم می شگافت خوبا بکشتی فراق باید نمود بیت

شبهای هجر میگذرانیم و زنده ایم ؛ ما را بسخت جانی خود این گمان نبود ؛ اگرچه
مقتضای شفقت و ارادت معنوی دولت ملازمت روحانی که دوری جسمانی
مانعش نمی تواند شد همه وقت حاصل است و توجه باطن فیض مواطن با گفتار و ذوق بخت
بزم دل صداقت منزل الکن طبیعت خو کرده تربیت حضور کرم گنجور دمبدم ساغر
بر لب شوق پیما پیدو، تا بانه آرزوی مکالمه زبانی که عبارت از صحبت ایا
لطف و حشمت نسیان آشنا و ست می نماید بیت جنون جولان تمنا عرصه
تنگ ست ؛ بهار دل طپیدن نیم رنگ ست ؛ اگر عرض ارادت بمدارج اجابت
ارتقا نماید امید هست که از طلسم حیرت برآید و شناور محیط اعظم گشته گوهر
مقصود بچنگ آرد و اگر نقش سواد خاص که سرورقش خط شکسته محبوب بیند
هر صفحه اش از جدول معشوقیست چار ابرو غایت شود توقع هست که حشمت
شبهای انیس محفل دله جلیس مجمع جان بوده از اندوه و شادی جهان
بیگانه نموده بمید الاشنائی بخشند بیت آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بما کنند ؛ اعلام ارشاد الی یوم التناد افراشته لشفاعة

زهی ساعت سعادت نشان و زمان میمنت توامان که ذره بی نام و نشان را
بدستیاری کرم آفتاب تابان افتقار بفلک افتخار رسانیده یعنی در این زمان
ورود نوازش نامهٔ التفات شمامه مرقوم کلک عاطفت سلک جهر سپهر
عطا و لطف و کرم مظهر اتم فیض هدایت اعم دستگیر بلا اشتباه مکرم کرامت
انتباه سلمه الله و ابقاه فدوی ارادت آئین محمد امین را که از مدت مبتلای
کربت غربت و آزرده ملازمت فیض موهبت روشناس گشته و جمعیت و
فراغت کم دانیده و براحوال مسرت اشتمال اطلاع بخشیده دل ارادت منزل
را از شکنجه انتظار که صعب تر از شداید مهاجرت است رهانیده چه نامه
گرامی نامه دیدم گهی بر دیده گه بر سر نهادم از حالت پر ملالت خود دیده شرح
دید که دو سال برفاقت قدردان قدیم الاحسان نواب مشهور خان در انتظار طلوع
بارقه رحمت الهی بسر برد بحسب اتفاق نواب معزی الیه را جمعیت خاطر خواه دست
نداد که ایفای مواعید صورت بندد ناچار بمضمون اذا فات الشرط فات المشروط
راضی بقسمت بوده در زمان عزل که محک نقد محبت و صداقت است بعنبر عقد ودیعت

پاس اسم بندگی پرداخت آخر بعد رفع هنگامهٔ تقاضای سپاه و حصول
ای ملازمت نواب ممدوح ۱۲ — مجمع مردم ۱۲

اطمینان خاطر تا طاقت رفاقت طاق دانسته بعزم وطن رخصت حاصل نمود
ای رفاقت نواب بنگور ۱۲ — از نواب بنگور ۱۲

جهت ادای قرض ذمهٔ خود که بتوجه بزرگان تقدآمود از حد در گذشته بود

ضرورةً در قصبهٔ ارکات که بکثرت آبادی حاکم اقلیم بهم رسانیده رسید بعد انفراغ
ای برای ضرورة ۱۲

از مقدمهٔ قرض معنی عرفت ربی بفسخ العزایم بصورت توجه بزرگان این دیار
یعنی شناختم پروردگار خود را از شکست ارادها ۱۲

جلوه گر گشته با وجود عدم عزم چندگاه باعث اقامت این ملک گردید تفصیل
ای ارکات ۱۲

این اجمال زبانی مهربان مبرا از لوث شاه محمد غوث که بسبب کثرت توقف در راه وقتی
آلودگی گناه ۱۲

رسیدند که بوجهی دست سعی بدامن مقصود نرسید میشر و حالا بعرض خواهد رسید حالا
ای مقصودش حاصل نشد ۱۲

آرزو غیر ازین نیست که سعادت قدمبوس دریافته بهمعنانی توجه خاص مگرای مسکن
ای همراهی ۱۲

اسلاف شود و توجه فیض بخش را زاد راه و سرمایهٔ توکل دانسته بقیهٔ عمر مجهول الانجام
ای بزرگان خود ۱۲

بطریق اجداد کرام در کنج انزوا بسر برد از فضل نعیم و لطف عمیم در ظهور مطالب
جمع کریم — گوشه نشینی ۱۲ — ای عمر خود را آخر رساند ۱۲

ملتمس ملتمس مبذول توجه کام روا است بیت از نگاهِ لطف کار کیمیا گر میکنی

می توانی خاک ما را زر کنی گر میکنی زیاده ازین ادب مجوز جرات نیست

بجنشاه فضل الله قبلهٔ معتقدان سلامت ورود نوازش نمیقهٔ کرامت

معزز و مفتخر فرمود جهت سرانجام امریکه بدان مامور بود بر وفق مقدور

عزت داده شده ۱۲ بزرگی داده شده ۱۲ ای کار ۱۲

بخدمت بزرگان ایجد و تقید نمود بحکم الامور مرهونة باوقاتها نتیجهٔ سعی

نقاب اختفا از روی حال نگشود هرچند یقین ارادت گستر است که چون

بپوشیده شدن ۱۲ ای مقصود حاصل شده ۱۲

ضروریات انجاب را مسبب الاسباب بی منت اجابت سرانجام می نماید تا حال

پیدا کنندهٔ اسباب یعنی خدا تعالی ۱۲

بافضال ایزد متعال امر محظور صورت سرانجام یافته باشد لیکن از نارسائی

ای کاریکه در خاطر شما است ۱۲

طالع خود نامستفیض که بخدمت گذاری کم و بیش در سلک خادمان خاص انسلاک

ای اندک و بسیار ۱۲

نیافت مصرع سیاه در دو جهان روی تنگدستیها، حقیقت احوال و

اقامت بی اختیاری که بهر زبانی معتمدی بیان احمد من عن معروض خواهد

توجه بندگان را قدر نیست که بیک نگاه کاه را کوه کرداننده و ذره را آفتاب سازند

کنایه از مالدار

اگر یاری طالع موجب بذل توجه خاص گردد و این ذرهٔ بیمقدار را قدری

دادن و در باختن ۱۲ ای حاصل شود ۱۲

قدرت تقدیم خدمت بهم رسد بذریعهٔ خدمت خادمان جناب عالی ذخیرهٔ سعادت

ای ادای خدمت ۱۲ ای خدمت گذاری خادمان ۱۲

اخروی اندوزد مصرع یک نظر فرما که مستغنی شوم زابنای جنس زیاده چه عرض نماید

جز عزم بندگی تا زندگی بغا البخان قبلهٔ الفت پرستان سلامت بر جنید
ای الفت دارندگان ۱۲
طبیعت مالوف را از مبدء فطرت با آن الفت پرست عرابت الفت متحقق است
ای مالوف الفت یعنی با الفت خو گرفته شده ۱۲
لیکن این بار بار کلفت مهاجرت که کلفت زر خسار شاید جمعیت است دل الفت
منزل را العقد از الفت پر کلفت گردانید که بی تکلف از زمام الفت قطع الفت
مالوفش گردیده لهذا هر لحظه خود با خود در عالم با خودی و بیخودی مابین خطاب
ای طبیعت الفت مالوف را ۱۲ ... یعنی سامع ۱۲
مخاطب است و مخاطب کیست خواهی که کلفتی نرسد در جهان ترا ز الفت مکس
خطاب کننده یعنی متکلم ۱۲
مکس که کلفت ز الفت است آینده بتصور حال اجتناب از سعی طریق محبت
احباب احتمال دارد اما شورش حال را چه علاج و علاج آشفته حالی حال
دست داد حال گذشته و انهدام اساس قدم الفت محال و مدست آمد
حال از دست رفته برنگ خدنگ از شست جسته نزد ارباب حال و قال محال
بتحتین نوعی از تیر کوچک یعنی مطلق تیر
محال المحال پس موقوف محال المحال بهر حال رضا برضا گشت بیت میل من
وصال و قصد او سوی فراق ترک کام خود گرفتم تا برآید کام دوست المحال
که صحبت بیگانه منشان آشنا رو و آشنا رویان بیگانه خو یعنی کلام فیض البناء

شب و روز و روز و شب متوجه دلجوئی خاطر مستهام است بیت گر وصال دوست
بنود با خیالش هم خوشیم خانهٔ درویش را شمعی به از مهتاب نیست پریشان
حالی جمعی از رفقای جدید و قدیم بر جادهٔ صداقت مستقیم آن برگزیدهٔ کرام
مستغنی از تحریر و تقریم است بیت بتمنای نوای قافله سالار بهار دگل جد
جدا بوی جدا میکرد شیرازه بند مجموعهٔ کائنات تا رنگاه کرامت سمات
را عجالةً انتظام بخشیدن این اوراق پریشان گرداند تا از صرصر حادثه و باد تفرق
بر باد نروند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم بغالب خان
ارادت قرین محمد امین اکرخاطر عاطر خانصاحب مهربان مهر سپهر لطف و احسان
سلمه الرحمان رانکیسر مو متوجه یابش رسمیات میبافت در اوقات وقوع واقعات
کلفت سمات که بروفق اقتضای تقدیر متعذر التعبیر واقع گردیده آنقدر در صحرا
تقدیم لوازمش مےشتافت که بادپای صرصر تک قلم بکقلم از جولان عرصهٔ صفحه
سر می تافت از انجا که مزاج کرامت امتزاج را لوه تحمل و استقامت میدانند
که تند باد مصائب روزگار هرگز غبار غمے بردامن همت عالی نهمت نمی رساند

ای پریشان حالے ۱۲ — مراد از لطف و مهربانی ۱۲ — ای زود تر ۱۲ — مراد از دوستان و رفیقان مکتوب الیه ۱۲ — ای پروردگار ما قبول کن از ما این دعا را که هر آئینه تو شنوا و دانا ۱۲ — سرکشی ۱۲ — ای تقدیر الٰہی — ای کدورت و اندوه ۱۲ — تیز رفتار ۱۲ — یکقلم همه و بالکل ۱۲ — ای از رفتار و باز ماندن ۱۲ — برجا ماندن ۱۲ — قصد ۱۲

تسوید کلمات متعارفهٔ عالم فریب صبر و تشکیب تحصیل حاصل دانسته محمد اصدع
اوقات فیض سمات نکردید بیت خرد نبود بمعدن زر فکندن × بدریا در بکان
گوهر فکندن × ارچه عرض نماید از احوال حیرت اشتمال تا مآل لا مآل که تا حال گرمی خبر مراجعت
سراپا راحت فی الجمله بدل گرمی منتظران ورود بهجت آمود مے پرداخت
حالا که گرمی هنگامهٔ تازه علم شهرت افراخت بتصور تعویق معاودت و امتداد
ایام مهاجرت آتش شوق دریافت فیض صحبت سراپا برکت بجدی اشتعال نمود که
قلم شرر حشن نمیتواند زبان کشود واسپ منغال تشنه لبان دوری صوری بزلال
حضور غالب السرور سیراب گرداند و دل و دیدهٔ آرزو پرست را بکام دل رساند تا
حصول این تمنا بمقتضای تفضل خاص گاه گاه متر صد کرم فرمائیها است آفتاب
لطف و کرم از افق دوام طالع باد بغالب خان آناً فاناً استدعای داعی
صداقت قرین مجالس بجناب واهب مجیب الدعوات آنست که تائیدات غیب
فتوحات لا ریب دمبدم بهدوش و همعنان قدر شناس صاحب فیض رسان هستند
و متکای خیر طلبان بکرم معتقدان سلمه الرحمان با مصراع این دعا از من و از جمله

جهان آمین باد بمحمد و آله الامجاد چه عرض نماید از قلق و اضطراب خاطر ارادت شعار

که بنابر استماع گرمی هنگامهٔ رزم و پیکار تا رسیدن نوید فتح و فیروزی بندگان سرکار

ظفر آثار عارض احوال فدویت اشتمال است کاش در رکاب فیض انتساب می بود

که شدت انتظار اخبار جمعیت بار این همه ابواب بی تابی بر روی دل و دیده نمیکشود

هیهات هیهات بیت نداد ند در دست من اختیار که من خویشتن را کنم بختیار بهر حال

بی اختیارانه بدرد دوری ضروری ساخته روز و شب شب و روز با جم غفیر

بتقدیم مراسم ادعیهٔ نیاز شغل پرداز است مجیب الدعوات مترقی مدارج اجابت

گرداناد انه قریب مجیب قبل ازین نقل پروانهٔ عزیزی که درباب خط توجه نمط

سابق بخان فوقیت نشان فایق خان ترقیم یافته بود مصحوب مهربان کرم گستر

میان محمد جعفر برادرزادهٔ مشفق مکرمت نشان محمد باقر سلمه الله الاکبر ابلاغ

داشته از نظر کرم منظر گذشته باشد معتبری ظاهر نمود که توجه خاص درباره

سرانجام مطلبش کار یکهزار سوار میکند بمضمون اینکه بسبب توجه دل آدرویش

شنه اگر داند هزار بار به از جمع لشکر جنگی است باینحال توجه بحال غربای

شکسته بال منهج نتایج حال و مآل است بیت هیچ مهری نیست با امید تلافی

احسان بکسی کن که بکار تو نیاید زیاده جز عرض بندگی چه عرض نماید بغالب جان

هر چند بفضل واهب متعال در همه جا و همه حال نصرت و اقبال یمین و یسار شهسوار

مضمار علو همت و فتوت یکه تاز عرصه شفقت و مروت خانصاحب مهربان مشفق

مخلصان مد ظله العالی است لیکن دل دوستی منزل تا وصول مژده فتح بمقتضای

بشریت فی الجمله متردد لهذا الحکم آنکه مصرع دعای نیم شبی دفع صد بلا بکند

هم خود بجناب مجیب الدعوات مستدعی است و هم جماعه صلحا و فقرا را بدعای تعجیل

ظهور شاهد ظفر سرگرم نموده از تفضل او تعالی شانه توقع غالب است که خدنگ

نیاز مخلصان بی ریو و رنگ زود بهدف اجابت رسد بیت از هر کرانه تیر دعا

میکنیم روان باشد کزین میانه یکی کارگر شود در ینولا عزیزی از ارباب عمل

تعویذی و نقشی که شاید درین امور مکرر بتجربه رسانیده نوشته آورد و مبالغه کرد

که بخدمت سامی فرستاده شود پس نظر برانکه بیت در هیچ سری نیست که سری ز خدا

نیست بتقیید عزیز معزی الیه بدون استدعا از فضل مسبب حقیقی

حاشیه:

جمع نتیجه ۱۲

عندی ۱۲ · میدان ۱۲ · قصد و آهنگ ۱۲ · یعنی شهسوار ۱۲ · الله را بجو ۱۲

الله ۱۲

ای خواهنده ظفر ۱۲ · تیر کمان ۱۲ · نیازمندی کردن ۱۲

بالکل ۱۲ · ای مکر و حیله ۱۲ · ای شاید ۱۲

ای در امور فتح یابی بر دشمنان ۱۲ · یعنی تقید ... ۱۲

ای خواهش ۱۲

(۱) مآل بمد ... رجوع ...
نقال جای ... مستعمل
و بمعنی انجام ... ظرف
و این لفظ ... بمعنی باز گردیدن

(۲) بیت از اول ... عنایت ۱۲
(۳) فتوت بفتحتین ... جوانمردی ۱۲
وار ... سرگرم ... مشغول ... ۱۲ عنایت

(۴) کرانه بفتح اول ... بمعنی کناره ... ۱۲

(۵) تقیید ... بمعنی ... اما در ... و حرف با
و اجرا است و ... ظرفیت ...
فعل ... حقیقی ... مظروف
و مفعول ... ۱۲

که در عالم اسباب هر امر را وابسته بسببی دانسته ابلاغ نمود تعویذ ملفوف
صفت سبب ۱۲ ای دانسته هست ۱۲ صفت تعویذ ۱۲
بنقره بربند دست راست و نقش بر پارچه حریر کشیده در دستار کرامت آثار
بنقره پیچیده شده ۱۲ صفت نقش ۱۲
باشند و در وقت کارگوشه نقش نمایان بود و در اوقات سه روز عمل فاتحه بروح
ای وقت جنگ ۱۲
پر فتوح حضرت غوث الاعظم و شاه عالم و قطب عالم و شاه نور بغداد و بر شیرینی
خوانده و بعدد اسم سامی اسم هو الوکیل بزبان گذرانده تعویذ بر دست بندند
ای بقدر اعداد اسم خود اسم هو الوکیل بخوانند ۱۲
و هزار بار سوره نصر یعنی اذا جاء نصر الله دمیده نقش مذکور را در دستار
ای بر نقش دمیده ۱۲
طرف راست بگذرانند و چیزی بطریق تصدق بغربا و مساکین خیرات نمایند
تا صدقه استغنای ذاتی را درین امر کار فرموده موافق مرقوم بعمل پردازند و ممنون
مراد از شجاعت است ۱۲
سازند زیاده چه نگارش رود جز شوق و الدعا فهو المدعا **رقعه بغالب جان**
الملک لله و تقدس که بهمین همت قوی نهمت خان صاحب غالب قدر قدر شناس
دعا ۱۲
ملجا و ماوای اسحاق خان صاحب قدردان مهربان مد ظله العالی ظهور نتایج دعاهای
ای استوار در اخلاص ۱۲
سحری و نیازهای نیم شبی و در صورت اجابت گرفت و معنی نصر من الله و فتح قریب عاجل
زود ۱۲
صورت وقوع پذیرفت سرعت وصول مژده نصرت شمول در عطای انبساط اگر این همه
ای خبرها ۱۲

نمی نمود شدت انتظار اخبار مسرت آثار دمار از روزگار دلها بر آورده بود از چند گاه
شب و روز و روز و شب غیر از دعای ظفر انتما و استدعای اعلای لوای اقبال فیض
اشتمال مطمح نظر نداشت زهی سبقت رحمت مجیب الدعوات که بدستیاری فضله
عجاله علم اجابت در مضمار ظهور برافراشت و کوه اندوه از دوش خاطرها برداشت
بیت شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا ۞ بر منتهای همت خود کامران شدم
او تعالی شانه این فتح نمایان را بجمیع خیر طلبان فدویت نشان مبارک و همایون
و مقدمهٔ فتوحات و ترقیات روز افزون کرداناد بمحمد و آله الامجاد صاحب
که نقل پروانهٔ انشی پیش ازین مصحوب میرزای عطوفت گستر میرزا محمد جعفر سلمه الله الاکبر
ابلاغ داشته از روز نهضت سامی سرگرم دعا است و داعی سرانجام مدعا و شرح
پریشان حالی میرزای مهربان میرزا سهراب سلمه الله الوهاب بیرون از حوصلهٔ حرف و
عبارت است آموصی الیه التزام رفاقت فیض موهبت غنیمت محض تصور نموده بود
لیکن سرعت نهضت سامی و کثرت قرض مانع ظهور عزم مشار الیه گردید الحال
اگر بتوجه آنقدر دان و اعانت حال فوقیت نشان فایق خان که میرزای معزی الیه

بر قدم توجه ایشان اتکای کلی است پروانهٔ نوازش نشانه با عطای قدری مساعده
که سبب نجات از بند قرض و سرانجام ضروریات تواند شد شرف صدور یابد موقع
عدم جزم دارد که خود باستحصال ملازمت شتابد بر تقدیر عدم صورت بستن این معنی
ایمائی برای صاحب فیض رسان سلمه الله المنان شود که بتعیین یومیه میرزای مسطور را از
شکنجهٔ فاقه کشی برآرد بذل فضل خاص بحال فدوی باعث تکلیف بزرگان و جرات
فدوی بجناب عالی میگردد والا ذره را در حریم مهر چه یارا زیاده بندگی لیعابجان
فرازندهٔ لوای فتوت و اقبال خانصاحب غالب قدر کرامت اشتمال سلمه الله العزیز
المتعال عرض زمانی که زبان نیاز ترجمان بجناب کارساز بنده نواز بسر کرم عجز و نیاز
و دل و چشم براه مژدهٔ جان فزای ندای نصرت انتما گوش بر آواز بود سامی صحیفهٔ والا
چون وحی از عالم بالا مبشر نوید طلوع نیر فتح و ظفر از افق بازوی سعی آنمهر سپهر فتوت
قطب فلک مروت نزول راحت شمول نمود و بر روی دل و دیدهٔ در انتظار انجار
جمعیت آثار دیدهٔ ابواب عیش و انبساط کشود بیت رسید مژده که گل کرد نوبهار
ظفر گذاشت جان و جهان نوگل نشاط ببر الحمد لله و تقدس که افتتاح عقدهٔ

مقدمهٔ عمده که از مدت در عقدهٔ تعویق مانده بدستیاری همت عالی نهمت صورت

بست و مخالف تیره درون برنگ لاله جگر داغ گشته برخاک سیه رویی نشست

زیر واژ رنگ روی دورنگان سیه رو یکرنگان یکسو زابهار سرخرویی رو داد

برگ عیش آبروی منافقان ظاهر مؤتلف و باطن مختلف از صرصر خزان آزرم زردی

بخاک مذلت افتاد گلشن شادی شاداب گردید و نهال خوشدلی بسرسبزی کمال رسید

زبان ناطقه در گذارش مراتب تحسین الکن است و ارتقای مراتب آفرین بپایه رسی سلم قلم

خیال محال لهذا زبان گلبن دل از مجاز آبیاری بیان معانی مبارک باد سیراب ساخته

ختم مدعا بدعا اولی میداند بیت بود بهار و خزان تا بباغ لیل و نهار همیشه باد

بلافصل تا بروز شمار عدو و دشمن تو زرد رو چو برگ خزان محب و مخلص تو سرخرو

چو گل بهار لطفه و کرمه برای درگهی رام رای صاحب ضمیر سان قدرشناس

راسخ سلامت از مدت بسیار صداقت دثار در تنقیح مقدمهٔ جبر و اختیار بی اختیار

مجبور اضطرار بود حالا بعین الیقین ملحوظ شد که انسان در تقدیم مراسم سعی مختار است

و در ظهور نتایج سعی مجبور مصداق این معنی تصمیم ارادهٔ خیر طلب است که محض به تمنای سعادت ملازمت

دولت تلثیم عتبه سپهر رتبه حاصل نمود و دو روز در ظلال افضال یعنی دولت خانهٔ

مهربان قدیم میر منعم و میر نعیم سلمهما الله الکریم آسوده و قدم سعی فرسود لیکن بحکم

الامور مرهونة باوقاتها ابواب حصول مقصود بر رخ آرزو نکشود و لاچار بتقبیه

خان صاحب سراپا فضل و احسان فضل الله خان سلمه الله المنان عازم تمری شده

زبان حال را باین ترانهٔ حسرت اشتمال مترنم نمود بیت از در دوست چگویم بچه

عنوان رفتم ٭ همه شوق آمده بودم همه حرمان رفتم ٭ انشاء الله تعالی بشرط حیات

و بذل التفات بروقت منقید و بسعادت حضور فیض گنجور بهره ور میگردد زیاده

چه عرض نماید جز عزم بندگی تا زندگی برای دگر هیچ راه قدردان راستحان دستگیر

از پا افتادگان سلامت فدوی سوای جناب فیضمآب ملجا و ماوای ندارد لهذا

بمضمون اینکه بیت آن مرد بود چون غریبان ٭ کو در نهفت از طبیبان ٭

با وجود عدم اقتضای وقت بحکم الضرورات تبیح المحظورات بعرض احوال کار بند

جرأت میگردد که برادر عزیز عظمت الله بسبب نارسائی قسمت عزم وطن جزم نموده عازم

رخصت است هر چند جوان کار آمدنی و قریب القرابت فدوی است بملاحظه خلاف

بجای تقبیل و بوسه دادن
یعنی تقبیل و بوسه دادن عتبه بجای
بمعنی زمانه
یعنی حاضری و وقتی
بجای مقصود
۱۲ یعنی اتفاقات مکتوب الیه

بجا یا نقبیه و بدرقه بجا بدرقه بمعنی بدرقه
بمعنی جای پناه
بیت یعنی جای پناه
با خود لجا یعنی پناه
گرفتن ۱۲ غیاث
ماوای بمعنی جای
مقصود یعنی جای خود
۱۲ غیاث
یعنی حاجتها حلال
میکند چیزهای ممنوع ۱۲

مرتضی خان صاحب کرامت نشان غالب خان سلمه السبحان که فدوی بدست گرفتگی
ایشان دست بدامن دولت زده پیش از لیاقت مشمول عاطفت است درباب
دستگیری او می تواند بمبالغه عرض کرد و امتداد مدت تعطیلش باعث افراط قرض
گردیده و بداغ نرسیده اسپ دوم برادر عبدالقادر حکم داغ بربالای داغ بهم رسانید
بهرحال معنی کلام حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه درحق فدوی که اکثر از زبان الهام
ترجمان تراوش می نماید بیت ضعیفان بسعی تو هرگز قوی * نکردند رسم تو لاغر
شوی * صورت پذیر گشت که ضعفای ضعیف طالع بکوشش فدوی قوی نشدند
و فدوی قوی ضعیف شد حالا غیر از شربت دینار التفات علاجی متصور نیست بیت
بیش ازین طاقت درد تغافل نیست * گر ز فیض عام می بخشی گدا وقت است وقت
ظلال فیض اشتمال نور بخش عالم باد برای ورکهنی رام قدردان فیض رسان دستگیر
افتادگان سلامت چندی بحسب سرنوشت با وجود سعی و احتیاط بپاس مروت و
حیا که باعث تحمل تصادیع لاتعد و لاتحصی میگردد در سرشته احتیاط بے اختیار
از دست رفت و رفاقت برادران و رفقای قدیم و جدید باعث قرضداری شدید

کردید الحال که بفضل واهب متعال و افضال فیض اشتمال آن دستگیر از پا افتادگان
شکسته حالی پیش از مقدور ادای حقوق اخوت و رفاقت نموده زورق معیشت از
چار موجهٔ اضطراب بساحل نجات کشید راه افزایش قرض انسداد پذیرفت و
فی الجمله توقع ادای دین سابق صورت گرفت از انجاکه ادای دین ذمهٔ چندکس از
یک کس بیک دفع محال و ایصال اقساط بقرضداران متعدد و متعذر لهذا از راه
فدوی نوازی امیدوار است که بشنکر یار کسی خزانچی سرکار حکم شود که تسلی قرضداران
فدوی نموده همه تمسک بنام خود بگیرد و از وجه تصدیق مقرری که به فدوی مرحمت
می شود بقدر احتیاج هر ماه رسانیده تتمه در وجه قرض وضع می نموده باشد تا فدوی
از دست تقاضای بی انتها نجات یافته من بعد گرفتار شکنجهٔ قرض نگردد زیاده جز
التماس فضل و کرم چه عرض نماید به فضل الله خان سلمه حضرت فضل و کرم سلامت
از چند روز درد چشم کم هیچ نبیند بینا دچشم خود می بیند و در یک طرفه
ما کلمح البصر او هو اقرب صدر زنگ انبساط بیقراری درد و کان جان می چیند رباعی
از بس که بدم کشیدن درد بچشم دخول همیکنم شنیدن درد بچشم در درد که از چشم نهان مست

در چشمست دیدن در چشیم چشم از نظر التفات ارباب حضور مجمع النور آنست که
نارسائی اضطراری محمول بر اغماض نظر نگردد انشاء الله النور بمجرد معاینه
بالراس والعین عازم ملازمت گرامی ست آفتاب قدردانی جاودانی نور پیرای
آفاق بادیه فضل الله خان مردمک چشم مروت وحیا سلمه این کریم
سر در روزگار دیده تا چشم بر روی جهان وا کرده چنین آنا از چشم بچشم ندیده خاصه
که بقدر یک چشم زدن نظر بر مسوده نموده دیده میداند چه دیده دیده وری که
نظر را اصلاح حال بنده دارد چنین صلاح داد که تا هوا چشم وا نکند در هوا چشم وا نکند
و دو سه روز چون مردمک چشم از خانه بر نیاید و اگر کاری ضروری در دیده در خانه
سرانجام نماید لهذا مقصر است و معذور العذر عند کرام الناس مقبول به فضل الله خان
خداوند صادق القول والعمل سلمکم الله عزوجل گرامی نامه کنایت آمود ورود نمود و در
دفع شدت کسل مسیحائی فرمود اتصال انتها و ابتدای سفر رمضان که هر دو در
تهیه اسباب سفر آخرت دقیقه از دقایق فرو نمیگذارند به تشنت گرمی حرارت
ناگهانی بر وفق مخطوط خاطر عاطر در ترتیب مراتب خطب بوجه سعی فراغ نداشته

لیکن کار کنان قضا و قدر بحکم اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون

باعانت فضل الهی آنجاعه باطلا را بعزم باطل نگذاشتند چنانچه صعوبت رمضان

همسفر نمودند و مرض را بستر مرض الموت افکنده در تدبیر تابوتش توجه فرمودند

کنایه از رحمت باشد یعنی ۱۲

حالا انشاء الله تعالی بعد عید که چندان بعید نیست فدوی بشرط زندگی جنازهٔ مرض

تازه را که از چند روز عارض است بر دوش همت گرفته در سایهٔ حمایت آن حامی دارین

میرسد به نیت اینکه باقتدای آن مقتدای ارباب کمال نماز تن بخواند تا به برکت نماز

عرشش تا زان جبلهٔ اهل را از بار نار و ز قیامت ردی مرض نه بندید بیت دم شمشیر تو اعجاز

کی ابر عرش رسند یعنی مقبول الهی ۱۲

مسیحا دارد خضر گشته تیغ تو بود جا دارد زیاده چه عرض نماید جز اینکه مصرع

بهر جا که هستم بیاد توام به فضل الله خان بعد مدت بعد ورود نوازشنامهٔ

خانصاحب کرم مظهر ملای قدردان خورشید فلک فضل و احسان علیه الرحمه معزز فرمود

بر وقوع جرایم اضطراری مطلع نمود مصرع ناکرده گناه در جهان کیست بگو هر چند

ای غیر اختیاری ۱۲

بسبب شدائد سفر دایمی که از چندگاه دامن گیر توجه بزرگان است از تسوید عرایض

مراد از امر رفته ۱۲

نیاز مقصر مانده لیکن اعتماد دلها نشانه حال است که در طی زیاد فیض بنیاد غافل نیست

و هردم از دیاد الطاف بی الکناف غیر از درد و دل حاصل نی رباعی یاد تو اگرچه مونس جان
وتن است • درعالم آرام و دل آتش فکن است • این قصه که باور کند از من کس را ازیاد
بهشت دوزخی شعله زن است • بدل توجه خاص یعنی بجاب نامهٔ فیض اختصاص
بحکم المکتوب نصف الحضور گاه گاه آبی بر آتش شوق میزند اگر اکثر ظهور این توجه
خاص صورت بند داز مخلص نوازیها چه بعید لطفکم و اقبالکم مزید برب المجید
به فضل الله خان در ازای عطای همتهای یاد فرمائیهای خانصاحب قدردان
قدرشناس ارادت منشان سلمه الرحمان اگر به نثار دل و جان پردازد همچنان سر از زیر بار
خجالت نتواند برداشت مصرع لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم • نامهٔ نامی
در وقت خاص بنظر انور گذشت و معانی مضامین رنگینش بذریعهٔ زبان حال صداقت
نشان نغمه خوان که همیشه مشغول یاد گرامی است مسموع سامعهٔ فیض لامعه گشت فدوی
از مدتی بترقیم جوابش مامور بود بنابر وقوع تعویق در معاودت جلو دار سرکار از رخصتی
که موجبش زبانی او معروض خواهد گردید و در تبلیغ آن تاخیر رو نمود بهر حال یاد مسرت
بنیاد نقل محفل فیض منزل است و آرزوی حصول دولت مواصلت سرمایهٔ بهجت منتهی میکن

دل مصر ع نیست در مصر عزیزی که خریدار تو نیست ٭ دگر می خبر مراجعت رایات

ظفر آیات باعث منع ظهور ارادهٔ گرامی شد و الا این بار بار درد جدائی اسامی

آنقدر بر دلها گران بود که بتقدیر تصور طول سفر پیش از ایمای راحت انتما حرف طلب

گران بکسر اول بمعنی ثقیل و سنگین که مقابل سبک باشد ۱۲ غ

بی اختیار بر زبان قلم فیض بار قدر دان لفضل شعار رای مکرمت دثار سلمه الله العزیز

الغفار میگذشت شاید آخر صفر این سفر که بنابر شدت الم دوری صعب تر از

سفر است آخر شود و درین صورت عنقریب توقع حصول سعادت حضور نشاط معمور

این تمنا بمبر این آمین ملتمس گر یفرمایشها زیاده چه التماس نمایم مگر بنده علم خادم دعاگویم فضل الله احسان

کرم فرما صاحب مرا یا فضل احسان سلامت ارسال قالی خربزه و تربز این ریزه

چین خوان مکرمت عالی را چاشنی یاب نعمت متعالی گردانید بیت بمانا د شاهی

که مابند کاز اوی غذای دل و راحت جان فرستند چون افزایش نعمت واسطه آسایش

دلهاست و افزودنش بحکم آیهٔ کریمهٔ لئن شکرتم لازیدنکم تقدیم مراتب شکر و ثنا لهذا

شکر عطای این عطیه عظمی را بگذارش کورنش تقدیم میرساند مجیب الدعوات مترقی مدارج

عطیة الشیء والمعطی یعنی چیز داده شده و عطایا جمع آن ۱۲ ص

اجابت گرداند بیت کی تواند کرد شکر لطف بی پایان تو گر شود هر مو زبان شیم

احسان توجه به **فضل الله خان** صاحب سراپا فضل و احسان سلامت نوازش نامهٔ فیض [illegible]

مصحوب خدمتگار و جلودار سرکار در اوقات شدت انتظار شرف صدار فرمود و رو [illegible]

کشود افتخار فرمود **مصرع** بوسیدم و بر دیدهٔ گریان گذاشتم و خطوط مرسوله با جوابهای

انگور لذت معمور بنظر انور گذشت و دو شیشه گلاب از جناب فیض انتساب با جواب عالی

سامی جوال کسان شده معطرساز مشام تفقد انتسام جوا گشت هر چند درین سفر

[illegible] تا قابل سیر افتاد لیکن بسبب هجوم الم مهاجرت غبار کدورت حالی و ندارد

بیت نظری بر گل شبنم زده افتاد مرا یاد آمد از لخت دل و دیدهٔ تر یاد مرا [illegible] عرض

نماید که شبهای مهتاب بر کنار دریا سوربچه بیتابیهای پر زور بر روز کرد دیده و روز

پر سوربچه بی طاقتیهای شورش افزا شب رسید خصوصاً شب یازدهم که بنا بر

استیلای جوش بادهٔ هجران حضور فیض گنجور نشئهٔ اضطراب در ترقی بود فروغ ماهتاب در دیدهٔ

دل بیتاب کار نمک می نمود سه پهر کامل به بیخوابی محض گذرانید آخر شب خیال خوب استیصال

دولت بیدار نشافت یعنی خود را به آئین قدیم در سلک باریابان محفل عشرت منزل مسلک

یافت و بدست آرزو هزاران گلهای نشاط از گلشن التفات چیده و دیده و شنیده [illegible]

[illegible]

که می‌دید و می‌شنید بیت خواب دیدم آن سمن بر در کنار آمد مرا بخت خواب آلود

من خوش بکار آمد مرا چون ز قوت طالعی که بالفعل داد و اعتماد ندارد که التفات عیانی

که در خواب دیده به بیداری نماید بخیال اعاده حلاوت خواب همیشه سرگرم خواب است

بیت تا تو بخوابم آمدی رفت ز دیده خواب من دیده من ز خواب واشود و نمی‌شود

در ین ولا مضمون معاوضه معدوم المعاوضه که متضمن مذکور شد که ورود مقصود ظهور

از صداقت فی الجمله تسلی خاطر فرمود که شاید الحال ضمیر کرامت تخمیر بنا بر سابق متوجه

اصلاح احوال عقیدت اشتمال گردد و از بند شدائد غفلت نجات بخشد مصرع شاهان

چه عجب گر بنوازند گدا را گاهی نگاهی زیاده چه معروض دارد دیگر از روی قدمبوس گر

انتها ندارد به قزلباش خان صاحب قدردان بسیار مهربان سلمه بعد مدت

العهد در حالتیکه خط کرامت نمط آن صاحب مهربان فیض رسان سلمه السبحان بسامع

سعادت بنیاد و بذل توجه خاطر امتیاز یافته هم آغوش شاهد انبساط گردید اگرچه نظر

بر امتداد ایام مهاجرت مصداق مثل مشهور مصرع هر که از دیده دور از دل دور

مصرع اینقدر هم رحم از و بسیار میدانیم ما لیکن بنابر تعود الطاف حضور سرور معمور

١ یعنی بعض نسخ ولفظیت ١٢

٢ طالع بکسر لام در اصطلاح منجمان برجی که در هنگام ولادت از افق شرقی طالع شود و وقت سوال چیزی را اول طالع نمودار باشد

٣ ولادت و ثانی را طالع سوال گویند و از طالع ولادت تعبیر از سعادت و نحوست و غیرات کرده شود

٤ یعنی حال کاتب نوشته ١٢ ای شاید بمکتوب الیه در سابق گذشته باشد

٥ ای از حال کاتب مکتوب الیه که از غفلت بوقوع آمده ١٢

دل ارادت منزل متوقع ورود نوازش نامه علیحده است **بیت** هر انکه نوشته مکتوب

غیر یاد مکن جدا بنام من ای دوست خط نسیان کش باقی عهد التلاقی بقعر لبانشتی

خانصاحب فیض رسان قدردان معتقدان سلامت شرح تمنای ادراک سعادت حضور

سراپا سرور اگر مقدور زبان قلم و قلم زبان می بود دمی بدست آویز شغل دلپذیر

تحریر و تقریرش از شکنجه رنج مهاجرت نجات یافته وسیله تسلی دل اضطراب منزل

مینمود **بیت** هیهات چگونه سر کند کشش ره بردم تیغ و پای ازحش غیر از انکه

اینمعنی بدل نزدیک راه ضمیر منیر مهر تنویر که مشرق انوار قدرشناسی است حواله نماید علاجی

بنظر نمی آید **بیت** نیست بی وجه که بر روی نیارم غم دل چون تویی در دل من

با توجه گفتن ندارد لله الحمد و المنه توجه بزرگان روزگار الحال از ایام گذشته صرف

اینمعنی است که آینده بنحو گذشته در ابتلای بلای انتظار نگذرد و بهر قسم حصول دولت

بمعنی مثل و مانند ۱۲

مواصلت طرب موهبت صورت بندد و جمیع مخلصان خاص و خیر طلبان فرط اختصاص

پیوسته مستدعی تعجیل ظهور این امنیت اند و شب و روز بجناب مجیب الدعوات سر گرم

یعنی حصول مواصلت ۱۲

بیت یک نکو روی ندیدم که طلبکار تو نیست مصر عزیزی که خریدار

نیست غالب شاید آرزو بر منصهٔ شهود شاید و چشم دل منتظران چشم بر رهٔ قدوم
ای ظن غالب ۱۲

مسرت توام بکحل الجواهر تراب قدام بهجت التزام روشنی تازه یابد تا حصول این مامول

فدوی صداقت مشمول که بحسب ظاهری جیندی در تقدیم مراسم بندگیها یعنی تسوید

عرایض نیاز انتما مقصر مانده امیدوار است که مورد انتقام نبوده مشمول نوازش و

یاد فرمایها باشد بیت گر ما مقصریم تو دریای رحمتی جرمی که میرود بامید عطای

تست شایدکه در حساب نیاید گناه ما جائیکه فضل و رحمت بی منتهای تست

محمد فاضل تازه رفیق که در علم موسیقی فارغ التحصیل و دایم آرزومند ملازمت

عدیم العدیل است بذریعهٔ عرض بندگی نیاز خود را بپیشگاه خاطر عاطر میگذراند

وحقیقت دیگر عزیزان عزیز الوجود تازه وارد که درین ملک تتارزگی و بلند آوازگی

در آمده اند و محک امتحان خان ظلمت زدای دل و جان نور جان که ذره از یاد گرامی

غافل نیست و بموجب طلب لازم نموده که هرگاه عریضهٔ بجناب عالی برنگارد بندگی او

معروض دارد بتمام عیار برآمده اند از نوشتهٔ میرزای مکرم کرامت شیم میرزا محمد هاشم

واضح خواهد دید حاصل آنکه بیت مجلس صفهانی تو با باده مهیا ای مردمک دیدهٔ من

جا نیز خالی است که زیاده جرأت مقتضای ادب ندید عمرکم و لطفکم مزید برب الوحید

بقزلباش خان خانی کرم گستر قدردان مظهر اتم لطف و احسان سلامت ارادت آئین محمد امین

هر چند درین مدت بذریعهٔ عریضهٔ نیاز گاهی پیشگاه خاطر عاطر نگذشته لیکن دعای

نهانی و آشکار اشاهد حال است که دمی از یاد کرامت بنیاد و دعای ازدیاد مراتب عمر و

اقبال ابد امتداد او که نوعی از عبادت رب العباد میداند غافل نگشته بیت کی بود

ابد بالتحقیق همیشه در زمانه که انتها ندارد و دوام

غافل ز یادت دیدهٔ نمناک ما حلقهٔ ذکرست چون تسبیح مشت خاک ما این بندگیها

قسم که شدت شداید حرمان حضور مسرت گنجور اقامت این دیار را بر دل صداقت دثار

ناگوار ساخته و دوام آلام مهاجرت سراپا کلفت خانمان عیش دلخواه را از بیخ

برانداخته بیت بی تو بزم طرب ندارد رنگ نغمه جز نیست هر ده در رگ چنگ روزی

ای برکنده — ای زیب و رونق

نیست که جهت استدعای کوتاه گشتن شب فراق دست دعا بلند نکرد و دو شبی نیست

که بهروزی شدن روز وصال سر عجز بپای عرش نرسد بیت کدام روز که سر مشق

انتظارم نیست کدام شب که سر درد در کنارم نیست که مجیب الدعوات که مسبب الاسباب

حقیقی است بر تقدیر مقدر بودن اقامت بی اختیاری خاکسار درین دیار سببی که

بآئین بهین تشریف فرمودن کرامی درین نواح تواند شد از تمکن قوه بفعل آرد

یا قسمت این ذره بمقدار از این ملک فیض بار پردازد که بعزم وطن بادیه پیما

گشته درراه اگر دولت قدمبوس دست دهد دریابد و به بدرقهٔ توجه باطن کرم

بموطن بمنزل مقصود رسیده بقیهٔ عمر مستعار در کنج انزوا دعای دایمی به بزرگان

قدردان با بیت اگر بود عمر به میخانه رسم بار دگر ٭ بجز از خدمت رندان نکنم

کار دگر تا کجا بالشرح در دل متصدع اوقات شریف کردد اقبالکم و فضالکم مزید بر المجید

به لاله خوب چند ذات سراپا التفات صاحب کرمفرمای قدردان لاله صاحب

مهربان سلمه الرحمان جاودان واسطهٔ مرادات خیر طلبان با ارادت قرین محمد امین

که بمقتضای صداقت صمیمی فراموشی را فراموش نموده شب و روز بیاد بهجت بنیاد دعاگو

است مجیب الدعوات بدوام دولت حضور موفور السرور بهره ور دارد که بسبب ابتلای

آلام دوری ضروری ملتمس از فرمایشهانگردید هر که از پیش نظر رفت بیاد نش آرند

یا رب آن روز مبادا که کنی یاد مرا ملاذ مهربان شیخ سعید الرحمان برادر حقیقی مشفق

شیخ محمد سلمه الله الاحد بموجب ایمای سامی در رکاب کرامی مراجعت نمود چون حضور بنابر عفلت

وکیل داخل دستک مردم متعینه نشده در عمل بطرفی آمده توجهٔ الا در باب نجات مومی الیه
مطلوب است ا هر قسم که مرکوز خاطر عاطر باشد بعرصهٔ ظهور در آید و طور توجه بکارهای خدمت
عرض نمودن حکمت بلقمان آموختن است مصرع چه لازم با کرم گستر طریق موعظت خوانی
آفتاب قدردانی و فیض رسانی طالع باد به لاله خوب چند قدردان صاحب کرم فرمای
مهربان سلامت این مرتبه این همه امتداد ایام سفر که بعرصهٔ ظهور ظهور نمود هرگز
متصور نبود و الا روز نهضت رایات ظفر آیات بتقیید تمام بتقریب رخصت بدولت
ملازمت فایز بکردید و خود را ابتلای شکنجهٔ حسرت نمی پسندید مصرع حیف صد حیف
که من در بیخبر دار شدم حالا لیل و نهار بجناب خالق لیل و نهار مستدعی است که زود ایام
دوری ضروری منقضی سازد تا بدریافت دوام حضور سرور گنجور بتدارک مافات پردازد
تا ظهور این تمنا آرزو آنست که با وجود یاد دهی از گوشهٔ خاطر کرم ماثر محو نگردد بیت
فراموشی آئین بهین است ای فراموشم مکن مقصود این است زیاده بندگی هرگوپال را
مهربان کلم یاد نماینده بسیار بیاد آینده سلامت عجب که درین مدت مهاجرت گاهی
یاد مشتاقان مهجور که بیادگرامی خود را فراموش ساخته اند بفراموشی هم حضور خاطر عاطر

ع فایز ... بلند ... دربار ... پنجشنبه ۱۲ ... ع آمده ... نامی ... وکلاء ... ۱۲

نشد بیت شب و روزم بیاد تو هم آغوش شد بقربانت شوم کردی فراموشم بهر حال

بائی زائد ۱۲

آینده اگر مثل گذشته بگذرد مقتضای مروت و انصاف است که کمر انتقام بستن

ای برای انتقام

مقیمان کشور راحت بر مسافران وادی حیرت نشایان عدالت نیست بیت در دیاری

که تو ئی بودنم آنجا کافی است آرزوهای دگر غایت نا انصافی است زیاده چه نویسیم

بمعنای بیش شد ۱۲

چرا اینکه مصرع لطف بسیار طمع دارم و کم می بینم آفتاب یاد فرمائیها از افق دوام طالع باد

به جسونت رای مهربان صاحب کرمفرما سلامت هر چند شدت شدائد اشتیاق

بمثابه حد حرارت فراق از احاطه شرح و بیان تجاوز دارد لیکن این بار بار صعوبت

انتظار خبر قدوم مسرت لزوم که هر بار دیر تر بعرصه ظهور میشتافت و این بار تا حال

آمدن از سفر ۱۲ — ای خبر قدوم ۱۲

در پرده اختفاست خیلی گران می نماید بیت هرگز نبودم ای جان کز درد دل

پوشیده و مخفی بودن ۱۲

بنالم و این بار بر دل من غم میکند گرانی نشاید این بار بار اقامت در بلخ افکندند

ای رخت و سامان ۱۲

و بر باغی شدن دایمی کمر توجه بستند مصرع هر چه میخواهی از تو می آید و اگر نوردان

دشت حیرت بنابر شدت تصادیع سفر که نمونه سقر است کم بیاد ما هی خود پردازند

معذور اند و بر مقیمان اقلیم آرام لازم که همیشه سرخوش صهبای فراموشی نباشند بیت چو

با جیب نشینی و باده پیمائی شب با یاد آر محبان باده پیمارا به بیاض اشعار خاکساران درین

باده پیمودن بمعنے شراب خوردن و نشاء کردن ۱۲

ایام اکثر در کار میشود غالب که تا حال اشعار مطلوبه نقل شده باشد اگر زود غایت شوق

بمعنے منقول همچو خلق بمعنے مخلوق ۱۲

زیاده چه نگارد جز شوق بی نهایت به جسونت رای ملشیکار سوانح نگار

مهربان توجه فرما سلامت درین ماه مبارک اکثر خطور خاطر بود که بخدمت سامی رسیده

شرف مواصلت خواجه صاحب مهربان سلمه الرحمان که از مدت آرزوی آنست دریابد لیکن شدت

حرارت روزه با انضمام تقدیم بعضے امور ضروری نگذاشت آخر الامر معنی الامور

مرهونة باوقاتها بصورت عارضه جسمانی که از چند روز عارض حال است جلوه گر

بهر حال الخیر فیما وقع انشاء الله تعالی بعد عید که بعید نیست بشرط حیات بتدارک ما فات

یعنی در چیزی است که بوجود در آید ۱۲

می پردازد شرح پریشان حالی توابع میر سید احمد سلمه الله الاحد درین قرطاس بار گنجایش

ای اهل و عیال ۱۲

پذیر نیست خصوصاً درین ایام که خبر توجه خواجه صاحب جانب بالاگهات شهرت گرفته

قرضداران یکبار مطلق شده اند بلکه بسبب عدم ظهور آثار توجه موجه متعلقان میر مذکور را

در سرکار گرامی خلاف واقع تصور نموده بتقاضای شدید که مورث بی ناموسی است

سبب ۱۲ — حقیقت ۱۲

پیش می آید از انجا که میر مذکور را از مدت در جناب خواجه صاحب اعتقاد و در خدمت آن

مهربان اتحاد است و بالفعل توجه سامی بکار عمده مامور اند بجمیع وجوه آبروی ایشان

وابسته بتوجه خاص است قلت فرصت مجوز جرات تحریر نشده والا مینوشت که

متوجه شده باظهار حال حاجت توجه طلب دارد حالا هر قسم توجه که مبذول شود بجا است

و باوجود دستگیری میر مذکور از احوال متعلقان مشار الیه ایشان بی توجهی در عالم مروت

بسیار بیجا زیاده هرچه بخاطر رسد نسبت باولی الدعا فهو المدعا به میر نجف قلی

میر صاحب مهربان قدیم الاحسان سلامت هر چند بیقین میداند که تدبیر امور ضروری

بنوعی که در خاطر عاطر خطور خواهد نمود محض مصلحت خواهد بود مصرع پیرا هر چه کند

عین ولایت باشد لیکن عدم اطلاع بر ما فی الضمیر فیض تخمیر اکثر اسیر بند تشویش دارد

مقتضای الطاف قدیم آنست که مفصل بقلم در آید تا دل صداقت منزل از ورطه تردد

(تقاضا کرده شده ۱۲)

بر آید کیفیت طبیعت میر صاحب کرم گستر میر صفدر سلمه الله الاکبر بر ضمیر انور ظاهر است

درینولا از استماع خبر طلب داشتن توابع از تهری به ترنامل و بر طرف نمودن شاگرد پیشه

و عزم حرم حضور خیلی وحشت بخاطر میر مشار الیه راه یافته در صورت تغافل کرامی عجب نیست

(یعنی میر صفدر ۱۲) (یعنی اورنگ زیب ۱۲)

که پیش از ظهور اراده سامی اراده ایشان که عبارت از عزم خجسته بنیاد است بظهور در آید

[marginal notes: ... طلب داشتن مکتوب الیه توابع خود را ... ۱۲]

...شان بعد مدت ممتد درین جد و ذنظر بر سر انجام کاری که سر انجامش منظور نظر کرده

جمیع امور تقدیم دارد غنیمت دانستن صلاح وقت بل از جمله واجبات است زیاده چه عرض نماید

...ر اینکه مصرع تراوید بنیاد دل هوشیار بتبشیر انداز خان صاحب بسیار مهربان بشیر بشیر

مروت و احسان سلامت آرزوی مواصلت سراپا راحت زیاده از آن است که بعرض حیطه

تحریر در آید الحمد لله که بعد مدت صدق ارادت این ارادت سرشت عکس پذیر مرآت

ضمیر کرم تخمیر گردید خاطر عاطر را متوجه یاد فرمائیها گردانید یعنی لباس عمری صدور سامی

صحیفه سرور معمور متضمن نوید عطای خطاب و اضافه از جناب خواقین مآب در ساعت سعادت

انبساط تام و انتعاش تمام بخشید بیت برین مژده گر جان فشانم رواست که این

مژده راحت ده جان ماست واهب العطیه این عطیه هبیه را مبارک و همایون و واسطه

ترقی روز افزون گرداناد و جمیع مراجعت عسکر ظفر اثر گرم است در منصور ان شاء الله العزیز

عنقریب از یمن کشتی نامه پیام نجات می یابد تا ظهور این تمنا همه تن آئین چشم بر راه باد آور بهار

بیت بمکتوبی ز تو راضی بود دل تمنائی گر تحصیل حاصل زیاده چه نویسد خبر اینکه

شوق از هرچه نویسد زیاده است به نواب مشهور خان کورنش ارادت آئین

۱ عکس پذیر ... [illegible]

۲ ... [illegible]

۳ ... [illegible]

محمد امین معروض بار یابان جناب مستطاب نواب تفضل مآب قدر شناس قدیم الاحسان ملجاء و مرجع
راستخان مد ظله باد قبل ازین مکرر عریضه ابلاغ یافته بشرط عدم ظهور نارسای طالع که از
چندگاه دست از گریبان قسمت برنمی آرد بسعادت مطالعه فایز شده باشد درینولا خان
مهربان الهداد خان و محمد خان بنابر طلب عازم حضور فیض گنجور نظر بآگاهی موری الیها
احوال ضروریه اشتمال بحکم آنکه بیت قاصد تو سخن بود نامه چه حاجت مکتوب کیسه بریده
چه ربایش بنده تفصیل شداید و تحریر روئداد تحصیل حاصل دانسته صبح و شام داعی
اعتلای اعلام اقبال فیض التیام و مستدعی حصول دولت حضور عنایت معمور است مجیب الدعوات
همین توجه حاصل کامیاب تمنا گرداند انه علی کل شئ قدیر از فضل قدیم توقع مستقیم است که
مید اوایام دوری از آستان فیض نشان موجب کم توجهی نگردد بیت بهر جا که مستقیم
زاعی پرستم ز جام می التفات تو مستم زخر التماس یاد فرمائی چه عرض نماید
نواب متهور خان کورنش صداقت قرین محمد امین بجناب مستطاب نواب تفضلات
قدر شناس راستخان مشفق معتقدان سلمه الرحمان اوج گرای درجه اجابت باد تمنای
دریافت سعادت حضور کرامت گنجور بمرتبه ایست که تواند عرض نمود بیت اشتیاقی که بلقای تو

قسمت نیکو نمی آرد و نه در خود شمار رفتن جستن برای ان بر نمی آرد
دست در گریبان زدن دامن قسمت برای گرفتن از
قسمت دامن زدن استعاره دست انتقام
گرفته می شود و نیز تفصیل بیدا کردن و فصل
تفصیل کرده تفصیل بیدا کردن مرادم الجملۀ
خدا تعالی جمیع جهات ترا نیکو سازد
جمیع نعمت ها در هنگام نیکی
تمام شده

حضرت مکرم پوشیده نماند که بالقلم مگر عریضه نیاز محضر بتوقع صدور نوازش نامه انبساط

شمامه که در ایام حرمان ملازمت وسیله جمعیت غیر ازان متصور نیست ابلاغ نمود شاید

نارسائی نامه بران و یا نامساعدت طالع زنجیر پای قلم عاطفت رقم گردیده که با وجود

ورود دیر و انجات عنایت آمود بعمال جهانگیر انجید و ظهور این برزو بعرصه ظهور رسید

و الا احتمال بی توجهی عمداً ازان کرمفرمای شفیق مصرع تصور نیست که عقلش نمیکند تصدیق

وقوع واقعه جانکاه شهادت نشان تهور دل خان علیه الرحمان الغفران مخلصان راسخ را

بخاک مذلت نشاند و آه سرد و اشک گرم در دلخواهان صادق الاسماک تا سمک

رساند ازانجا که با تقدیر ممتنع التغییر قدرت همسنگی مقدور بشر نیست غیر از صبر و شکیب

و اشتغال بدعای استعلای مدارج عمر و اقبال آن قبله آمال دربان این درد بی دوا متصور

نگردید و اهتمال ظلال افضال از درگاه واسطه جمعیت فدویان صداقت

نشان دارد مصرع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد از احوال تشتت اشتمال خود

گویم که نا گفتنم بهتر است میر صاحب مهربان بلا اشتباه میر رفعت الله که در سرکار عالم علی خان

شهید بامتیاز تمام منسلک بودند و اکثر دولت حضور حاصل می نمودند و حالا بحسب قسمت

---

۱ بضم یعنی ... بیان نمودن ... خطاب ...

۲ ... یعنی اگر بسبب نارسائی نامه بران و غیره نباشد

۳ ... از آن درد دل ...

۴ ستاره ... ماه ...

۵ ... بمعنی ... در فارسی ... مستعمل ...

۶ ...

چندگاه درین نواح بسر برده با جوانان شایسته بهندوستان مراجعت فرمودند مفصل

ظاهر خواهند نمود مقتضای فضل قدیم آنست که امداد حرمان حضور و دوری مسافت مانع

یاد فرمائی فدوی قدیم نگردد که فدوی نظر باستبداد یاد کرامت بنیاد خود را میدیدم

در حلقه بگوشان دائره ارادت و اتحاد مورد مراتب تفقد و وداد میداند و می باید بیت

مانع ز دیدنت بودم گر ز هزار چشم ٭ افتد مرا بروی تو بی اختیار چشم ٭ در همه جا و همه حال

خادم راسخ متصور گردیده نوعی توجه خاص ابتذال یابد که چنانچه بتوجه عالی درین

ملک رسیده چند سال تماشای نیرنگی روزگار نمود الحال بفضل متعال ازینجا بآئین

شایسته معاودت صورت بندد و صورت وطن بسبب کثرت مدت مفارقت بچشم

هم معاینه نمیشود بچشم صورت بیند بیت ازنگاه لطف کار کیمیاگر میکنی ٭ میتوانی

خاک ما را زر کنی گر میکنی اظهار احوال میر مشارالیه نظر بسابقه معرفت تحصیل حاصل

دانسته به تفصیل می پردازد اما اجمالاً اینکه بودن این قسم جوانان نزد طلب و در سرکار دولتمدار

بهر قسم دست دهد صلاح دولت است بیت رفیق خوب کمیاب است چون اکسیر در عالم ٭ بدست

هر که افتد کیمیاگری می توان گفتن ٭ و رفقای میر مذکور اگرچه از همه بهتر اند و از یکدیگر نمایان

۱ استبداد تنها بکاری ایستادن و تنفرد و بکاری مستقل ۱۲ یعنی نظر باستبداد یاد کرامت بنیاد بودن

۲ نیرنگ با یاء معروف مکر و فریب و طلسم و سحر و افسون و مجاز یعنی عجائبات و بفتح نیز آمده ۱۲ ع

۳ قوله ازنگاه لطف الخ یعنی این بیت سابق مذکور گردید و در اینجا باید ۱۲

لیکن چند کس مثل میرزا اعظم بیگ و میر عاشق علی و میر محبت الله که اکثر مصدر کارهای

عمده شده اند و شیخ محی الدین عرف پیر صاحب که در مردم دکهن بجمیع صفات حسنه

امتیاز دارند و امور سپاه گری که از ایشان بظهور آمده بشرح نمی تواند در آمد

قابل امتیاز و نوازش اند و بجوهر شناسی نظر کیمیا اثر هر یکی در خور حال مورد افضال

خواهد شد مصرع چه لازم با کرم گستر طریق موعظت خوانی ** خورشید قدر دانی و

فیض رسانی جاودان تابان باد به تهور دل خان بندگی بنده کمترین محمد امین مقبول

باریابان جناب فیضمآب خانصاحب قدردان صاحب فیض رسان سلمه الرحمان باد فدوی

قدیم هر چند از چندگاه در ظاهر بحسب مشیت واهب العطایا از دولت حضور پر سرور بی

بحرمان موسوم است لیکن بمقتضای قدم اعتقاد دمی از یاد کرامت بنیاد و دعا از دیاد

اقبال ابد امتداد غافل نیست فرد گرچه دورم ز بساط قرب همت دور نیست بنده

لطف شمایم ثنا خوان شما ** درین مدت بنابر اقتضای قسمت ره نورد وادی تعطل و

بی جمعیتی بوده عمداً از تسوید عرایض نیاز مقصر ماند بسبب آنکه بذل و کرم خاص در احوال

صداقت مآل دلنشین دل فدویت منزل است متوقع است که بعرض حال تشتت اشتمال عش

ح ۱ نام نهاده شده و نشان کرده شده و بعضی ...

ح ۲ ... شدن و دیدن ...

ح ۳ ... نهایت ندارد ...

ح ۴ ... قسمت ...

ح ۵ بالفتح حصر کردن ... دلنشین ... فضل و کرم ...

تکدر خاطر کرده و الحال بدستیاری افضال ایزد متعال زورق معیشت از گرداب

پریشانی برآمده رو بساحل جمعیت آورد بعضی بزرگان این دیار از راه قدردانی

بتقیید عام از عزم وطن باز داشته پیش از لیاقت کمترین توجه خاص برکار گماشتند

و باز روی که ملحوظ نظر بود مستلزم برکات داشته ضرورة جهة اندفاع گمان فراموشی

که فراموش دل ارادت منزل است با جمال عرض احوال جمال نمود بهر حال نظر بر حفظ

عزت دار و بحکم آنکه بیت اگر نیم یابی بعزت دهند ٭ از آن به که خوانی بمنت نهند

از قلت و کثرت نظر برداشته در همه حال راضی بقسمت و تر زبان شکر رب العزت و داعی

اعتلای لوای دولت ابد مدت است مصرع بهر حالت که هستم تراعی بنیم ٭ توقع که در

هر حال و هر محال از گوشه خاطر عاطر محو نکردیده گاه گاه بعنایت عنایت نمایق

مشمول عواطف باشند زیاده جرات جسارت ندید به بهور دل خان عرض ارادت

ارادت آیین محمد امین بجناب فیضمآب خانصاحب مهربان صاحب قدردان قبول باد آرزوی

ملازمت سراپا راحت زیاده از احاطه شرح و بیان است و بیان درد جدائی گرامی

بیرون از قدرت قلم دو زبان بیت جدائی آتش تیز است می سوزد دل جان را

ضرورت بیش

عبارت بتقلید و الحاح

متعلق است و از تقید است بی

پیش است یعنی کارهای

در داشتند جمله معترضه

است که صفت حال واقع

گشته معنی آنکه الحال که

در نیک وقت که حیال و

جنب بیت ضرورت شد و این

بنای ضرورت الخ

ظاهر گر نصیب کس سازد وداع هجر ازان در عالم کون و فساد توقع دوام حیات نقش بر آب

تکیه بر باد مصرع هر که آمد بجهان ز اهل فنا خواهد بود لهذا اول صداقت منزل

رفیق او را بی اختیار میخواهد که برفاقت آن قدردان شفقت شعار رهگرای دیار مبید

گردد و بعد رفتهٔ توجه عالی بوطن رسیده بقیهٔ عمر محبوب البقا در گوشهٔ انزوا بسر برده ذخیرهٔ

اخروی بدست آرد ترصد که وقوع امری ضروری که محدث بمقتضای تقدیر عدیم التعبیر

حقیقی بی اختیار یکدیگر بعرصهٔ ظهور آمده در وقت توجه حضور پرنور موجب فراموشی این

مهجور از دیده دور نگردد مصرع از دوست یک اشاره و از من بسر دویدن زیاده

جز عرض نیاز چه عرض نماید به میر محمد زمان مهر صاحب مهربان مشفق قدردان سلامت این

سهو القلم روزگاری ست که یک قلم چون حرف غلط از صفحهٔ ضمیر مهر نظیر بکلک سهو

محو شده کاهی بغلط هم مخطور خاطر عاطر نمیکرد مصرع ز خاطرها فراموشم سبکبار

این چنین باید از روز استماع خبر کدورت اثر واقعهٔ حال شهادت نشان تهور دار خان

علیه الغفران بنابر عدم ورود عنایت نامه صدور اخبار وحشت آثار شب و روز

اضطراب در ازدیاد است هر چند از زبان بعضی اعزه مجملا خیریت ذات سراپا التفات

مسموع گشته موجب تقدیم مراسم شکر حافظ حقیقی گردید لیکن دریافت احوال برادران مهربان

بوجوه شتی بیشتر باعث تشتت خاطر شد و عجب تر آنکه مکر رعایق نیاز ابلاغ

داشته عمرها در انتظار ورود جواب مسرت انتساب بسر برده بلکه هنوز در شکنجهٔ انتظار

است غالباً نارسائی طالع باعث نارسائی نامه بران شده باشد و گرنه توجه قدیم

بوجهی من الوجوه مقتضی اینهمه بی توجهی نیست که سالها از رشحات کلک عطوفت

سلک بهره یاب نگردد مصرع چه بد کردم بمن خاطر نشان کن مهربان من بهر حال

گذشت آنچه گذشت آینده مثل گذشته نگذرد بیت در یاد تو ایم هر کجا ایم

بیگانه مشو که آشنا ایم بهر صدکه احوال برادران مهربان زود تر بقلم در آید تا خاطر

منتظر از شکنجهٔ انتظار بر آید از احوال ملال مال الا مال خود چه شرح دهد که بعد رسیدن

از کرٔپه بارکات اسپان و اسباب بتقرض خواهان حواله کرده عزم وطن مصمم داشت

ناگاه مشیت مسبب الاسباب بصورت توجه بزرگان این ملک جلوه گر گشته با وجود

عدم قصد اسیر زنجیر قسمت نمود و بعد چندی آمدن بعضی برادران و دیگر سوای

برادر نادر عبدالقادر باعث افراط قرضداری و پریشانی گردید درین ایام

باقتضای آش خور برادران همه عازم وطن شدند و قرض ذمهٔ آنها برین بی دست و پا

افتاد حالا صورت همین معنی باعث اقامت بی اختیاری ست والا مصرع در

دیاریکه تو ئی بودم آنجا کافی ست؛ زیاده چه عرض نماید خبر بدکی همیر محمد زمان

میر صاحب قدس سره دادن تحقیق مخلصان سلامت چه عرض نماید که تمنای حصول مواصلت سراپا

مسرت چه قدر گریبان گیر دل صداقت منزل است نظم خواستم درد و شوق پنهان

بتو گویم که هم تو درمانی؛ بازگفتم چه حاجت ست بقول؛ که تو خود در دل همیدانی

پیش ازین متواتر عرائض نیاز به ترسیل در آمده لیکن عدم ورود جواب نارسائی طالع باعث

نارسائی نامه بران گردید مطلع گردانید فی الواقع بیت چه رسان رهبر مکتوب که برآورده ام

که بادهم نبرد کاغذیکه نم دارد؛ اگرچه درین مدت کاهی حقیقت احوال خیر مآل به تحریر

در نیامده که دافع شداید انتظار گردد لیکن چون به سبب قلق و اضطراب که از راه

ارادت صمیم دارد اکثر متفحص حقایق رویداد که کسب تقدیر روی داده می بود مکرر زبانی

معتبری استماع نمود که برادران مغفرت نشان کریم شاه و میر میران بمقتضای سعادت ذاتی

تربت شهادت چشیدند و دل و جان مخلصان را در شکنجه غم و الم کشیدند تشنیع این واقعه

قوله بی دست و پا ۱ قلق و اضطراب الخ

متفحص حقایق رویداد

...

صفت قلق و اضطراب

صفت رویداد

ودوم قلق بفتحتین

فافهم ۲ اضطراب و بی آرامی ۱۲

صمیم ای خالص و استواری ۱۲

غم آفرینا ابواب غمی برخ دل کشود که نمی تواند عرض نمود بیت آنچه بر من میرود گر بر

شتر رفتی زغم ز میر زندی کافران بر جنت الماوی علم ازانجا که با تقدیر مقدر حق

قدرت مقاومت مقدور بشر نیست غیر از مرهم تسکین چاره این درد بی دوا متصور

نه یعنی آن دانای سرایر ایجاد و تکوین ببدرقه همت جبلی و فطرت ازلی رهگرای عالم

صبر استقلال شده باشند حق تعالی آن قدر دارا نعم طبیعی و آرزوهای قلبی بهره ور گرداند

و نتایج این هر دو نهال گلشن سیادت را نعم البدل آن هر دو مسافر کشور مغفرت نماید

به شیخ عزیز الله لله الحمد که بعد آرزوی بسیار و انتظار بیشمار دولت قرب جوار

قدوه ان صاحب شفقت شعار شفیق بلا اشتباه عزیز الله سلمه الله و ابقاه دست داد

و بمقتضای انقضای ایام دوری ضروری ابواب انبساط بر روی دل غمدیده کشاد عنقریب

از فضل الهی امید قوی هست که کامیاب تمنا گردد یعنی دولت مواصلت دریافته

از دست کشتی نامه و پیام نجات یابد بیت شوق رهبر کرده ام از وادی دل

گرچه بسیارست ره آخر بمنزل میرسم شبی نیست که بی یاد گرامی بگذرد و روزی

که سعادت اسرار استفسار آن مجمع الکمالات صورت و معنی با یمن بهین مذکور محفل فردوس

منزل نگردد درین مہم بفضل ایزد کریم کاری از دست آن عالی دستگاہ قوی
بعرصۂ ظہور شتافت کہ در ہر بزم موجب ازدیاد آبروی ہواخواہ راسخ گردید انشاء اللہ العزیز
نتیجہ اش بعد اندفاع حجب ہا جرت بظہور خواہد آمد لطفکم و دولتکم مزید برب المجید
بہ شیخ عزیز اللہ صاحب فیض رسان مشفق سراپا احسان سلامت گرامی نامۂ التفات
آمود مکرر ورود نمودہ مفتخر فرمود چہ عرض نماید از تشتت احوال و تردد خاطر ما کہ از
روز روانہ شدن بان سمت تا رسیدن شہر روز و شب امری غیر از قطع راہ در میان
نبود بعد رسیدن اینجا ہمین رو نمود کہ بسبب علالت آزار مردم خانۂ رای صاحب قدردان
سلمہ الرحمان و تشویش قلوب بزرگان کرم و ملک لشکر و شہر مضمون این شعر بیت کہ بر خاطر
بادشاہان غمی پریشان کند خاطر عالمی دمی آرام نداشتند آخر بحسب مشیت او تعالی شانہ
دوا و دعا مطلق اثر نکرد و معنی مصرع نکرد قلم را نچہ کرد اندہ صورت گرفت حالا
شدت ماتم موجب برہمی عالم است بعد چند روز کہ موافق رسم معہود ارباب روزگار رسمیات
ماتم انقطاع می پذیرد در تقدیم اموریکہ بدان مامور ست و بدون تاکید مرکوز خاطر
دارد سعی تا بمقدور بجا آوردہ سعادت ابدی حاصل مینماید این مرتبہ کہ سفر گرامی

یعنی کار سخت و مشکل ۱۲
یعنی سہل و واجب ۱۲
صفت شگار ۱۲
ای فخر دارندہ ۱۲
ای پریشانی ۱۲
ای روانہ شدن کا تتمہ ۱۲
ای حیدرآباد ۱۲
ای بسبب تشویش ۱۲
ای تاکید شما ۱۲

حیلے امداد کشید اینقدر ہرگز متصور نبود بہرحال الخیر فیما وقع حالا توقع مصمم است که

زود بدولت مواصلت فایز گردد دوہا بار ونین پہر ک کر ہر دم مجھے کہتی ہین ہائے اب دیر

نین سجن کا مناشتاب ہو ئیگا انشاء اللہ تعالی بہ میر مرتضی نیر اقبال قدردان

تفقد انتما مہر سپہر لطف عطا سلمہ اللہ تعالی ہموارہ بروفق خواہش خیر طلبان بی ریا

متصاعد مدارج ارتقا باد نیاز قرین محمد امین کہ بحسب امر نوشت باوجود عدم عزم

رفاقت قدردانان عالی شان یعنی متہور خان و تہور دل خان کہ نیرین فلک فتوت و مروت

اند چندی بسیر این دیار کہ نزدیک است بکنار دریای شور و از شہور مشہور گردیده در پرداخته

الحال کہ چند سال و ارکان اسیر زنجیر قسمت است ہر چند بتصور کثرت کم یادی خود را

درخور عواطف خاص نمیتواند تصور نمود لیکن نظر بر تفضل عام یادِ عصیان واجب النسیان

را نوعی از معاصی دانسته التماس استغفا تحصیل حاصل میداند بیت گر از گناه خویش

استغفار میبرم دیدہ ہمی کم رحمت کثیر بسیار می ترسم بمقتضای قدم عقیدت از

مدے گوش بر آوازه نوید جمعیت و مسرت ذات سراپا التفات می بود و اخبار کرامت

آثار را از مردم متفرق بوجوه شتی استماع نموده آداب التسلی بر بے دل شکسته منزل

می‌گشود لیکن شاهد اطمینان تمام جلوه‌گری نمود تا آنکه زبانی مهربان بکمال اشتباه میر رفعت الله

سلمه الله که برفاقت خان عالی‌قدر رفیع‌الشان غالب‌جان سلمه السبحان تازگی درین

نواح تشریف فرما شده‌اند مفصل کیفیت احوال خیر آل دریافته جواهر مراد در سلک

تمنا کشیده و باستماع مژدهٔ یسر بعد العسر رطب اللسان شکر واهب العطیه گردیده

ایزد واهب الانعام علام دولت الئیام را اوج گرامی مراتب علیا گردانده و خیر طلبان

توجه طلب را از بند حرمان نجات بخشیده در ظلال تفقد اشتمال بکام دل رساند تا

ظهور این تمنا بر اتکای قدم لطف و عطا ملتمس گاه گاه یاد فرمائیها است بیت

زان چمن آید بو که بکام دل ثمری رسد هم من و پریشانی حسرتی که زنامه کل لیسری رسید

خان صاحب سراپا فضل و احسان میر فضل الله خان سلمه الله المنان که از مدت همت مستقر

قلعه‌داری ثمری درین ضلع تشریف دارند و فی الحقیقت باعث بودن خیر طلب درین ملک

افضال قدیم ایشان است قبل ازین چند فیل روانه هندوستان نموده بودند در اورنگ آباد

زن سدی بابل القیمت سی و شش هزار روپیه لوجده سه ماه خریده در وجه کارسازی

صرف نموده تا حال که پنج سال گذشت یکدرم عاید نگشت درینولا که مسند حکومت

آمدیار بذات فیض سمات رونق گرفته است بذل توجه درینباب بتصور اتحاد وصف

سیادت و در حقیقت توجه بکار خود است قطع نظر از مراعات مراتب مرقومه مصرع کار خود را

میکند هر کس در کار کسی است نظر بسجیه رضیه مبالغه درین امر از قبیل حکمت بلقمان

یاد دادن دانسته ادب مهر لب اظهار نمود ظلکم ممدود برب المعبود بخواجه محمد حافظ

حافظ مشغال در همه جا و همه حال حافظ و ناصر احوال مهربان والا توجه عالی همت مظهر

فیض و کرمت برگزیده ایزد صمد صاحبی خواجه محمد سلمه الله الاحد الی الابد باد شوق

ملاقات بهجت سمات از زیاده از احاطه تحریر و تقریر دانسته باظهار مدعای ضروری الاظهار

می پردازد که خاطر خو پذیرفته مواصلت دائمی چندے بنابر عدم حصول دولت همنزمی مبتلای

شکنجه اضطراب بوده دمبدم تفحص احوال خجسته مآل مینمود گاه گاه بحکم جوینده یابنده

زبانی بعض اعزه توجه موجه بطرف سیادت دستگاه در روشی که هیچ کس مطلع نشده مسموع گردیده

متعجب گردانیده نمید اند که با وجود وحدت تجلی ذات در همه جهات بتصور عدم کدام امر

مطلوب باعث ترک این دیار گشت و خیال چه بود کدام مقصود مرغوب دران نواح

بخاطر عاطر گذشت بیت همه جا جلوه گاه معشوق است دیده باید که خوش نظاره کند

مرا
بعض تصحیح
منبع سود و برکت
تفصیل اینکه
سیادت دستگاه
وصیف سیادت و ۱۲
مبالغه در چیزی
علو کردن و
مستعمل
رسیدن یکی در کار
رفتن
بعض رفتن
پوشیده و پنهان
کرد انتها کرد
وارد نمایند
جمع امر
توجه
بعضی آورده
اشد نرمیه
منبع
جنت و محبت

دهدرت خدا جمع ... سیادت ... بعضی ... وقوع ... بعضی ...

بهرحال در ابتدای حال التزام حضور سلسله مرشد حقیقی ضرور و قطع نظر از حضور رضای والدین که عقلاً

ای حال سلوک طریقت ۱۲

نقلاً فرض است استرضای هادی خود اهم مطالب دانسته خود پسندی اصلاً کار نفرمایند

ای بغیر امر ... کار خود ۱۲

بر نوشته مرشد عمل نموده مشتاقان را همدوش شاید جمعیت بخاطر زیاده چه نوشته شود

جز اینکه بیت هر سو مرو ز خویش گذر کن که چون حباب ؛ منزل به زیر پا بود از خود رسیده را

ایام هرزه گردی کوتاه باد به عبد الستار مهربان صاحب کم یاد فرما سلامت

بیهوده و بیفایده گردیدن ۱۲

شدت شدائد اشتیاق و حدت آتش فراق زیاده از حوصله حرف و عبارت است

علاوه اش اینکه درین ایام صعوبت انجام انتظار خبر راحت اثر خیریت احوال خیر

مآل از حد تحریر و تقریر تجاوز نموده عجب که در مدت مهاجرت گاهی نام این مهجور

از دل و دیده دور سهواً هم بر زبان قلم عبور نمود بیت یکبار نام ما بغلط بر زبان

ای بسیار بسیار ۱۲

ما را شکایت از قلم مشکبار تست ؛ عجب که باعزه عزیز القدر صحایف لا تعد و لا تحصی

صدور نفرموده مخلص منتظر بدعا هم امتیاز حاصل نمود سبحان الله بیت به دیگران نوشتی

ای سلام که در حقیقت دعا است برای سلامتی یکدیگر ۱۲

نبشته وفا به حاشیه سلام هم از من دریغ داشت ؛ بهر حال بیت اگر یادم کنی و گر

کم کنی یادت همیشه یاد تو در جان من باد ؛ رقعات هندی که بمهربانان تو والسلام

مسترام ابلاغ یافته بود دامن زن آتش شوق مشار الیه گردید لیکن بحکم

یعنی مکتوب الیه ابلاغ نموده بود ۱۲

الامور مرهونة باوقاتها حصول رخصت موحی الیه تا چندی عایزه تعذر بر

دارد انشاء الله العزیز وقت مقدر بظهور میرسد و سلام علیکم ای شیخ شمس الدین

مهربان صاحب این سلام شرح آرزوی دریافت شرف حضور نشاط معمور اگر مقدور

زبان قلم می بود دمی بشغل تحریر مراتب اشتیاق و مصائب فراق پرداخته از جانک

الم مهاجرت نجات حاصل مینمود هیهات که کمیت قلم درین وادی جان گزا افکنده

سم و شکسته این مدعای ممتنع الاظهار بعد درکم بیت هیچ کس آگه ز شرح اشتیاق

ما نشد نامه ما چون زبان لال ما هرگز وا نشد ناچار باظهار ما فی الضمیر می پردازد

که بتقریب بعضی امور ضرور از جناب خانصاحب قدردان عالی شان مهوردل خان دستوری

یافته ببلده توجه کرم فرمایان عالی توجه آخر جمادی الاول در ارکات رسیده و بسبب

تشریف داشتن گرامی در قلعه از راه شدت تمنای تابانه از خود بیخود و بی اختیارانه

این ترانه حسرت نشانه مترنم گردید بیت کعبه را دیدم دلم از درد تنهائی

گداخت محفل آرای که ما را خواند و خود مهمان کیست از بس ابتلای شوق

در صدد آن بود که خود بساعی خدمت برسد لیکن کرمی خبر سرعت معاودت
گرامی ازین اراده باز داشت اگر احتمال اینهمه توقف می بود هرگز درینجا توقف
نمی بود بهر حال الخیر فیما وقع حالا زود دیده و دل آرزو پرست از شکنجه انتظار
برآرند که بودن اینجا بدون مواصلت آن کرم فرما بر دل محبت منزل شاق است
زیاده ازین طاقت انتظار طاق بیت بیا که در شب هجر تو چشم گریانم چو
زخم آب رسیده بهم نمی آید خبر وقوع واقعات وحشت سمات که ناگزیر دی حیات
است بتصورش تا الم خاطر عاطر آنقدر غم و الم افزود که نمی توان عرض نمود بحمد الله که
آن دانای اسرار تکوین و ایجاد بیش از همه عالم عالم بی ثباتی عالم اند زیاده هیچ
مراتب مصابرت درین امور گرامی تحصیل حاصل دانسته در همه حال بدعای حضرت
انها شغل پرداز است مصرع الهی تا جهان باشی تو باشی به سلطان محمد
سلطان اقلیم مروت و احسان سلامت شوق دیدنها زیاده از احاطه شرح و بیان
است بیت شوق در گفتگو نمی گنجد بحر اندر سبو نمی گنجد همنشینم مگو خاطر دار
که وقت فرصت رخصت حاصل نموده چندی بخاطر جمع دولت همبزمی گرامی دریابد

لیکن بحسب اتفاق دست نمید مدبای حال بحکم الامور مرهونة باوقاتها منتظر ظهور

بهر حال ۱۲

وقت است انشاء الله العزیز بر وقت مقدر فایز آرزو میگردد مصرع نوعی مید نتوان نوم

از وباسلک که دلداری کند ؛ ورنه لاگاوان باربردار جهت غله بدست آویز دستک

ای مهربانی ۱۲

ارباب دستگاه بخدمت آن والا دستگاه میرسد یقین که بمقتضای قدم توجه

کامروا میدول خواهند فرمود ظلکم ممدود باد به غالب جان خانصاحب غالب قدر قدرا

سلامت در وقت وقوع مقدمه لازم الوقوع که وقوعش در نظر ارباب دانش بل در

یعنی مرگ ۱۲

دیده که هم امریست ناگزیر زبان قلم دو زبان را بکلمات مصابرت سماخراشیدن

صبر کردن ۱۲

نمک تازه بر جراحت پاشیدن نست و از تقدیم مراسم متعارفه چشم اندفاع اندوه

تا علاج ۱۲

یعنی ایذا و رنج فراوان رسانیدن ۱۲

جگر فرسا داشتن گویا کوه اندوه بلند بناخن تراشیدن خصوصاً بجناب آنقدر دا

نهدان که واقف اسرار کون و فساد و عالم رموز تکوین و ایجاد اند حرفی ازین مقوله

ای جهان ۱۲

بقلم آوردن زیره بکرمان فرستادن است و حکمت بلقمان یاد دادن لهذا عنان

ای کار بیفایده کردن چه زیره از کرمان می آرند ۱۲

کمیت کلک صداقت سلک از آن وادی جان گزا معطوف داشته زبان

ای از باب اظهار صبر ۱۲

ارادت بیان را بادای مراتب دعا که ورد دایمی خیر طلبان بی ریاست گوهر آمود می سازد

بیان دعا ۱۲

واهب متعال بابات عمر و اقبال آنمهر سپهر افضال را برونق آرزوی خیرخواهان فدویت

اشتمال مترقی مدارج کمال گرداند و آرزومندان هواخواه را زود بدریافت

بالا برآینده بلند شونده ۱۲ م ع ۱۲

دولت حضور سرور گنجور بکام دل رساند هرچند ایام دوری ضروری جناب عالی نظر

تامل بسیار کم می نماید لیکن مصرع درون دیده اگر نیم مو است بسیار است زیاده

چه عرض نماید تمنای قدمبوس است و بس خدا کند که زود دست دهد بمنه و کرمه بدریافت

صاحب وحید و مشفق و مهربان سلامت فیض محمول مفاوضه معدوم المعاونه متضمن بر عزم جزم

صفت ۱۲ موصوف ۱۲ ای خوشنود و بدل عزیز طرش معدوم الست ۱۲

این ضلع جهت علاج آزار چشم که چشم هیچ بیننده بچشم مبینا دور و دنمود و بر حقیقت

ای بیننده ۱۲ چشم ۱۲

احوال کرامت اشتمال مطلع فرمود اگرچه حکمای حذاقت مدعی درین حدود معتمد اند

ای دعوای حذاقت کننده ۱۲

لیکن حکیمیکه بر حکمت او اعتماد کلی توان نمود حکیم حقیقی است و بس تعالی و تقدس معهذا

اگر بپاس تدبیر ظاهر بر وفق مضمون مصرع بر توکل زانوی اشتر ببند رجوع بطبیبان

این نواح دلنشین شده باشد چه بهتر ازین شاید که مسبب الاسباب تعبیر عزیزی از معالجان

ای ازین چه بهتر ۱۲

این حوالی را سبب رفع آزار گرداند لیکن رای صاحب فیض رسان مدظله العالی ایما

بعضی موانع که مرکوز خاطر عاطر خواهد بود مجوز توجه باین سمت نیستند بموجب

بعد استمزاج اطلاع ابنمعنی نمود ظلکم ممدود الی یوم الموعود به مسند مصطفی مهربان صاحب
ای از روی صاحب مذکور ۱۲
فیضرسان شفیق قدردان سلامت هرچند توجه عالی از قدیم بر احوال میرزا لطف الله بیک
که در همه جا و همه حال رطب اللسان شکر احسان آن قدردان اند مبذول میگردید و مخلصان
را مرهون منت میساخت ولیکن درین ایام ظاهرا باقتضای وقت کمی توجه بسیار بعمل آمد
لهذا موصی الیه بسبب کثرت توابع و قلت وقت یا موقوف شدن اجاره موضع
معلوم مضطرب شده خود را بحضور فیض گنجور رسانیدند و به ملازمت بزرگان فیضرسان
بهره ور گردیدند رای صاحب قدردان سلمه الرحمان بعد دریافت احوال از راه شفقت
قدیم که چون در ماهیه از طرف خود مقرر نموده در باب بحال داشتن رعایت سابق
بدستور معمول بکرامیخدمت مرقوم فرموده‌اند و با وجود عدم عزم میرزای معزی الیه
ای رای صاحب ۱۲
بالتزام رکاب سعادت انتساب نظر برفاقت سامی رخصت نمودند از انجا که پریشانی
متعلق رخصت نموده‌اند ۱۲
موصی الیه از شرح و بیان مستغنی است توجه آن والا توجه قدردان بحال ضعیفان یقین که
ای توجه بلند دارنده ۱۲
عنایات قدیم از نقد و اجاره بطریق معهود مرعی داشته شده و وجه عطا از ایصال صاحب مهربان
جاری کرده شده ۱۲
عطا ماه بماه رسانیده نوعی توجه فرما خواهند بود که مخلصان مکرر درین باب

مصدع اوقات عیش نگردند زیاده هرچه بنگارش درآید شوق است و بس

به غالب جان خداوند غالب حکم اقلیم دل و جان امین عبودیت نشان سلامت

دلنواز نوازش نامهٔ ارشاد طراز فخر فرما اعجاز و بجان نوازی غمگدازی غربت گزینان

زاویهٔ انتظار بی اندازه در حین محمود محمدت آمود راحت اندوز سرفراز این بی‌بها

هیچمدان درآمده ایاز سراپا نیاز باد در دوری ضروری هم از روز و شب چون مهر و ماه

باسوز و گداز دایمی دمساز گردید بیت رسالت قاصد و آورد ازان جناب گرامی

بنام کم شده ناخجسته نامهٔ ناحقی هرچند درد دل عرض نمائی بنده بندگی محو

خداوند پرست از سر صدق و صفا در طریق وفا سر بر کف دست کتاب خدایگان

همه دان روح جسم و جان واقف اسرار آشکار و نهان قطع نظر از سلوک سبیل تحصیل

حاصل جسارتی است مستوجب جواب عتاب انتساب ای با نعت خود لشناس مصرع

چه لازم با کرم گستر طریق موعظت خوانی لیکن افراط التفات بنده بدآموز کن

خداوند عنایت فرمای رحمت گستر جرم درگذار مجرم پرور عبد ضعیف ظاهر و باطن بحق

آینه صورت معنی مثلاً عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء را در صورت صورت نمای معنی بی توجهی

صوری توجه فرمای صوری و معنوی نظر بپاس امتیاز ظاهری که در نظر صورت پرستان
معنی کم آشنا یعنی بیشتر صورت ظهور دارد دکار بند جرأت استدعای ظهور مراتب
عطای در ظاهر سربلندی عطا فرمای ظاهر و باطن یکرنگ نمای قدر فرقه بمقدار فراز
میگرداند وگرنه موری بی زور قلیل البضاعت کثیر الضعف را چه یارا که از سلیمان گرامی
نشان کرامت نشان بواجمال تخت روان توقع بقعده برار رتبه بالاتر از مرتبه مفقود القدر
معدوم اللیاقت خود نماید بیت با آن گل گلدار جان کی نام بلبل گل کند حاشا که
گویم این سخن بگذشت حاشا کیم ما الحمد لله والمنه که مهر عالمتاب ذره را از خاک بردارد و
به فلک الافلاک بر آرد از روی مهر و لطف فطری آرزوی ذره بمقدار خاکسار را الخاک
نینداخت وباوجود عدم قابلیت نوازش بنوازش غیر مترقب مفتخر ساخت
بیت کی توانم کرد شکر لطف بی پایان تو گر شود هر موی زبان نتوان شمرد احسان تو
اللهم زد فزد ثم زد فقیر احمد چه خدمت کار سرکار ظاهر امتثالا للامر التزام فاقت گویی نیست
نموده والا در استحصال سعادت حضور سراسر سرور خیلی مستعجل بود ظلکم ممدود الی یوم الموعود
برب المعبود والنبی المحمود المقصود به نواب غالب خان نواب تفضل مآب غالب حکم حاکم

ملک دل امین ارادت نشان مبلغ محبت ورود نوازشنامهٔ کرامت شمامه مشعر بر نوید اد
تازه که بمثابت مقصد حقیقی رو بداد نظر بر نوید سلامت ذات عالی درجات که در همه جا
و همه حال محفوظ حفظ حافظ متعال باد هزاران ابواب جمعیت و انبساط بر روی دل و
دیدهٔ مهجوران چشم براه اخبار خیریت آثار گشاد رباعی دستم چو سر نامهٔ لطف تو گشود
جیب جامهٔ شکر نهادم بسجود برداشت ز دوش جان و دل کوه الم این نامه نبود
بلکه آئینهٔ رحمت بود اکثر بزرگان امیدوار علی الخصوص بصاحبزادها لطف و عطا
سلمه الله تعالی شب و روز بجناب مجیب الدعوات داعی خیریت و سرعت معاودت
آن قدردان عالی منزلت اند و جماعهٔ دعاگویان که سابق هم گرم دعای نصرت انتما
بوده اند باز مشغول فرموده‌اند واهب العطایا تاثیر دعای این داعیان بیریا را زود بهدف
اجابت رساند و متعطشان وادی دوری عجالة بزلال وصال فیض اشتمال شاداب
گرداند بیت ای خوش آندم که وصال تو میسر گردد چون نفس جان بلب آمده ام
بر گردد شهید شدن عزیزان عزیز القدر مغفرت نشان خصوصاً مشفقی شیخ محمد یا
و اخوی میر حمید الدین که هر دو بمنزلهٔ عم بزرگ و برادر مشترک صداقت قرین بوده اند

صبر و شکیب شکست از آنجا که با کارکنان تقدیر نیروی همچنگی پشهٔ ضعیف را که موصوف است
بصفت خلق الانسان ضعیفا بوجهی مقدور نیست رضا بقضای او تعالی شانه را دوای این
پیدا کرده شده انسان بی زور و بی قوت ۱۲
درد جگرخراش دانسته آناً فآناً بدعای عافیت و تنومندی ذات فیض سمات و تعجیل مراجعت
رایات کرامت آیات شغل پرداز است و اب حقیقی بود بعرصهٔ ظهور اثر دوالدهٔ میر مرحوم
ای اثر دعا را ۱۲
از چندگاه در شهر نیست شاید عنقریب بر تعدد رسیدن بموجب امر عالی بتسلی
و دلدهی امی پرداز و حالا چند کس از توابع میر مغفور بیکس محض اند غیر از فضل و کرم عالی کسی
فریادرس خود ندارند یقین که فیض عمیم دستگری جماعهٔ بیکسان خواهد نمود ظلکم ممدود
برب المعبود بعزیزی نمی خواره جوابی اخبار من بیخبر از خود سلام عم زدا نامهٔ نامی
که بمقتضای اتحاد معنوی متضمن مکنونات ضمیر بود بر بود در شبهای غم طرفه غمگسار بها
پوشیده گفتها ۱۲
نمود بیت مکتوب تو دیدهٔ مرا روشن ساخت ٭ این نامه نبود جامهٔ یوسف بود ٭
تسوید تفصیل احوال آشفته مشتمال مکرر در خاطر فاتر گذشت لیکن نظر بر وحدت حالات
تحصیل حاصل دانسته مجوز صداع مکلمه نگشت قطعه خواستم درد سوز پنهان را ٭
بتو گویم که بیم تو در مانی ٭ باز گفتم چه حاجت القول که تو خود در دلی همی دانی ٭ درین

ایام وصلت برد اینهای گرامی زمام ضبط و عنان طاقت از دست برده من
مدهوش خموشی دوست را بیتابانه بگفتگو درآورد و چه گویم و چه نویسم روزی نیست
که سوز آتش اشتیاق دل مشتاق را خورشید آسا از صباح تا مسا همه وقت در طپش
نسازد و شبی نیست که تب شعلهٔ فراق جان مودت توامان را شمع سان از
شام تا سحر در شکنجهٔ سوز و گداز نگذارد بیت بی تو هر روز مرا ماه و هر شب سالی است
شب چنین روز چنان آه چه مشکل حالی است بهرحال روزها در عالم کثرت یاد مسرت
بنیاد بشب میرسد و شبها در دیوانخانه میانه یاد شبهای وصال روز میگردد
تصور صحبتهای مسرت انتما زمانی بحکم وصف العیش نصف العیش دل مهجور را آلم عوض
شاهد تسلی میبازد و دمی بمضمون اینکه مصرع یاد وصل تو بهجران سبب صد الم است
باز یادم را بستم الم می پرداز خصوصاً مقدمهٔ که شبی بکرامیخدمت ظاهر نمود و خاطر
مشکل پسند با قبالش توجه نفرمود اکثر گریبان گیر دل و تشویش افزای خاطر است تفصیلش
مصرع دل من داند و من دانم و داند دل تو و اسب مطلق تجب وری را عجالةً رفع
نماید تا کلفت و شنفت درد دل یکدیگر بتوسط نامه و پیام بعرصهٔ ظهور درآید بیت

یارب این آرزوی من چه خوش است ❊ تو بدین آرزو مرا برسان ❊ بمنه و کرمه عنایت‌نامهٔ
انتصاف جناب مشفق مهربان کرم‌فرمای قدردان سلامت رقیمهٔ سراپا اشفاق تمام و وفاق که
بسبب ابتلای اتحاد معنوی اکثر مضامین محبت‌آئینش به‌نیابت دل تودد منزل
از زبان قلم تودد رقم تراوش یافته بود بیاد دهی شبهای وصال و روزهای اتصال که
یادش در ایام مفارقت قلیالی فراق کاهی بحکم وصف العیش نصف العیش دل مهجور را
هم آغوش شاهد تسلی میسازد و وجه مضمون اینکه مصرع یاد هر لطف هجران سبب صد
الم است ❊ باز درباره مراتب تالم می‌پرداز دیده ریخته هم مطمئن میساخت و هم در گرداب اضطراب
انداخت بیت من دانم و دل اندرین نامه چها دیدم ❊ صد بار ز بیتابی واکردم و
پیچیدم ❊ روزی نیست که سوز آتش اشتیاق دل مشتاق را خورشیدآسا از صباح تا
مسا همدوش طپش نسازد و شبی نیست که تب شعلهٔ فراق جان موت توامان را چو
ای حرارت ۱۲
شمع از شام تا سحر بکانون سوز و گداز نینداز ❊ بیت بیتو هر روز مرا ماهی و هر شب سالیست
شب چنین روز چنان آه چه مشکل حالیست ❊ تسوید تفصیل حالاتی که در زمان مهاجرت جانکاه
بسر برده میشود مکرر مخطور خاطر گردید لیکن نظر بر اتحاد حالت تحصیل حاصل دانسته عمدا

عنان بادپای خامه ازان وادی پرپیچ پیچ بیت خواستم درد شوق نهان را گویم بتو
که هم تو درمانی باز گفتم چه حاجت است بقول که تو خود در دلی میدانی آنا فانا بجناب
او تعالی تسانه مستدعیست که حجب دوری ضروری صوری زود تر اندفاع پذیرد تا کیفیت
شنود درد دل یکدیگر بواسطهٔ نامه و پیام حسب دلخواه صورت گیرد بیت یارب این
آرزوی من چه خوش است تو بدین آرزوی من برسان کیفیت مزاج صداقت امتزاج
الآن کما کان است عزیز میلاپوری میل و محبتی که دارد سعی مقدور بعرصهٔ ظهور رسانید
نتیجه اتش بحکم الامور مرهونة باوقاتها بالفعل چنانچه باید بعرصهٔ ظهور نشتافت الخیر فیما وقع
و العاقبة بالعافیه به غالب جان صاحب مشفق مهربان مخدوم قدردان سلامت
طرب آمود عنایت نامهٔ عالی باد دالی انگور حلاوت معمور که هر خوشهٔ انبساط توشه اش در
آب و تاب از خوشهٔ پروین گوی سبقت می رباید و هر دانهٔ نشاط نشانه اش لآلی متلالی
کواکب را از خجلت کیفیت در درج شب متواری می نماید در ساعت سرا پا سعادت این خوشه
چین خرمن عاطفت را لذت یاب گردانید و کام و زبان ارادت ترجمان را چاشنی
عطای فیض انتها بکام دل رسانید بیت کی توانم کرد شکر لطف بی پایان تو گر شود

حلاوت بالفتح شیرینی ... متواری بالضم پوشیده ... خوشه ... صیغه جمع ... مفعول ... کرده شده ۱۲

هر مو زبان نتوان شمرد احسان تو ، خانه آباد و اسباب فیض بخشی زیاد الی یوم التناد بفضل

رب العباد مصرع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد بالنون والصاد لغالب خان صاحب

بسیار مهربان سراپا شفقت و کرم سلامت پس از آرزوی دل مبتلای فراق یعنی نامه نامی

با انبساط بخشی طاق در حالت شدت شداید اشتیاق بر وفق مضمون مصرع خوشدل کند

خیال تو هجران کشیده را ، تسلی فرمای خاطر مشتاق گردید و دیده درد دوری دیده را

از تماشای رنگین بهار مضامین دلنشین چمن چمن نشاط دلپسند بخشید بیت نقش مرا

رم نقطه هر فقش صرف میدم خط شگرفش از آنجا که در عالم اتحاد اتحاد سراپا لازم ضمایر

تو دو دو خاطر است بحکم بیت جذبه مهر و محبت از دو جانب میشود یار میخواهد دلم چون

یار میخواهد دلم بنا بر علیه با وجود دوری ضروری صوری و تردد شبا روزی که بر مور

بازوی همت عالی نهمت عجالةً حسن انجام پذیرفت دل وحشی منزل را شریک غالب

ان غبار زمین ابا از مضمار شهامت و فتوت تصور میشود هر چند در همه جا و همه حال

حفظ حافظ متعال یقیناً حافظ و ناصر احوال یکدیگر میداند و میداند که پاس مراتب

صحبت در نظر ارباب معنی صورتی بیش نیست لیکن ملاس پاس ارشاد مرشد صوری و معنوی که

فرموده اند مصرع بر توکل زانوی اشتر ببند یعنی احتیاطاً ارسال حرزهای مرسلهٔ سابق
اتفاق افتاد لله الحمد و المنه که بآنهم احتیاج رو نداد و پیش از رسیدنش مهم اهم باتمام رسید
بیت شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم حالا از درگاه
والای ایزد متعال شب و روز بل دمبدم مستدعی اندفاع حجب مهاجرت است و لبن الجحیب الدعوات
زود بعرصهٔ ظهور آرد زیاده چه بر نگارد بغالب جان نواب غالب قدر رفیع الالقاب سراپا
شفقت و کرم سلامت چندروز پیشتر بی سبب ظاهر خاطر ترود مظاهر الکدر بی رو نمود
که دل دوستی منزل هرچند متفحص می بود موجب نقاب اختفا از رو نمی گشود دمبدم و جابجا
وجهش دمبدم اضطراب جی افزود ناگاه نصرت صحیفهٔ ظفر انتما مبشر طلوع کوکب فتح و اقبال
و متضمن احوال صعوبت اشتمال آن روز جان سوز که بفضل ایزد متعال بخیر گذشت ورود
جمعیت آمود نمود و بر باعث کدورت ناگهانی اطلاع بخشید و معنی بیت لهانه همه
در تشمن را نه بر یکدگر اندر تو انداز ید و دلنشین گردانید و بنابر دریافت عافیت ذوات
سراپا التفات مترقی مدارج انبساط فرمود هرچند شربت شهادت چشیدن جمعی و زخمها
برداشتن فرقه از رفقای گرامی طبیعت خیر طویت را منغص ساخت اما الحمد لله و المنه

که مژده سلامتی سامی بتدارک همه بکاره پرداخت مصرع اندر میان جمع چو جان
آن یکی داد داد از دست خاطر عاطر مشکل پسند بی پروای از همه باستغنا که از خود
هم مستغنی و بی پرواست مصرع بخود نمیرسد آنماه تا بما چه رسد به یقین میداند که
اگر عشر عشیر آنچه مخلصان راسخ بقدر استعداد خود دریافته اند ضمیر فیض تخمیر را دراک
کیفیت خود پرواز این همه دربند ظهور صفت تهور نموده نعل دل دوستان صداقت
منزل را هر بار در آتش اضطراب بنهاد از دهر حال گذشت آنچه گذشت آینده اگر
تحمل و تامل در جمیع امور اندکی بر دلهای مخلصان مهجور رحم فرمایند از مروت چه دور است
همیگویم که آتش رنگ یا گل بو بگرداند الهی آن گل آتش طبیعت خوی بگرداند انه قریب مجیب
تعویذ مسئله سابق عمل عزیزی است که مکرر تیمن بعمل آورد لله الحمد که فی الجمله اثرش
بظهور پیوست اگر آینده نیز احتیاطاً بهمین طریق معمول باشد بجاست بیت حرز
جان تعویذ دعای دل ارباب وفاست گو مدار اندیشه چو تعویذ به پیچد بر خویش زیاده چه
نگارش نماید جز شوق الدعا فهو المدعا غالب خان کرمفرمای ارادت نشان
سلامت نوازش رقعه بدایع با نسخه مجمع الصنایع ورود نموده معزز فرموده مصرع

بوسیدم و بر مردمک دیده کشیدم ؛ نارسائی این نارسائی مقصر الخدمت عقیدت
انتما بر نگ لطف و عطای ایقدر شناس صدقاً لا تعد و لا تحصیٰ است اگر آیهٔ کریمهٔ لا تقنطوا
من رحمة اللّٰه امیدوار کرم نمی نمود بتصور کثرت معاصی بسر بردن ایام حیات مستعار
بسیار دشوار بود بیت گرما مقصریم تو دریای رحمتی ؛ جرمیکه میرود بامید عطای تست
انشاء اللّٰه العزیز عنقریب چشم دل را از کحل تراب اقدام فیض التیام منور میسازد و بانظهار
وجوه نارسائی اضطراری می پردازد بیت نه دوری ز خدمت صبوری بود ؛
که بسیار دوری ضروری بود ؛ زیاده بندگی تا زندگی به حاجی محمد حسین حاجی صاحب بیار
مهربان سلامت صدور التفات نامهٔ انبساط هنگامه بانتعاش تام رسانید و حلاوت
ابنهٔ مرسله نشئهٔ نشاط را دو بالا گردانید انبتک اللّٰه نباتاً حسناً هر چند وصول
مفاوضات در زمان مفارقت تسلی بخش دلهاست لیکن با وجود اینهمه قرب مسافت
امتداد ایام منت کشی نامه و پیام بر خاطر محبت التیام خیلے گران مینماید مدتی انتظار مراجعت
سر اپا بهجت کشیده لاچار خود عزم استحصال مواصلت موفور المسرت نمود از انجا که مرضی
گرامی متوجه رفع حجب مهاجرت نیست و توجه باطن تفقد مواطن بصورت توقف را یا

(١) باید دانست که نون نافیه ... در حقیقت با کلمه بود ... بیان مصرع ... و کاف ... مصرع ثانی ... نه صبر ... تا ... سبب ضرورت ... می کنند ...

(٢) امتداد ایام مرفوع و ... مفعول ...

(٣) ... لفظ خیلی گران ... لاچار ... جاره ... بمعنی علاج ... بلفظ لا ... بمعنی لا علاج و لا بد و بالضرور ١٢

استسعادت و سمات جلوه گر گردیده دل و دیده مشتاق را ابتلای شداید فراق پسندیده ضرورة
بجمعیت مزاج و ناج پرداخت و بدوری ضروری در ساخت بیت خوش باش که ما خوی
بهجران کردیم بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم زیاده چه نوشته شود جز اینکه مصرع
دریا تو ایم هر کجا ایم به حاجی محمد حسین خان حاجی صاحب بسیار مهربان سلامت عنایت نامه
عالی رسیده عنایت دالی انبه چاشنی بخش ذائقه صداقت گردید مصرع ای وقت تو
خوش که وقت ما خوش کردی وعده ورود انبساط آمود بیش از عید سعید بود بعد
یعنی وعده رسیدن مکتوب الیه نزد کاتب ۱۲
عید علیم عدم ایفای وعده که نظر بر شدت انتظار حکم وعید دارد خیلی بعید نمود
صفت عدم ایفای وعده ۱۲
بیت ای همه وعده است وفا میشود و نمیشود محفل ما از تو با صفا میشود
و نمی شود چون شداید انتظار از حد بگذشت و طاقت تحمل درد مهاجرت باوجود اینهمه
قرب مسافت طاق گشت ناچار خود عزم دریافت دولت مواصلت نمود انشاء الله العزیز
عنقریب بخدمت میرسد و دل و دیده مشتاق را کام دل میرساند زیاده آنچه نوشته شود
شوق است و بس فزلباش خان نجم الدین صاحب شفیق بسیار مهربانم یاد فرمای مشتاقان
سلامت مدتها است که صدور سامی صحیفه مسرت بخش دل دوستی منزل بگشت

بیت ازیار کهن همیکی یاد ۃ این مثنوی نو مبارک باد ۃ الحمد لله والمنه که نوید سرا امید

رونق پذیر فیض خدمت بخشی کرمی صوبجات دکهن بذات فیض سمات جواهر مراد وزر جیب

آرزو در آورد و دامان دل و جان را ملالی النعاش مالامال ساخت و استعمال این مژده

راحت اشتمال را مبارک و همایون و مقدمه ترقیات روزافزون گردانا د مرحبا الحال

مترصد ظهور مراتب نوجهاد لخواه بودن طلب محال نمود نیست لیکن نظر بر پاس اشفاق

قدیم اگر یاد دوستان مهجور گاه گاه در گوشه خاطر عاطر جا داشته باشد گنجایش دارد مسعت

دریا نوایم هر کجا ایم ۃ بیگانه مشو که آشنا ایم ۃ زیاده چه نگارش رود حضر شوق

بنواب غالب خان نواب غالب قدر قدردان مشفق مخدوم مهربان سلامت گودمی و آنی

ولحظه و زمانے که نظر بر گرمی هنگامه قیامت علامه که او تعالی شانه بجمعیت و خیریت

بانجام رساند بی تردد خاطر و بے دعا نیاز انتما که مجیب الدعوات عشر عشیر آن اقرب

اجابت گرداناد بگذرد بیت نیم یک لحظه از یاد تو خاموش فراموشی شده از دل

فراموش خصوصا تشریف داشتن آن یگانه تا زه عرصه شهر باوجود فوج قلیل بتفاوت کثیر

بیشتر از لشکر ظفر پیکر و انا فانا پیکار طلب بودن بل تفحص مقام مینمودن دل محبت منزل را

آنقدر در گرداب اضطراب دارد که قطع نظر از قلت آرام خور و خواب کثرت تفکر مصو

استعجال مزاج شهامت امتزاج درین امور محل طلب تسلی اطمینان آنکه شعار زیاده می

اگرچه بمقتضای قضیهٔ زمین بر سر زمین آنچه بعمل آید صلاح وقت و عین مصلحت خواهد بود

لیکن بودن فوج سر اول از سردار بدین فاصله که بر تقدیر اتفاق کار که وقتش معین نیست یکدیگر

اعانت و خبرگیری یکدیگر متعذر باشد هرگز بسمع رسیده تا بدیده چه رسد مجوز شدن بود

مبارزخان بهادر سلمه الله الاکبر که دستور العمل روزگار اند در بنیاب بسیار عجب مینماید بهر حال

معنی الخیر فیما وقع دلنشین بوده فی الجمله تسلی بخش میگردد و الا استیلای بی پروائیهای

آن شهسوار مضمار استغنا از حال خود و اصدقا در آزار دلهای محبان مهجور بوجهی مقصو

نیست هرچند تسوید این مقدمات بخدمت گرامی علی الخصوص ازین مسافت بعید

محض تحصیل حاصل پرداختن است اما از آنجا که خود را با وجود بعد جسمانی که در هیچ آن مانع

ملاقات روحانی نمی تواند شد در راحت و محنت شریک غالب میداند بنیابانه بنگارش

ما وجب علی الاحباء می پردازد که پیش از پیش آمد کار سپاه گری رعایت مراتب سرداری

که فی الحقیقت اظهار کمال شجاعت و پایداری لا تعد سپاه گری نمودن آنست و در دوراندازی

۱ ... اول و ضمیر او ... ۱۲

۲ آمدن ... و ظاهر شدن کار ۱۲ سپاه گری

۳ ... اظهار کمال شجاعت و پایداری ... سپاه گری است ... در رعایت مراتب سرداری است ۱۲

در بر آن کمر بسیار مگری چست بستن از آئین حزم و احتیاط دور در ایام دست داد

دولت حضور کاهی عدم قبول امرے بوقوع نیامده در زمان دوری هم اگر بحور عاجلت

حضور مرعی باچه دور بلکه بیاس رعایت مراتب حفظ الغیب ضرور ضرور زیاده شوق و الدعا

به فضل الله خان صاحب مهربان سلامت صدور صحیفه سراپا سرور بحور سنسنی

رسانید و بدریافت مژدهٔ خیریت گرامی منبسط گردانید زمانی دارم عاقبت اندیش که

از راه کوتاه بینی و کور باطنی بهجوم اشجار وانبوه احجار را حصار عافیت اندیشیده بغرور

کثرت جمعیت سودای تمرد در سر داشت بفضل قادر متعال و توجه فرمایان تفقد اشتمال

باستعجال الکمال بکیفر اعمال و خامت مآل رسیده آوارهٔ دشت وبال و نکال گردید حالا

انشاء الله العزیز عنقریب بمراجعت صورت می بندد و از الم دوری ضروری نجات

دست میدهد صبح وصال البعونه و احسانه بسیار قریب الطلوع تصور نموده باطمینان خاطر

مقیم قلعه راحت و یاد فرمای لور دان شادی مهاجر باشند خطوط خان غالب قدر

قدردان سلمه الرحمان درین اثنا متواتر رسید نواب مبارز خان بهادر بسبب شدت بارش

متوقف بسمت تشریف دارند و خان مذکور هزده کروه پیشتر و مخالف بالحال از

شهر بر نیامده جلدی خان مهربان در ین امور خاطر را خیلی متردد دارد آناً فاناً بجناب
مجیب الدعوات مستدعی است که این هنگامهٔ نمونهٔ قیامت بحسن عاقبت منقضی گردد
و دیدن خان مشار الیه بخیریت و جمعیت دل خواه میسر آید در تعجیل ظهور آن تمنا توجه معنوی
آن مجمع کمالات صورت و معنی نیز ضرور زیاده شوق السلام علی الدوام بمیر رضا صاحب
میر صاحب مهربان من مشکین نامهٔ عنبرین شمامه با شیشهٔ عطر عنبر رسید مشام جان و دماغ
دل را معطر گردانید بیت قاصد رسید و ساخت معطر مشام من بود در جبین نامه
داشت مگر نافهٔ ختن بتائید موید بحق و توجه فرمایان مشفق فتح باله عجالةً صورت
پذیر گردید و مهم دکوته اندیشان سزای اعمال نکوهیده مآل رسید حالا از جناب واهب تعالی
استدعا است که آن شهسوار قلم و سیف قلم را بر ستم وافر اسباب ثبات و لرزه زود تر منصور
و مظفر گرداند و این مژده راحت افزا حتها بدلهای محبت شمار رساند انه قریب
مجیب میر رضی صاحب صاحب مهربان قدردان سلامت عنایت صحیفه التفات
انتما با عطای لوز و مربای انبه آماده رسید حلاوت آمود خود و کام جان را
بنعمای دلخواه آشنا فرمود اگر زبان هر مو جاشنی چشش شکر شکر کرد دیکسر

کنایه از جنگ ۱۲

مبارز خان ۱۲

ای قاصد ۱۲

نام موضع ۱۲

ای سرکشان ۱۲

ای مستدعی ۱۲

نام بادشت پنجچ ۱۲

از عهدهٔ شکر این مرحمت سراپا راحت نمی‌تواند برآمد بیت کی توانم کرد شکر لطف

بی‌پایان تو ٭ گر شود هر مو زبان شکر و احسان تو ٭ اللهم زد فزد ثم زد بحمد الله که بجمع رفقا

میرزا صاحب مهربان سامی صحیفهٔ سراپا انبساط و سرور متضمن تهنیت عید سعید که بجمیع دوستان

مهربان مبارک و همایون باد در ساعت سعید رسید و بسرور رسانید مصرع جان ز تن شد

گر دیدم که دیدارم ترا دیدم ٭ باد کش مرسلهٔ راحت بخش دل و جان گردید و مضمون شعر قدیم

بیت باد کش با نسیم مسا سست ٭ دم او روح بخش اعجاز ست ٭ بتازگی دلنشین

گردانید مصرع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ٭ و نغالب خان نواب صاحب

قدیم الاشفاق قدردان مکرم فیض رسان سلامت شرح آرزوی حصول دولت حضور مسرت

سرور را بیرون از احاطهٔ قدرت قلم و زبان دانسته بعرض مدعا می‌پردازد که بعد استماع خبر

کدورت اثر رحلت نواب مغفرت مآب طاب الله ثراه بملک تقدس که بعرایض نیاز

ابلاغ داشت ورود نمایق التفات کمان نارسائی نامه بران را بدرجهٔ یقین رسانید

و از شکنجهٔ اندیشهٔ کم توجهی کراهی که نظر بسوابق عنایات آن امید گاه شفیق مصرع تصور نیست

که علتش نمیکنند تصدیق رهانید والا دل صداقت منزل که از مدت بحسب قسمت بتفرقه

قلعه داری قلعهٔ نمری متعلقهٔ کرناتک در گوشهٔ عزلت بیاد بزرگان قدردان شغل

پرداز است و بتوقع صدور صحایف قدرشناسان مهربان خود را تسلی و اطمینان

آشنا ساز زمین سرا گونه تردد و اضطراب بود الحمد لله و المنه که درین ایام میمنت التیام

نوید مسرت جاوید رونق پذیرفتن مسند وزارت و کهن بذات ذات الحسنات

و تشریف داشتن در رکاب نواب معلی القاب قمر رکاب فلک جناب مد ظله العالی

سامعه افروز گردیده جواهر مراد در سلک آرزو کشید و جیب و دامان دل و جان را

مالامال انبساط و جمعیت گردانید و استقبال این مژدهٔ سراپا راحت مبارک

و همایون مقدمه ترقی اقبال روزافزون گرداناد بمحمد و آله الامجاد خیر طلب و واقف

امارت و ایالت مرتبت نواب سعادت الله خان بهادر که ارادهٔ دریافت

سعادت ملازمت نواب مستطاب مد ظلاله دارند عزم جزم دارد که بعد مدت

همتد دولت حضور بزرگان مهربان که طبیعت ارادت طوبت از ابد اخو پذیر فته

آنست دریابد در صورت ظهور این معنی توقع قوی است که درد دوری دیرین زود تر

دوا پذیرد تا حصول این متناظر بر الطاف قدیم متوقع کرم فرمائیها است بندگی

بنواب غالب الجنان نواب صاحب مشفق مهربان فیض بخش قدردان سلمه الله آرزوی ملازمت

سراپا مسرت را چگونه بشرح در آرد که زبان خامه در بیانش بعجز و قصور اعتراف دارد هرچند

بحسب ظاهر بدرد دوری دولت حضور فیض گنجور مبتلا است لیکن بمقتضای قدم بندگی همیشه

در دعای اعتلای لوای دولت آشغل انتما بالله الحمد والمنه که نتایج دعاهای بی ریا بعرصه

منسوب بشغل ای شغل دارنده ۱۲

ظهور شتافت و حق بمرکز قرار یافت یعنی مسند بخشی گری دکهن بذات بابرکات معلی القاب

رونق گرفت و دل و جان اصحاب صداقت نشان جمعیت دلخواه پذیرفت ایزد تعالی و تبارک

این مژده جان بخش را بهمایونی و مبارک گرداناد و خیر طلبان صادق الاخلاص را بمیامن

توجهات خاص بکام دل رساناد خیر طلب هم جزم دارد که برفاقت امارت و ایالت

مرتبت نواب سعادت الله خان بهادر که تهیه دریافت حضور مجمع النور نواب ملک جناب

خورشید رکاب مدظله العالی دارند خود را در ظلال افضال بزرگان تفضل اشتمال رساند

درینصورت عنقریب متوقع است که دولت ملازمت سامی دست دهد و دل و دیده

آرزو پرست کامیاب تمنا گردد تا ظهور این امنیت ترصد دارد که بپاس اشفاق

ای آرزو ۱۲

قدیم در گوشه خاطر عاطر جا داشته باشند زیاده چه عرض نماید میرزا نجف قلی

قدردان صداقت اندیشان که مقرمالی اخلاص کیشان سلامت استماع خبر کدورت اثر بی

سه — ری گرفتند ۱۲

شائبه تکلف از خود بی خبر نموده و هوش از سر و صبر از دل ربوده بنابر شدت الم و وقوع واقعات

متواتر چشم دل ما را حیرت آمیز ماند که تعزیت نویسی چه سست و ماتم داری چه باشد

بیت کردن مدام خون جگر میدمد مرا ؛ دردی نرفته درد دگر میدمد مرا

درمان این مرضی درمان بحسب امکان غیر از صبر و شکیب متصور نیست یقین که آن قدردان

علاج ۱۲ — بیهوده ۱۲

همه دان جزع و فزع را تحصیل حاصل محض بل مورث اضرار خاطر آن ره گرای ملک تقدس

راضی شدن ۱۲ — بمعنی خالص ۱۲ — گذرنده رسانیدن ۱۲

تصور نموده و تسلیم و رضا را مرهم این ناسور جگر خراش فرموده متوجه دلدهی و پرورش

اطفال که الحال بیش از سابق مترصد ظلال افضال اند خواهند بود ظلکم ممدود و رب المعبود

ای بسیار ۱۲

بنواب مبارز خان زهی زمان سعید و آوان طرب جاوید که جشن عید نوید عیش و

نشاط تازه بگوش جان جهانیان رسانید و جوش عشرت انبساط بی اندازه جیب و

دامان عالم و عالمیان را بجواهر زواهر مراد مالامال کرد امید از علو مدارج انتعاش

کلک سه مسند اعتنای دست نداده که سمن تن صفحه کاغذ فرود آید تا حرفی

لفظ سه برای کلک مناسب تر ۱۲

بکام دل رقم نماید و از اعتلای مراتب خوشدلی کاغذ ساده ورق وسعتی به مسرت

نیفتاده که تن با طاعت بیان قلم در دهد تا دل دوستی منزل تحریر مافی الضمیر گرداند

لختی از بند تردد وارهد اگر بطور مهر نشان روزگار بتقدیم مراسم متعارف پردازد

به تبعیت رسم قدیم طرح مشکل پسند را در محفل تازه گویان عرق عرق انفعال

میسازد لهذا گوش و کردن عید خجسته نوید را بالای تهنیت وجود کرامت آمود آن

برگزیده ایزد معبود که بفضل او تعالی شانه همیشه واسطه آسایش و فرح خاطر مخلصان

راسخ باد زیب و زینت دلخواه بخشیده هردم بزبان مقال باین تراز دلنواز مترنم است

بیت عالمی گوید مبارک باد بر تو عید نو ؛ من مبارکباد از روی تو گویم عید را

رب العباد مراتب انبساط ضمیر طلبان جناب فیضمآب را آناً فآناً ترقی پذیر گرداناد

بنواب سعادت الله خان قبله امین ارادت گزین سلام بعد رخصت از

جناب عالی عازم منزل مقصود شده اوایل ماه مبارک در نواح نیلور وغیره محالات

متعلقه سیادت و کمالات مرتبت صاحب سراپا لطف و عطا سید مصطفی سلمه الله تعالی

که بصفات حمیده صوری و معنوی موصوف اند رسیده دو سه روز بتقیید سید معزی الیه

اقامت رو داد ازانجا که فدوی قدیم در همه جا و همه حال بزبان حال و مقال رطب اللسان

شکر عنایات سابق و حال آن سید رحمی از دریافت مراتب قدردانی و فیض رسانی
(ای عنایات مکتوب الیه — ای سید مذکور ۱۲)
آن فیاض قدرشناس حلقهٔ ارادت جناب فیضمآب گوش دل و جان کشیده جهت استحکام
اساس صداقت بتحریر عریضهٔ نیاز سبقت نموده انداز نظر فیض مظهر خواهد گذشت
و جوابش از راه کرم عمیم آئینه که موجب ازدیاد مراتب اخلاص سید مذکور که بجمیع وجوه
مستوجب توجهات خاطر اند تواند شد مرحمت خواهد گشت مصرع لطف کن لطف که
بیگانه شود حلقه بگوش قدری پای باقی از محالات نواح تعلقهٔ سید مشار الیه که با وجود
ویرانی حال در دو سال بسید لشکر بجمع کامل احتمال کمال دارد تحقیق نموده نهم ماه عازم
کرناتک شد انشاء الله العزیز بعد رسیدن بمقام مرقوم پای باقی چندی المقدور
تفحص نموده مفصل معروض دارد بر تقدیر عطای سند و تفویض بتجویز فدوی توقع مصمم است
که مجرای فدویت فدوی قدیم مجدداً العرصهٔ ظهور شاید و بخلاف حال مورد افضال خاص
که توقع دارد گردد مصرع قدیمان خود را بیفزای قدر بعضی مطالب توجه طلب سید مذکور
از روی خطی که فدوی بحث و مطالب اعتقادی با بودن آن نوشته معروض الی باب حضور
خواهد گردید بذل توجه کامروادار انجاح امور هسته باعث آبروی فدوی صلاح دولت

بندگان عالی است زیاده چه عرض نماید جز اینکه مصرع بنده ام مخلصم دعاگویم ثنا خوان
کنایه از ذات منسوب الیه نیست ۱۲
قدردانی تابان باد برای لکهمی رام ذات بابرکات ذوالفقار رای جی فیض رسان
مظهر اتم لطف و احسان همواره سایه گستر مفارق خیراندیشان باد و نیاز فرمای محمد امین که در همه
جا و همه حال یاد فیض بنیاد در او سینه جمعیت در این تصور نموده علی الدوام بدعای اعلای
لوای دولت و اقبال عدو مال شغل پرداز است بعد رسیدن خطوط بزرگان از کانتانندنگر
بودن خود در شکر کلفت اثر لاحاصل محض دانسته آخر شعبان عازم منزل مقصود شد
و آخر رمضان بملازمت قدردانان شهر بهره ور گشت اما از حرمان حضور سراسر سرور خیلی
بر خود پیچیده و بی اختیار بزبان حال باین ترانه جان گداز مترنم گردید بیت کعبه را
دیدیم دلم از درد تنهائی گداخت محفل آرای که ما را خوانده خود مهمان کیست خبر
سرعت مراجعت عالی فی الجمله تسلی بخش خاطر منتظر میگردد و الا تصدیعاتیکه از دوری
جناب فیضمآب کشیده و میکشد بیرون از احاطه تحریر و تقریر است بیت مرا امید وصال
تو زنده میدارد وگرنه سوزش هجران نمیکند تقصیر چون حالا اراده اقامت این ملک
نیست و یکبار رفتن بوطن بسبب بعضی امور ضروری ضرور اگر معاودت باسعاد زود

صورت بند د بهتر والا نما شود که بدولت حضور فایز گشته رنگرای وطن گردد این مر

بدون حصول سعادت ملازمت که باعتقاد فدوی فی الحقیقت ملاقات آنحضرت ظهور اراده

مذکور بر خود دگران می یابد بیت هرگز چنین منغص غم گرد در دل ننالم زاین بار بر دل من غم

میکند گرانی از زیاده چه عرض نماید جز بندگی به فضل الله خان صاحب مهربان قلعه

قلوب محبان سلامت قبل از استماع کشش مزاج و نا ساز بعتة کسلی بر مزاج بود و امتزاج

یافت و دوش تحمل بار رنش بر نتافت هر چند کافت موجبش در یافت بعد دریافت

کیفیت احوال خیر مال که بفضل الهی قرینها قرین عافیت باد بعرصه ظهور نشافتن معنی

معنوی بمدارج دریافت شتافت آری بیت این خوشش مهر در دو سینه ز یک می بود

دو آبگینه ز شافی مطلق رود ترمژده شفا که باعث شفا ست میسر ساز دنا دیده

آرزو پرست بکام دل بحصول آرزو پرداز د که مشاهده احباب را جا در حال ملال سبب

ملال است و در زمان سرور صورت سرور منعقد بر حق یکدیگر را از ملال دوری و بدوام سرور حضور

مسرور دارا د بالنبی و آله الامجاد مصرع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد به فضل الله خان

قیصر سان صاحب من در ین نهج ز خاطر که بدید احوال عم مکرم مدید آمده بموجب امر دو کلمه

نوم گشت از نظر اصلاح خواهد گذشت اول شب فدوی هم دولت حضور حاصل می نماید

زیاده بندگی به باقر علی خان گوهر گوش هوش حلقه بگوشان دایرهٔ صداقت سلامت

تصور در گوش حق نیوش که گوش سخن شنونده نشنواد و ملکوش کر رساد گوش هوش

این گوشه نشین زاویهٔ عقیدت را برنگی گوشمال غم میرساند که نمی تواند بگوش کس رسانید

بیت هر اندر دلی ست اندر دل اگر گویم زبان سوزد و گر دم در کشم ترسم

که مغز استخوان سوزد بهر حال گوش بر آواز ندای فرصت سرا پا راحت تصور نموده

با این مژده جان بخش راحت بخشند بیت بهر نوید صحت گوش تو هوش من است تا بیا

چو حلقه در گوش بر صداست گوش با فیض نیوشی همدوش همنشینه هم آغوش نشاط آرام باد

بغالب خان صیاد صید مضامین برجسته سلامت غزل صیدی مانند غزال

برنگی از صحرای خاطر جسته که هر چند فراوانی مینماید دشت بیابان که در سواد آن

آهوی برجسته را از بحر حروف مقید بود نیز بنظر نمی آید چون بالفعل تقدیم بعضی

امور ضروری فرصت تفحص آن ندارد متوقع مهلت است انشاء الله تعالی باطمینان خاطر

متفحص شده بشرط بهم رسیدن بخدمت میفرستند و میر العاقبة بالعافیة بنواب امیر از خان

کورنش فدوی صداقت قرین محمد امین بجناب فیضماب قدردان ملجا و مآب ارسطو نشان

تکیه و پناه خیر طلبان خانصاحب مهربان ظله العالی وجه گرامی رجه قبول باد آرزوی ملازمت

عنبر اسر مسرت زیاده ازان که عرض نماید و حسرت نارسائی بوقوع تعویق رخصت بزرگان

بیش ازانکه بقلم درآید زهی اتفاق که بعد سالها بسعادت ملازمت رسید و بنابر امور ضروری

لایعنی روزی بکام دل کامیاب دولت حضور نگردید بیت آنقدر صبح وصال تو نگردید بلند

سینهٔ که کسی پنبهٔ داغ دل هجران نزدی بهر حال الخیر فیما وقع حالا انشاء الله تعالی

عنقریب ببدرقهٔ فضل الهی بعوائد حضور سراسر سرور میگردد انفصال مقدمهٔ عرض که

براعتماد بزرگان اتفاق افتاد چندی باعث توقف اضطراری است والا البته

رفاقت شیخ صاحب مهربان مشفق مجد شیخ نور محمد سلمه الله الاحد که بسبب انقلاب احوال

مردم این دیار باوجود توجه ظاهری بزرگان عازم منزل مقصود شدند حتی نمود تفصیل

احوال کثیر الاختلال حواله بزبان همدان موصی الیه نموده عنان بادپای خامهٔ از وادی

طول کلام معطوف داشت بیت قاصد چو سخن سنج بود نامه چه حاجت با مکتوب کسی

برجبر نه بندد که زبانی حال در همه جا و همه حال خادم شیخ جناب عالی است امیدوار است

باوجود عدم لیاقت درگوشهٔ خاطر فیض مظهر جا داشته باشد ثابت فدوی معتقد
دست امین از دل و جان در دلش که بود نشین جا بود ش فخر بجا زیاده بندگی تا زندگی
بنواب مبارز خان خانه زاد عقیده مند به چند ادای آداب تسلیمات نیاز را وسیله
حصول سعادت دانسته بعرض بار یابان حضور کرم گنجور قبلهٔ زمان و زمانیان کعبهٔ جهان و جهانیان
میرساند که مژدهٔ عالم نواز ظهور تازه نهال بوستان جهانبانی گلشن آرزوی غلامان
صداقت نشان بگلهای نشاط و ثمرات مراد شگفتگی جاوید بخشیده رشک روضهٔ رضوان
ساخت و عالم انبساط دایمی بعرصهٔ دلهای فدویت انتمای فدویان عبودیت توامان افراخت
فروغ بخشی نیر اعظم طلوع این الکوکب سپهر کشورستانی را بر جمیع بندگان جناب
عالم آب خجسته و مبارک گرداناد و کورنشات تهنیت سمات خانه زادان ارادت آیات
بدرجهٔ اجابت رساناد بلطفه و فضله بنواب مبارز خان خانه زاد صداقت معتقد
هر چند بگذاشتن گلهای تسلیمات نیاز برسر عبودیت طراز سرفرازی تازه حاصل نموده بعرض
سربلندی یافتگان پایهٔ قرب آستان عرش نشان قبلهٔ بندگان کعبهٔ فدویان میرساند
که نسیم فیض شمیم نوید سرسبزی تازه پذیرفتن گلشن دولت و اقبال بظهور نونهال حشمت و

معتقد یعنی این فدوی معتقد
دست یعنی مفعول کلمه بهر بار
اول واقع شده و خان و جان
وفاعل بود زبانی فخر و بجا
جز وقطع اضافت یعنی مخبر
لایق و مناسب
توامان یعنی جوان تولد یافتن
وفتح شیم بمعنی خوشبوی
سه ازینک حمل زن از آنستاد
بمعنی تشدید بمعنی نیست
سوره عنکبوت

اجلال که بفضل ایزد متعال در ظلال افضال کرامت اشتمال ثمرات کمال عز و اقبال مثمر و بار ور

باد کلکهای زر ریز هواخواهان راسخ الاعتقاد را چمن چمن شگفتگی عطا فرمود و جیب و دامان عقیدت

توامان را بگلهای مراد مملو نمود و هست حق ظهور فیض گنجور این نو باوه چمنستان کشورکشائی

را بر جمیع فدویان عبودیت نشان مبارک و همایون گرداناد و بتسلیمات تهنیت آیات این

غلام فدویت التیام را که با وجود عدم حصول سعادت ملازمت کیمیا خاصیت بمقتضای

غلامی موروثی حلقه بندگی بندگان جناب عالی در گوش دل و جان دارد بدرجه قبول

رسانا د بفضله وکرمه به میان حسین علی قدرشناس مهربان مظهر فیض ازلی سلمکم الله

العلیم العلی کرامی رقعه التفات آمود مشعر بر انحلال عقده شعر بدر جاجی که در معماگوئی

روشن تر از بدر منیر و نمایان تر از فلک زجاجی است ورود نمود و معروض فرمود اشعار شاعر

مذکور اکثر تامل طلب است خصوصا شعر مرقومه کلک کرامت سلک بیت مورچه خال تو دل

می برد پانصد هفتاد و چهل می برد خیلی فکر میخواهد و ضرور اعظم رسائی فکر اطمینان

خاطر است که درین ایام حکم کبریت احمر دارد و بهر حال نظر بر امتثال الامر آنچه بالفعل بخاطر

رسید بعرض میرساند که بحساب ابجد پانصد عدد حرف تا است که بتلفظ و ترکیب الف

خبر مبتدا ۱۲ — موصوف ۱۲ — صفت مقدم ۱۲ — ای تسلیمات ۱۲ — آگاه کننده ۱۲ — کشاد ۱۲ — یعنی اکثر اشعار ۱۲ — فاعل لفظ شعر ۱۲ — مفعول میخواهد ۱۲ — کننده سرخ و آن معدوم است ۱۲

پانصد و یک میشود که بالفظ قرار هم عدد است و هفتاد عدد عین است و از

عین آفتاب و از آفتاب مهر و از مهر محبت ماسوی محبوب مراد داشته و چهل عدد

میم است و عدد میم ملفوظی که دو میم و یک یا باشد نود میشود و نود عدد صاد است

و صاد ثلث را تشبیه است بچشم و از چشم نظر بغیر ملحوظ نموده میگوید که خال تو

دل عاشق میبرد و قرار از آن می رباید و محبت و نظر را از ماسوی قطع نموده بسوی

خود میکشد که محبت غیر نماند و نظر بر غیر نیفتد بیت ما نظر العین الی غیرکم

اقسم بالله و آیاته شاهد این معنی است والله اعلم بالصواب بمیر علی رضا

صاحب شفقت انتما راغب صید دلها سلمکم الله تعالی از استماع نوید بسر اسر امید

حسن انجام مراسم شربت خوری سامی سامعه را لذتی دست نداده که عدو بیت

تحریر کیفیتش نی خامه را رشک افزای نیشکر علم نکرداند و نه بازار از شیرینی

شهد هنیتش شور حلاوتی بکام نیفتاده که لذت تقریرش لبها را بهم بچسپاند

انجمن عشق و نشاط از سر رونق گرفت و بازار بهجت و انبساط بتازگی گرمی پذیرفت

واهب متعال باستعجال بکمال این شادی را مقدمهٔ شادی عمده نماید و ظهور

نتایج دلخواه ابواب راحت و اهتزاز و اسباب عشرت و انتعاش بود در گشاده و آماده

فرماید بفضله و کرمه مصرع این دعا از من و از جمله جهان آمین باد * رب العباد

بعزیزی عزیز با تمیز واقف از همه چیز سلمکم الله العلی العزیز بحلاوت کلام ارادت

التیام اغره پسندیده آغاز نکوهیده انجام جام جان خود را از باده سرور

خمار غم معمور و از کیفیت نشاط دور محلو نباید ساخت و آهوی دل خود را

بیخودانه در دام فریب خرگوش مراجان شیر در چاه افکن روزگار نباید انداخت

درین ایام از تماشای مآل نااندیشی و بجرم ناکوشی و لحاظ از خود در شکلی آن خود شیفتگی

او بحرف ناخوش صدای ساده دل فریب زهر ممزوج بظاهر شیرین دشمن

غول شیم خون آشام خویش و بهلاک رسیدگی او بسبب پیش آمدن همین واقعه

واقعه‌ای بدریافت درآمد که هرکه دوستی دشمن دوست نمای قبل دورویه را

پندارد و مدارای اعدای مهر دست اخلاص عداوت در بغل مقارن اصدا

انگارد آخر کار بپای خویش در مهلکه کربت غربت مرگ ناگهان درآید

و هلاک ناهل مگر گردد ای دوستان جان دوست از سر جانان ناگذشته

بی اندیشه پای پیش مگذارید و روبراه مخوف دام مکر فرا میارید که اولین

جنبش اقدام درین طریق وداع عافیت است و سلام رخصت سلامت بیت

جگر شیر نداری سفر عشق مکن / آب شمشیر درین راه ز سر میگذرد لعزیزی

آب شمشیر از سر گذشتن کنایه از هلاک شدن ۱۲

دوست دوستی دوست دوست از دشمن نشناس من سلامت برار باب

یعنی در دوست و دشمن امتیاز و فرق نکنند ۱۲

امتیاز امتیاز دوست و دشمن ضرور و اعتماد نمودن بر دوستی دشمنی که

بنابر شدت عداوت اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک در شان اوست

از عقل و دانش دور و زر اندودی ناسره دینار دشمنی بطلای بغض دوستی

ای زراندودن و ملمع کردن دینار ناسره دشمنی ۱۲

و دوام اتصال خلا و ملا و تحقق امتداد صحبت بحقیقت از اسباب غالب غلبه اعدا

ای در خلوت و جلوت دایم متصل بودن ۱۲

است و اجتماع این صفات صعوبت سمات ثلاثه بمثل اگر در موری اتفاق افتد

جهت از پا بر افگنی صد پیل کافی است الحذر الحذر ای دوستان با هزار مرض

یعنی بترسید و بترسید ۱۲

مستولی بد و انا پرداز بی زور چون مور از دست جفای بالادستان این

دشمن شیر پنجه تاب پیلتن قوی دست ذی صولت صد خصم بپا افکن که بحکم

این حکایت مشهوره که یکی از مجاهدان حیدری جهاد اکبری نظر بر اظهار

یکدلی و نیک اندیشی خویش در جبین دید توجه رستم جهادان جهاد اصغری و تماشای
معرکه سربازان از سر جان گذشته اشاره بنوشش جام ملبب مل شهادت
نمود و او بعد تفحص و تفتیش ما حصل سوال با صواب جواب از صورت حال
بصداقت مقال بدینمعنی بمعرض گزارش آورد که ای قوی دست خصم مخفی جگر
خراش بسرمه آب داده سیف بران نالهٔ خون جوش فرو نشان من گسسته در
اختیار از زوا و قبول عزلت و اختفا از ایذا دهی هر اروجوهی من داد جهاد
دادی نه پسندیدی که بقدر طنین پشهٔ صدای حسینی از در دولت بر آید
و بکوشش یکی از اهل هوش در آید بضرورت در جدال جهاد اصغری جان دهی خویش
بامید شهرهٔ آوازه پسندیدم تا مگر بسبب سربازی بر سر آن کسی بگذرم
در پردهٔ دوستی بقبول محنت قتل دشمنی بکار می برد و در یگانگی خود را از
اصل خلقت بنفس واحد وا می نماید و دعوی هم محشوری خویش تا حشر بل از آن
هم بیش در صورت دوام شهادت واجب القبول بثبوت میرساند اللهم
احفظنا من شرور انفسنا و من سیآت اعمالنا بغالب خان قدردان کرم فرما

صوری و معنوی سلامت نامهٔ معنی آما متضمن بر بحث معنی چند بیت مثنوی

مولوی معنوی که در اوایل دفتر اول فرموده اند **مثنوی** در غم ما روزها بیگاه

شد ۞ روزها با سوزها همراه شد ۞ روزها گر رفت گو رو باک نیست ۞ تو بمان

ای آنکه چون تو پاک نیست ۞ هر که جز ماهی ز آبش سیر شد ۞ وآنکه بی روزی است

روزش دیر شد ۞ در نیابد حال پخته هیچ خام ۞ پس سخن کوتاه باید والسلام ۞

وارشاد اینکه چیز طلب نیز در یافت معانی ابیات مذکوره تامل نماید و آنچه بخاطر

عطف است بر بحث معنی چند بیت ۱۲

رسد بعرض رساند رسید و با فتخار صورت و معنی رسانید هر گاه سخن سنجان

ای نامه ۱۲

معنی رس که برسائی سخن دست رس درست دارند بکنه معنی رسیده خار تردد

ای قدرت

از پای طبع یکسر کشیده باشند این نارسا طبع را بهر صورت در نیمعنی صرف زدن

ای تمام و بالکل ۱۲

در معنی خود را هدف تیر ملامت نمودن است ناچار بحکم المامور معذور و المعذور

مجبور امتثال امر گرامی لازم دانسته آنچه بعقل ناقص رسید بعرض آن مجمع کمال

صوری و معنوی میرساند بنظر توجه اثر خواهد رسید و با صلاح بهره ور خواهد گردید

مولوی معنوی نظر بر احوال ماسیه کاران بزبان فیض ترجمان خود بیان میفرماید

که روزهای ما تبه روزان در غم احوال خود یعنی غمی که لازم حال عاشقان حقیقی نیست
گذشت و روزها را ازین غم که در غم ما سوای بسر رفت سوزها عارض گشت
ماهی حال سوزها بهر نحو که صرف شد گو شده باشد غم نیست تو با ما باش خطاب
بجناب کبریا است یعنی توجهی که ترا با ما است و عشقی که ما با تو داریم دایما ماند که
دوام محبت تو دولتی است که هر کس قدرش نداند مگر سالکی که در بحر عشق تو صفت
ماهی بهر ساند که با وجود دوام آشنائی آب یکدم بی طپش طلب نماند بیت
نگویم که بر آب قادر نیند که بر ساحل نیل مستسقی اند و هر که سوای ماهی است یعنی
جوش عشقش بدان درجه نرسیده که بکلی از غیر تواند بریدنی از دریای محبت سیراب
و تسلی یابستنه مثل زبانها دو غیره بطاعت روزی و شبی و دیگر مکتسبی شغل پذیر
تواند کردید بخلاف ماهی که بغیر از آب مجلس او را بدام الفت نتواند کشید و آنکه بی نصیب
محض است یعنی از دولت کلی و جزوی عشق معشوق برحق مطلق بهره ندارد روزش
ضایع است و عمرش باطل مصرع عمر ضایع سعی باطل راه دور چون دریافت
این مقدمات مقدور هر فهم نیست بهمین آخر ختم بیان ایمعانی فرموده اند

پس سخن کوتاه باید و السلام بجسونت رای عنایت نامه نوازش آمود رای صاحب کرم گستر قدردان مظهر اتم لطف و احسان مدظلکم الله تعالی ابداً که سرا پا متضمن ما فی الضمیر صداقت تخمیر بود در حالت شدت شداید اشتیاق و حدت حرارت فراق بورود مسعود مسرت اندود سربلندیها عطا فرمود و اتحاد مضمون مضمون توجه مشحونش مضمون دلنشین این شعر قدیم نیازکی دلنشین نمود بیت دلها در نشیمن راز بیکدیگر اندر پرواز نهال عبارتی که از شاخ و برگ حرف و لفظ آن گل رنگین جال دل و جان برسد بیان توان گذاشت در گلزمین دار الانشای منشی تقدیر نشو و نما یافته و الفاظ و استعارات که از نارسائی کلام درین مقام بعرصه تحریر و تقریر نیاید بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله ضرورة بدستیاری زبان وبامر دی قلم جلوه گاه ظهور شتافته بر ارباب امتیاز هویداست که عبارات مبتذل شوق و شغف قطع نظر از عدم صلاحیت شرح درد دل نود و منزل بمصداق بیت مکرر گرچه سحر آمیز باشد طبیعت را ملال انگیز باشد بر طبایع مشکل پسند ناگوار است ناچار سعی در تسویه آنهمه اتب تحصیل حاصل پنداشت

ضمیر مکتوب الیه ۱۲ · ای بقدر و سعت اعتبار ۱۲ · [illegible]

[illegible]

وحواله اش بوجدان بهدان که مشرق انوار لطف و مروت است اولی الکاشت بیت

خبر دوست ز دل پرس که دل میداند هر نفس قاصد او میرود و می آید اهوال اندید

اشتمال تا حال بنا بر عدم تعین وضع بمعرض عرض در نیاید چندگاه بحسب آبخورد

در کولار بود و بی اختیاری خان فضل و احسان ملاحظه نموده بموجب طلب نواب

معلی القاب در احاطهٔ رتن گیری بملازمت بهره ور گردید و بملاحظهٔ رسمی کارها

بمبالغه تمام مقرر کردانید که زمام اختیار جمیع کار و بار ملک و مال بدست اقتدار

خلف الصدق یعنی خان معزی الیه گذارند و خیر طلب بر رفاقت خان مشار الیه

در انتظام امور ربهم شده سعی و تردد نماید چنانچه در باب عهد و پیمان

موکد باقسام و ایمان درمیان آمد مکرر خطوط بطلب خان مذکور روانه شد ظاهرا

در او اسطه محرم محترم برسد بعد رسید الشان بر تقدیر سخن شنوی بزرگان

و موافقت قسمت چندی ارادهٔ بذل مساعی جمیله در انتظام مهام سرکار

تحلل آثار دارد مسبب الاسباب اسباب دلخواه میسر گرداند الله عزم لشکر نواب

نظام بخش عالم مصمم است مصرع تا در میانه خواسته کردگار چیست

اهوال: احوال ۱۲ آبخورد: یعنی تا آن وقت که آب خورد در ... / پسندیده / یعنی بر تقدیر سخن شنوی ... / بزرگان / موافقت کرده / قسمت چندی ۱۲

کرامت اشتمال مطلق ارشاد نشده هرچند افراط توجه بزرگان قدردان از بس
شیوع دارد محتاج شرح و بیان نیست مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند
محفلها لیکن پس از پیش آمد چند مکروهات که چشم و گوش کس مبیناد و مشنواد
همت عالی نهمت در حق خود و رفقا چه تجویز نمود در همه جا و همه حال گوش
آواز و چشم بر راه اخبار جمعیت آثار تصور نموده مفصل اجمال باید فرمود ظلکم
ممدود برب المعبود الی یوم الموعود به فاضل خان رنگین ساز محفل فضل و
کرم سلامت آب و رنگ توجه و احسان آن رنگینی بخش گلشن لطف و امتنان سراپا
دل و جان صداقت نشان از بیرنگی رنگین نمود که رنگ آمیزی گلهای بی نگار رنگ گلزار
جهان پر نیرنگ در جنب آب و تاب رنگش بقدر برگ کاهی رنگ ندارد حالا که نیرنگی
روزگار رنگ تازه بر روی کار آورده اگر بر رنگینی معنوی که برنگ گل همیشه بهار
از ضرر تغیر رنگ محفوظ است اکتفا فرموده از رنگ ظاهر که مقتضای سن در نظر
ارباب صورت برنگ دیگر صورت بندد معاف نموده شود گنجایش دارد بیت
ساغر زدن بسبز خطان بی مزه نیست صهبا کشی بریش سفیدان نمکین است

زیاده بهی در تعریف رقاص مهربان صاحب درین روزها عزیزی از عزیزان شکیب
جوان آورده تازه درین دیار وارد شده که چون اسم خود عزیز دلها و بفروغ چهره
شمع محفلها قلم در تیزی نوک سنان مژگانش دو لخت میکرد د و زبان در تقریر سنگدلی
لخت کوی وتند خوئی دلربایانه اش کرخت رقاصی اگر رشته نگاه نظارگیان مبتلای
سلسله محبت بر پایش نیفکند از تیزی و چالاکستی هردم قدم بر فرق زهره که در بزم
فلک لاف یکتائی میزند زند و نغمه سرائی که اگر دست حیا دامنش نگیرد بصدای جانفزا حلقه
در گوش ناهید که در گلشن جهان سر بدعوی خوشنوائی میکشد کشد این بیت بدیهیه
وقت رقص واقع شده بیت رقص پر جس دم کمر باندهے صنم عاشقان کے صبر کی
تورے کمر بتقریب بعضی اعزه دیدن این قسم عزیزان جفا جوی آتشین خو اکثر رو میدهد
لیکن بحضور سراسر سرور آن مهربان بدل نه دیک اند یده دور هر لحظه آتش زن دامن فراق
بلکه در بیت بی تو زسیر باغ چه دل وا کند کسی با چشم منتظر چه تماشا کند کسی
زود بیایند و زنگ غم از آئینه دلها زدایند والسلام نواب سعادت الله خان
نواب صاحب قدر دان قدیم الاحسان سلامت شدت مرض خیر طلب زیاده از انست که

بمعرض اظهار در آید هر چند بحکم آیهٔ کریمهٔ لا تقنطوا من رحمة الله از جناب شافی مطلق متوقع

نا امید مشوید از رحمت حق تعالی ۱۲

شفاست لیکن بمصداق اینکه بیت آنکس که اولش عدم و آخرش فناست در حق او

گمان ثبات و بقا خطاست اندیشهٔ ظهور امر ناگزیر که هیچ ذی حیات را از ان گزیر نیست

ای اجل ۱۲ ای چاره ۱۲

اکثر گریبان گیر خاطر میباشد و فکر ادای قرض که سوای قرض مردم وطن درین ملک بتوقع

تفضلات بزرگان قدردان قریب بچهل و پنج هزار رسیده صفحهٔ دل را بناخن پنجهٔ غم بیحد خراشد

چون ادای قرض مذکور بالفعل بوجهی متصور نیست و تسلی قرضخواهان و اطمینان خاطر خود بالمره

مراد از متعلقان ۱۲

کشمکش وامانده ها ضرور لهذا امیدوار است که خدمت متعلقهٔ حضور حسب طلب بنام نور چشمی

غلام رسول خان که باقبال عالی خدمات عمده میتواند سر براه نمود مقرر شود تا قرضخواهان و

ای خدمات عمده را سرانجام می تواند داد ۱۲

توابع و لواحق مطمئن خاطر باشند و فدوی طلب از صعوبت این فکر که سخت تر از مرض است فی الجمله

نجات یافته دمی چند که باقیست باسودگی در سایهٔ بلند پایه بسر برد بیت اگر

کار یکس بسامان شود ز دریای رحمت چه نقصان شود زیاده چه عرض پیرای [illegible]

ای آراسته شود ۱۲

الحمد لله والمنه که بعد مدت ممتد ورود مکرمت آمود نوازشنامهٔ نامی گرامی صاحب صاحبان

موصوف ۱۲

لم یاد فرمای صداقت سرشتان مد ظله الرحمان بسر انکسار ذرهٔ عقیدت قرین محمد امین را

که باید مستمر بماند و دعای ازدیاد مراتب عمر و اقبال فیض اشتمال روز بشب و شب بروز
میرساند چون ماه و مهر باوج اعتبار رساند بیت رسید قاصد و آورد ازان جناب گرامی
بنام کم شده نامی خجسته نامهٔ نامی وقوع مقدمات گشت سمات که بوجوه شتی مسموع
گردید بعقین انجامیده بمقتضای بشریت خاطر فاتر را ساعتی بصحرای تالم کشید آخر الامر
معنی آیهٔ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ در نظر تامل صورت پذیر
گشته تسلی ها بخشید بیت گر برد مالت عدو بر فنی * دهر فنی را بر ده بار دهر فنی وا با متعال
آن منبع افضال را دولت بی زوال علو همت عطا فرموده است که لعل و گوهر در نظر کیمیا اثر
عاقبت نگرش از سنگریزها ارزش ندارد بیت اهل همت را حوادث کی نماید تنگ دست
آب دریا خشک چون گردید صحرا میشود * چون انقلاب روزگار یقینی است بفضل الهی امید قوی
است که عنقریب وقایع این احوال پر ملال نیز بر گردد و شاید جمعیت بوجه موجه رو نماید
بیت رسیده مژده که ایام غم نخواهد ماند * چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند
تا ظهور آرزوی مذکور یقین که در جمیع امور احتیاط موفور نامقدور منظور نظر دوربین خواهد بود
مصرع به لقمان حکمت آموزی چه حاصل * از احوال خود چه عرض نماید که با وجود توجه بزرگان

قدردان و حیثیت طبیعت و ارادهٔ لشکر نواب نظام بخش هر ملک همیشه افزایش دارد شاید

مدعا و در منصهٔ شهود شاید تفصیل این اجمال رای هر حلقهٔ فیلبانان یعنی الله بخش صداقت

نشان که چندی بحسب قسمت طوعاً و کرهاً در اینجا بسر برده بجناب عالی می رسد عرض

خواهد رسید منصوبهٔ سعی فیلبان مذکور که چندین فیل مست از زنجیر در آورده

در سرکار شاه و وزیر بیزار از است گردانید و جان بازی خود را از درجهٔ پیادگی بمرتبهٔ

سوار رسانید در هیچ جا درست نه نشست الحال که بمقتضای غربت رخ بهمت

از هر خدمت که رود مدد نمیکرد اگر در سرکار فیض آثار که پیاده اش بر سواران ها

دیگر امتیاز دارد در سلک هر جنس که گنجایش باشد گنجایش یابد گنجایش دارد نظر بر

حسن صداقت و فدویت او درین وقت که وقت عرض نیست بعرض احوالش جرات نمود

فضل و کرم عالم پرور در حق او هر چه تجویز خواهد فرمود عین کرم خواهد بود ظلکم ممدود

برب المعبود به سلطان محمد خان قدرشناس مهربان سلطان قلم و قلوب محبان

سلامت عنایت نامهٔ نامی مشتمل تهنیت عید سعید در ساعت سعد رسید و لسرور

دلخواه رسانید زهی نامهٔ مسرت هنگامه که هر سطرش شبیه نبت قدح بلور دو هر بین السطور

نقاب از چهرهٔ آرزوی روز عید میکشود از فیض مطالعهٔ آن روشن گر آئینه سواد بیاض معنی آیه تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل بعرصهٔ صورت شتافت و دل دیدهٔ الم دوری ضروری دیده بتصور حصول دولت همزبانی نور تازه و سرور بی اندازه یافت بیت قاصد رسید و ساخت معطر مشام من ، در جیب نامه داشت مگر نافهٔ ختن و اسباب امتعال این عید فرخ فال را بر جمیع قدردانان بعقد انتظام مبارک همایون کناد و بعید آینده که چندان بعید نیست مخلصان قریب و بعید را بکام دل کامیاب دولت همبزمی گرامی گرداناد این دعا از من و از جمله جهان آمین باد تا ظهور آن آرزو همبزمی آئین مترصد یاد فرمائیها است زیاده شوق والدعا بنواب طالب محی الدین خان عرضداشت فدوی صداقت آئین محمد امین کلهائی تسلیمات را زیب فرق عبودیت ساخته بعرض باریابان جناب فیضمآب نواب مستطاب معلی القاب سحاب سایه گستر آفتاب ذره پرور میرساند چون واهب حق و مفید مطلق و رهبر نامی مسند فیض بخشی را بوجود قدردانی رونق می بخشد که عالمی در سایهٔ عالی پایه اش بکام دل کامیاب و دعا گو اند امروز سعادت افروز ذات الحسنات آن مظهر اتم قدر شناسی و فیض رسانی مصداق این معنی است لهذا فدوی عقیدت انتما که عمری بخدمت بزرگان قدردان کسب سعادت نموده با وجود عدم و سند

دولت قدم بوس حلقهٔ بندگی جناب عالی در گوش جان افکنده عزم مصمم دارد که بقیهٔ عمر در ظلال افضال
بسر برد اگر بورود پروانهٔ کرامت نشان در همسران سربلندی یابد با جمعیتی که دارد بسعادت ملازمت
حاصل نموده گوهر مقصود بچنگ آرد و جوهر جان فشانی بروی کار آورده مشمول فضل و کرم باشد مصرع تو مراد او
دلبری بین و زیاده بندگی و عزم بندگی تا زندگی برای بد بخند رای صاحب قدردان اسرار اکرام و احسان سلامت
بجد اینکه ظهور نشاء دیدن او ده مواصلت جهات حضور وابسته بمشیت اوست که اگر عشیر سند الملک بالفعل محسوس میگردد
متصور می بود تا لقای حیات مستعار بوجهی بجز دوری از حضور فیض معمور نمود از انجا که خو کرده را در ملک نمیباشد
بی اختیار آه غم دوری در ساخته صفحهٔ سینه را بناخن حسرت میخراشد و بتکرار این شعر هر دم نمک تازه بر جراحت دل
می پاشد بیت مانده ام از دوست دور و زنده ام ٭ زین گنه تا زنده ام شرمنده ام ٭ هر چند احوال دل
منزل بی زبان خود هیچ کس با بیان نمیتواند بیان نمود لیکن بحکم الظاهر عنوان الباطن حالت ظاهر است از هیچ کس مخفی نمیتواند ماند
زبانی را در عرض زلال حسب ولی بسمع رسیده فی الجمله نقاب از چهرهٔ حال باطن خواهد کشود مصرع قاصد سخن سنج
بود نامه چه حاجت اگر چه کم خدمتیهای قدوی زیاده از این مستوجب بی توجهی است لیکن این همه فراموشی که گاهی
بعد سالی و ماهی بعنایت نامه بهره یاب انبساط نگردد مقتضای فضل و کرم آن کرم فرما نیست بیت
من خود سر طومار شکایت نگشایم ٭ خود گو که فراموشی احباب ستم نیست ٭ باری حال بیت گر یاد کنی ور

فراموش نخواهد شد امید که حلقه در گوش برادر عزیز جسونت رای بسبب اضطرار والده ضعیفه

خود جدائی فدوی اختیار نموده در ظلال افضال مهر سایه یقین که بمقتضای عموم فیض بخشی

مشمول عنایات خواهد شد مصرع چه لازم با کرم گستر طریق موعظت خوانی و بعضی امور

ضروری التوجه نیز معروض خواهد نمود تفصیل خاص بسمع توجه اصغا خواهد فرمود ظلکم ممدود

برب المعبود برای بدهیچند رای صاحب فیض رسان قدرشناس مخلصان سلامت آرزوی

حصول دولت همرهی گرامی توحیکه متمکن دل صداقت منزل است بملاحظه در آمدن

در سلک مترسمان روزگار که اختلاف دل و زبان شان محتاج شرح و بیان نیست نمیتواند

عرض نمود توجه قدیم سامی شاهد فدویت و بندگی این مهجور از دیده دور و بدل و

حضور کافی است بیت هر دوست ز دل برم کش دل میداند هر نفس قاصد و میرود

و می آید برادر عزیز جسونت رای بسبب اضطراب والده ضعیفه خود جدائی فدوی اختیار

نموده بخدمت فیض موهبت میرسد ازانجا که بیکانها بتوجه عالم نواز بکام دل مهر

موصی الیه که نسبت بندگی خاص بجناب عالی دارد یقین است که البته مورد الطاف

خواهد بود بیت ازالطاف الهی محروم نتوان که با دشمنان نظر داری احوال

Ghulam e Muhiuddin

a student of [illegible]